

M.A.LIBRARY, A.M.U.



PE13273

مُتَقَبِّلًا بِسَبِيلِ النَّجَاحِ إِلَى تَحْصِيلِ الْفَلَاحِ مُتَقَبِّلًا إِلَى الْقَبُولِ الْحَقِ مُتَحَفِظًا عَنْ شُرُورِ الرَّغْبِ مُتَبَلِّغًا  
إِلَى الْجَاهِ وَالْعَنِي رَاغِبًا عَنْ هَفَوَاتِ الْعَنِي فَأَنَا أَمْتَدِي بِالْقَصْرِ مَوَلا عَلِيٍّ وَهَبِ الْعَقْلَ وَالْجَمْعَ

در بیان سبب  
در بیان سبب  
در بیان سبب  
در بیان سبب

اما بعد ثانی فاما مطلق مخفی نماند که قادر بسی است از ساحت حسنی و بروایت بخاری و مسلم و ترمذی  
و ابن جبه حاکم ابن ابی البریه رضی الله تعالی عنه صحیح شده که فرمود رسول خدا علیه الصلوة  
والثناء من حصا باو خل بحسنة یعنی هر که حصا کند نامهای او و تعالی او را بدو بهشت باید نیست که  
در تفسیر حصا شراح حدیث را اختلاف پیچوده اند مختار بعضی است که مراد از حصا احاطه است  
بمعانی آنها و ایمان آوردن و تعلیم کردن مسامی سما و بعضی گویند که مراد او در ساختن آنها  
است اما دلیل اطراف النهار بر صفت ذوق و حضور لکن مختار اکثر است که مقصود و حفظ کردن و یاد  
داشتن است در آن حصا بمعنی خط بسیار مستعمل شده و اختیار بخاری نیز همین است و گویند  
اینچنین بعضی آیات بخاری من خطها بادل من حصا باو اکثر و نیز پوشیده نماند که چون مراد  
شده تخلیقا با حلاق یعنی متصف شود بد صفات خدای تعالی بقدر طاقت پس خط بنویسد نام  
پاک او و حلت سما که قادر است بمعنی توانا بر هر چیز است که توانا باشد بر باز داشتن نفس و طبع و هوا  
و لذات بکذا فی شرح محسن حصین و در ذکر مطلق تصریح است بآنکه قدرت و تعالی کربا به منزه است از  
قیود و آلات اهل بده الامش شیون الممكنات فهو القادر الحققی تا فی جمیع صفاته و تجلیاته که امرات  
ادراک و سماع تحقیقش غنقریپ لائل قطیعه منحه میرا خواهد شد عطا فرموده و صلواتی که منتهی نماند که  
صلوة از من عاست و از ملائکه استغفار از حق تعالی حمت و تعلق حمت و سبجانه جل شانه  
بهرن با ذرة طلب است دعا و می باشد توضیح این بهام آنکه حمت و تبار عاصی عفو باشد و منقر  
و خبت حور و قصور بر صالح با اینهمه نعمت القا و دیدار باشد و آن مالا عین است لا اذن  
ولا خطر علی قلب بشر و عارف با وجود نیمه فاضله علوم و معارف یقینی است و برانسیا

قبل از دنیا بردن  
برای خدا است

ف  
ت  
۱۹۲۰  
۶۳۲۴۳  
۵۱

عبدالمصلوق الثنا وادباً قد استسرار بهم با این همه تجلی بودن حق است بتجلیات ذاتیه و صفات  
 و سمانیه کذا فی شرح الفصوص ص ۱ روح سید المرسلین مجمع البحار مذکور است که سید را با  
 و شریف و مختار و کریم و حلیم و رئیس و مقدم طلاق میکنند علیه علی که یعنی ابلهیت حضرت  
 علیه سلم که صدقه بر ایشان حرام است و صحابه الصلوق و اسلام صحابی در اصطلاح عبارت است از  
 مومنی که حضرت علیه السلام را در حال ایمانین از دنیا بایمان رفته باشد و نه اعمام و اخا

جمهور المحدثین که در احادیث صحیحیه بدان بشمارستند و در باب بصیرت و صاحبیت  
 پوشیده نماند که زیارت بالکسره معنی دریافتن مقام تبرک یا شخص تبرک که کذا فی المنهاج  
 بصفتین جمع تبرک معنی گور و در گور داخل کردن گویند قبر الرجل عبده اذا دخله فی  
 و قبا بالکسره حکم بگور کردن گویند قبر الرجل عبداً اذا حکم بان یقبر قال فی جعل محبة فاقبره یعنی  
 پس گور نمایند و ارای حکم فرمود بگور کردن انسان چنانچه فرمود چند نوکریت هم می نیام  
**فائده اول** مراد از قبر در محبت غلبه قبر عالم برزخ است که وسطه است میان دنیا  
 و آخرت و تعلق دارد به هر دو مقام آثار اعمال از خیر و شر در آن عالم نمایان میشوند و اگر در آن  
 بخت تخصیص کنند معنی شهوت تبرک عبارت است از گوی می مرده را در آن گور کنند لازم آنکه  
 محقق نشود غلبه قبر در حق کسیکه در شکم جانور تجلیل و دیار آب غرق شود و یا در  
 سوخته گردد و اویس فلیس **فائده دوم** بدانکه صورت حکم فرمودن الله بقا بگور کردن  
 مردگان دل چنان واقع شده که چون پیلان پیل اکشت مردن آدمی را در اول همان وقت  
 یافتن قایل هیچ ندانست که این ده راجه باید کرد تا چارچند پیل را در چادر کلاهی چیدن همراه  
 خود میدشت چون بن نقل و تحویل مشقت بسیار کشید و بسوق آمد چنانچه روزی در صحرا  
 منموم نشسته بود که ناگاه از غمی پدید شد و باز غمی دیگر جنب کرده او اکشت باز بمنهار خود

فائده اول

فائده دوم

و پنجهای خود را درین کافه جسته زراغ مرده در گوی انوخت و بالای آن خاک بسیار بختار خود  
 توده کرد و قایل ازین کت زراغ بی برده که مرده را تخمین باید کرد و جسته برادر خود را نیز دفن  
 قبر است نمود و باز چون حضرت آدم علیه السلام وفات یافتند فرشتگان از آسمان  
 نازل شده بحضور او و لادیشان طریق غسل و تکفین و تهنیت کردند و کوبل آوردند و ملازم  
 باز زمین طریقی معمول شد و این تعلیم الهی او را قایل السبب مستعد او بود و بوسطه زراغ واقع  
 شد و ثانیاً او را حضرت آدم علیه السلام بوسطه فرشتگان نمایان شد و کفانی قفسه  
 فائز تعلیم نمودن او و طریقی تبر و دفن الغمی است عظیم که مرده  
 بدست و جانوران یکدیگر بر روی زمین میکشیدند متعفن شده بود و میگرد و شام چنانکه  
 میساخت و مردم از آن متنفر میشدند و بدگویی میگرد و نیز سباع درنده و پرندگان  
 او را سخت کرده میبردند و جانوران پاک مردار خوار و اطعمه خود میساختند و حشرات  
 عظیم با و لاحی می شد لاجرم برای تکویم او این وضع از غیب تعلیم فرمودند فائز  
 در دفن کردن مردگان علاقه روح باین علی وجه الکمال باقی میماند و توجه روح بر این  
 و مستقیم و سفیدین سهولت واقع میشود زیرا که بعبتین مکان بدن گویا مکان روح است  
 متعین است و آثار این عالم از صدقات و فاحشه با و تلاوت قرآن مجید چون در آن  
 که مدفن است واقع شود سهولت نافع میشود پس دفن کردن گویا یکسایه روح است  
 است بنابراین است که از او یک مدفن و دیگر صلاحی مومنین انتفاع و استفاده جاری است  
 آنها را فاد و اعانت نیز تصور کنی التفسیر الغزیری فائز تخم قبر و جوار صلاحی و الخیر  
 ساخته شود که موجب کت و مغفرت و باعث صفاء و نوریت است و نسبت از جوار  
 ایضاً می باید مانند ایدایا فتن زخم از آن کفانی شرح سفر السعادت و القصور علی دار السور

فائز

فائز

فائز



و در تمام وی لای فخره سلطنت افضل الدفن لمقره التي فيها قبور اصحابي كذا في الفتا  
 العالم كير قيل عليه السلام او فوا موتاكم سط قوم صاحبين لميت تيازي بجاره السوا  
 لميت الفاسق او اوفرن بحبيب الصالح تيازي الصالح بتغيب الفاسق انتهى و در است  
 ثابت شده كه مردی بعضی حباب در كه انتقال كرده بود در خواب كه در غاب سخت گرفتار  
 باز بعد يك هفته او را در ریا معاينه كرد و در حرت و سایش مشايد منو بطریق استجاء  
 مستفسر كیفیت حال شد و بیان منو كه مردی صالح متقی قریب كور ما فون شدن  
 مرد صالح هر او دیگر اموات را كه نزد يك قبرش فن بودند شفاعت منو دواز غاب و كمال  
 رماند برای فاتحه خوانی و عبرت گرفتن از حال اموات و موت خود یاد كردن جدا اما فاده  
 الحق بجای قدس سه اسمی شهر جامی آن بركه درین مرحله آن پیشینی كه زمرت  
 و كران موت خود اندیشه كنی و بی رغبت شدن از دنیا و برای مرده مادعا و استغفار  
 و آخرت را یاد كردن تجلیه قلوب تصفیه صدور و حاصل شستن و غمت رقت قلب بدست  
 آوردن و در نظر حق ترجمه هندی مشكوف شریف مرقوم است او كه با امام نودوی فی كه  
 زیارت كی كنی متین بین ایک توقف و سطلی یاد كنی موت كی او را آخرت كی بی پس اسكی  
 و كافی بی ديكه بنا قبر و كتاب غیر چانی مرد و كی دوسری سطلی دعا و غیره كی پس هسسون  
 هر مسلكی لای بی او تمیزی بركت حاصل كرنی لای بی پس ده زیارت اهی لو كی قرو  
 بی پس لای اذنی لای برنخ مین تصرفات او بر كایت بین مشا و او چو تهی سطلی او اسی  
 دوستی او قلوب كی بی حبسا كه حدیث ابی نعیم كی مین آیا بی كه جو كی زیارت كی  
 مان كی یا ایک كی دن جمعه كی تو موتی بی مانند حج كی او را پنچون مهرانی او را نست كی بی  
 موتی بی حبسی كه آیا بی حدیث مین جو كی كوی او بر قبر مومن بهانی بی كی او را سلام



على حال باقی است و ایشان ایرود آمدن برای زیارت قبور جائز نیست مگر زیارت قبر مطهر  
حضرت سرور کائنات علیه السلیات زنان اینست استحباب ایشان استدلال کرده اند  
نظاره حدیث مذکور که در آن خطاب مردان است و نیز تمسک شدیدی که ابوهریره  
عنه روایت کرده و پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم لعن القبر و زوارات القبر یعنی لعنت کما و زیارت  
زنان زیارت کنندگان اگر وقت زیارت بخرج و فزع و نحوه و بکاو ندید بسیار می کنند  
الامام النوفی فی شرحه صحیح مسلم فی بابه الاحادیث دلیل علی استحباب زیارت قبور و استحباب  
الرجال و النساء لهم و الترحم علیهم و صحیح فی نسخ نهی الرجال عن زیارت قبور و جمیع علی انها  
للرجال اما للنساء فیه خلاف انتهى و در الالبینه مرقوم است زیارت قبور مردان جایز است  
نه زنان و فی التلک الفافرة علم ان زیارة قبور ما دون فیها الرجال علیه السلام العلم و اما  
فقد رو عن ابی هريرة انه علیه السلام لعن زوارات القبور و قال جمهور العلماء من اُثبت  
الرخصة للنساء فی الزیارة فانما اُثبت لحدیث یثبتکم الخ و هو استدلال بانفراق الان خطا  
الرجال لا یثقل النساء فیما یعم الرخصة و الصحیح انه لا یلایج النساء زیارة القبور کذا فی شرح البرزخ و  
نصاب الحساب فی الباب الثامن الاولی للمعزة ان التزور قبر اسوی قبر رسول الله  
علیه وسلم و روی انه سئل انما یثقی عن جواز الخروج للنساء الی المقابر فقال لا تسأل عن  
اجواز و فساد فی هذا و اما تسأل عن مقدار ما یحققها من اللعن علم انها کما نوت ان خروج کانت  
فی لعنة الله ملائکته و اذا حجت لحقها شیاطین من کل جانب اذا اتت القبور یلعنهم الملائکة  
اذا رجعت کانت فی لعنة الله فان اذن اذ و هب معها یلعنهم شیاطین اللعن و اذا  
القبور کفرت و بان من ارج کما تفعل بعض النساء یقلع و کثرة انخرج فلا یجوز لهن الخروج  
بقبر بعض المتبرکین کما اعتادت النساء الا لزیارة قبر الیهان لم یکن ثمة قبر صبی الی زیارة

رسول الله صلى الله عليه وسلم لانه اب الائمة وللى قبره ولى رحم محرم منها ان لم تحضر موته لما  
 ان عبد الرحمن بن ابى بكر مات خارج مكة على شى عشر ميلا فنقل الى مكة فدفن فجاءت عائشة  
 رضي الله عنها حاجته فزارت قبره وقالت انا والله لو شهدتك بازيارتك الى اخرى  
 يعنى ان تركها الزياره ولو لم يكن ببيت في زيارتها عذر او انه فات عنها لقاءها عند الموت  
 فزارت لتكون قائما مقام لقاء عند الموت فاذا كان ترك زياره قبر الاخر اولى فكيف  
 الرخصة في زياره قبر الاجنبى للنساء حسن فكيره بالانه الا ان الاثر اولى ان القامليت  
 الموت للحارم سنة وروى عن ابى هريرة رضي الله عنه انه عليه الصلوة والسلام فخرج  
 لمسجد فوقف على باب رة فاتت فاطمة رضي الله عنها فقال صلى الله عليه وسلم من اين  
 قالت كنت خرجت الى منزه فلانة التي ماتت فقال بل وبيت قبرها قالت معاوية  
 افعل بغيرك ما سمعت فقال عليه السلام لو زرت قبره لم تروى رحمة بختة فدل بحديث  
 انه لا يباح للنساء زياره القبور ولا تشيع بجنائز كذا في شرح البرزخ انتهى في الضميمة المقتبة  
 ويستحب زياره القبور للرجال وتكره للنساء انتهى خلاصة عبارتهاى منقوله  
 است كه هرگاه آن را روه رفتن برى زيارت قبور كند لغت خدا و فرشتگان يعنى دور  
 رحمت حق بروى نازل شود و چون بنا بر زيارت قبور از خانه بيرون آيد از همه طرف او  
 شياطين كيرند و چون در مقبره برسد روح ميت در حق وى نفرين نمايد و چون سجده  
 باز كند و نفرين او را بشناسد محال مى شود و اگر شوهر او را برى زيارت قبور بر و اولى دهد  
 يا همراه او بجهت زيارت قبور بر و پس شوهر زن برود و لغت شركش شوند و چون  
 سجده بقدى قبر كند كافر كرده و از شوهر فرقت پذيرد و زنان از زيارت قبر والدين رواست  
 بشرطيكه قبر جنبى سجده زيارت نماز فائز انوار حضرت پيغمبر صلى الله عليه وسلم در

خلاصه عبارتهاى  
 منقوله

زنان نیز مستحب است و زیارت قبر یکدیگر قریبت محرمه از زن دشتی باشد هم مباح است  
 در صورتیکه هنگام انتقالی موجود نباشد چه اگر با ثبات رسیده که عبد الرحمن بن ابی  
 رضی الله عنهما بیرون مکه معظمه صلا و از ده میل وفات کرد و جناب شان مکه آورد  
 و دفن کردند پس حضرت ام المومنین عاتشه صدیقه ضحی الله عنهما که برای ادای حج بخاک عجم  
 شدند بنا بر زیارت قبرشان رفتند و فرمودند که بخدای عزوجل اگر بوقت انتقال شما  
 حاضر بودم کنون زیارت قبر شما میکردم و خسی رح میگوید که ترک زیارت قبور در حق  
 زنان مستحب است ام المومنین ضحی الله عنهما عذر خود بیان نمودند که وقت موت عبد الرحمن  
 اتفاق ملاقات نشد از آن سبب زیارت قبرشان بعمل آمد تا این زیارت بمنزله ملاقات است  
 و حالت حقنار معدود و شود پس هرگاه در حق زن ترک زیارت قبر برادر اولی شد چگونه  
 در حق و بی زیارت قبور جانب مستحسن باشد و از قول حضرت ام المومنین ضحی الله عنهما  
 بود که گشت که زنان وقت موت ملاقات محارم مسنون است از ابو بریره رضی الله عنه  
 است که روزی پیغمبر علیه الصلوٰه و النثار مسجدی پر از تشییع آوردند و بر در مجلسی با  
 که ناکا حضرت سیدتنا فاطمه زهرا رضی الله عنهما حاضر شدند پس آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود  
 ای فاطمه از کجای می عرضی او ند که بمکان فلان آن که وفات کرده رفته بودم آنحضرت صلی الله  
 علیه و آله فرمودند که آیا برای زیارت قبر همان آن اتفاق افتاد شدن بود که از رخس کردند  
 بخندناهی میجویم این که عمل از هر چیزی که آنجناب برای از آن فرموده باشد پس موند آن حضرت  
 صلی الله علیه و آله که انفاط که زیارت قبر و میگردی تسخیر نمی یافتی و خوشنود میشد  
 از خوشبو بهشت و این شرف دلالت وضع دارد بر آنکه زنان از زیارت قبور و روضات  
 جنان جائز نیست و در شرح نقیه ام صلی مسطور است که مردان زیارت قبور مستحب و زنان

بلوه و مختار بعضی است که زمان این زخمت زیارت قبور ثابت است و همین ظاهر برای  
محمد رح و ماثور شمس الایمه خراسی رح و صاحب کشف بزد و بحر الرائق و صاحب مختار

الاصح  
للرجال  
والنساء  
اجمعا

و جامع الرموز و فتاوی سراجی اما و الفتاوی عرقه مدنی الا الفاقرة فی التذکره الاخره زیارة  
القبور مستحبه للرجال و کذا للنساء علی الاصح و فی مختار الفتاوی لا باس بن زیارة القبور و نه قول  
الی ضیفه و ظاهر مدیه محمد رح یقتضی ابواب النساء ایضا لانه لم یخص الرجال فی المستوط  
خلف فی زیارة القبور للنساء قال شمس الایمه الخراسی رح الاصح انه لا باس بنی کذا فی فتاوی  
الغرائب فی کشف البرودی فی بحث نسخ نسیمه باب الاصح ان الرخصة ثابتة للرجال  
والنساء جمیعاً و فی السراجیه لا باس بها زیارة القبور لیسی الحائض و یجب کذا فی فرائد الایام  
و فی البحر الرائق الاصح ان الرخصة ثابتة للنساء و جواب و اوده اندکات مانعین باین  
طریق که تسلیم ندریم که خطاب قول آن حضرت صلی الله علیه و سلم بهتکم احدیث مخص  
بمردان است بلکه بحیث شرافت و کرامت بمردان خطاب شده و ملو تعیم حکم است برای مرد  
همچنانکه در آیه وضو و تمیم و مثال اینها نیز زمان دخل اندو گشت و منع که در حق زنان مرد  
شده پیش از زخمت بود و قال الترمذی هذا کان قبل ان یرخص النبی صلی الله علیه و سلم فی زیارة  
القبور فلما رخص دخل فی رخصته الرجال و النساء کذا فی مشکون و در کتب فقه طور زیارت قبور

تفصیل

مردم مثل آنکه بوقت زیارت اسلام علیکم یا اهل القبور یغفر الله لکم و لکم هم سلفاً و نحن بالاکثر  
تفصیل مرام آنکه در صحیح برادر دین ابن عباس رضی الله عنهما ثابت شده مردان  
صلی الله علیه و سلم قبور بالمدينة فا قبل علیهم بوجه فقال سلام علیکم یا اهل القبور احدیث  
بکشدند آنحضرت صلی الله علیه و سلم بمردانی که در مدینه بودند پس مقابل شدند آنحضرت  
باشان بر و مبارک خود پس فرمودند سلام با و بر شما ای صاحبان قبر یا بایامر زو

خدایتعالی ما و شما را بشمار کند شکان باید و پاسبان شما میرسیم و در صحیح مسلم و سنن ابی داود  
 قزوینی بروایت بریده سلمی رضی الله عنه بآیات رسید که رسول خدا صلی الله علیه و سلم  
 تعلیم میفرمودند که وقت رسیدن در مقابلین دعا بخوانید السلام علیکم اهل الدیارین  
 المؤمنین و المؤمنات انما انشاء الله بکم للاحقون تسال الله لنا و لکم العافیه یعنی سلام ما و شما  
 اهل ایل سران از مؤمنین و مسلمین با اگر خواسته خدمت بشما هر آینه رسد کان پیوسته  
 می طلسم از خدا ایستای برای خود و برای شما عافیت و سلامت از عذاب دنیا و آخرت  
 را می ازیر کرده باشد و یا با اکثر جمع دار است و از نام نهائی است که آن را عافیه  
 باشد و دور کرده باشد او را و او را که او کرده مطرزی و استعمال او در منازل آید و در مقابل  
 در منازل اموات اندیز مستعمل میشود و جهت گردانیدن اموات در حکم حیات و قبور و حکم عمارت  
 بلکه عمارت همانست و هوای آن خرقه لایع شمس الدین محمد فی حوشیه علی محصلین  
 میرید بالذیالها قاهر و موجاز لغته قال الخطابی ان الدیار تقع علی الاربع العالم المسکون و الحرب  
 اما قوله علیه السلام دار قوم منصوب علی الذیابا اهل دار قوم مخدوف المضاف و اقیم المضاف  
 الیه قائم و قیل منصوب علی الاختصاص و يجوز جره علی البدل من الضمیر المجزوف فی علیکم انتم و  
 استعمال انشاء الله بر سبیل تبرک و تمن است و مثال حکم او تعاست در کرمه لا تقولن ان شی  
 انی فاعل لک غدا الا ان یشاء الله و بعضی گویند که تقدیر مثبت بجهت حقوق همین میرسد  
 بعینها و نزد بعضی برای تحسین کلام است مانند کرمه لیدین امجد کرام الله انشاء الله و بعضی  
 گویند که این تشبیه نظر باین است زیرا که مخاطب جماعه مومنان اند یعنی انشاء الله مسلمان  
 می بریم و شما لاحق میشویم بدانها فاده مولانا فخر الدین محمد الله فی شرح محصلین بحسن نقل  
 علی المصنف و در راوی البیضا طویر است که ان و رث الله یعنی او است و در روایات نسائی

اینقدر زیاده کرده اند که تمام ظرف و سخن لکم شیخ یعنی شما را پیش گذشتگانند و ما شما را تابع هستیم  
 شما میرسیم فرط بختیمن جمع فارط است بعضی سابق و وی کسی است که از مردمان قافله  
 پیش رود و تا و منزل اسباب از آب و خورمها کند و مسلم و نبائی این ماجه از امام  
 عائشه صدیقه رضی الله عنها روایت کرده اند قالت کیف اقول یا رسول الله تعنی فی  
 زیارت بقبر قال فوالی سلام علی اهل الدیار من المؤمنین و المؤمنات و اهل بیت علیهم السلام  
 و انما انشا الله بکم للاحقون یعنی پرسید عائشه از آن حضرت که چه گویم و چه بخوانم و چه  
 اراده میکنند عائش ازین پرسیدن که چه گویم وقت زیارت قبور و این دلالت دارد  
 بر جواز زیارت قبور برای زنان فرمود حضرت صلی الله علیه و سلم که بگو سلام باد بر اهل  
 سرایان مؤمنین و مسلمین رحمت کند خدای تعالی شأنه پیش روز دکان با و پس ماندگان  
 یعنی زندگان مردگان را و اما اگر خواسته خدمت بشمار کنند بگذانی ترجمه شیخ  
 الدهلوی و در صحیح مسلم سنن نسائی از عائشه صدیقه رضی الله عنها مروی شده که آن  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم کما کان لیلتها من سوال الله صلی الله علیه و سلم خرج من اللیل الی  
 البقیع فقیول سلام علیکم و ارقوم مؤمنین انا کم ما توعدون غذا مؤجلون و انما انشا الله بکم  
 للاحقون اللهم اغفر لاهل البقیع الغرقه یعنی گفت عائشه از آن حضرت صلی الله علیه و سلم  
 علیه و سلم هرگاه میبود شب نوبت عائشه از آن حضرت بیرون می آمد و آخر شب بسوی  
 که نام مقبره مدینه است پس میفرمود سلام باد بر شما اهل سرای مؤمنان آمد شمارا  
 چیزی که وعده شده بودید شما از ثواب ثوابه و اقامت مدتی معین مهلت داده  
 شدید شما و اما اگر خواسته خدمت بشمار بکنیم خداوند ابیایم از اهل البقیع غرقه  
 یعنی جمیع عجمه و قاف نام و ختی است که سابق در زمین مقبره مدینه بسیار بود و گذانی ترجمه شیخ



للشيخ الاجل قدس سره و مروی است که چون بن عمر رضی اللہ عنہ در شب در قبر بگوشی می‌گفت  
 بران سلام میکرد و از ابوهریره رضی اللہ عنہ ثبوت پیوسته که گفت اذ امرت بالقبور  
 تعرفتم قتل السلام علیکم صحاب القبور و اذ امرت بالقبور لا تعرفتم قتل السلام علی المسلمین  
 چون بگوشی قبرهای می ساختی صاحبان قبور را در حالت زندگی پس بگو سلام باد  
 بر شما ای صاحبان کورها و اگر بگوشی بگو باینکه شناسائی نمی داشته ای از صاحبان آن  
 کورها پس بگو سلام باد بر مسلمین تنهیه بدانکه از اخبار آنها صحیح مرویة مویدا می شود که موتی را  
 سماع و ادراک و شعور حاصل است زیرا که سلام و خطاب از جمله چیزهای است که مخاطب نمی شود با  
 مگر یکسمع و فهم داشته باشد و الا لازم آید خطاب بلا عقل و شک نیست که چنین خطاب  
 عبث و مخالف عقل است افاد بن القیم قدس سره الهی صلی اللہ علیہ سلم لامته ان یلو علی اهل القبور  
 و السلام ما یخاطب به من لسمع و عقل انتهى و فی شرح الصدور لجلال الملة و الدین سیوطی اثرنا  
 بالسلام علی القبور و لو ان الارواح لا تدرك لما كان فیها فائدة یعنی امور مستقیم سلام کردن  
 بر قبور وقت زیارت و اگر ارواح را علم و فهم نمی بود سلام نمودن بر اروشان بیفایده می شد  
 و درین مقام منکران سماع موت چند ضحیه ارادی کنند و بذیل آنها متشک میگردند و ضحیه  
 اول خطاب و دعا با موت که در احادیث سابقه و اخبار سالفه مروی شده معصودا  
 سماع و شنوایدن اموات نیست چه کاهی خطاب ندای برای توبیح و تحسیر و عبرت و مبالغه  
 نیز می آید چنانچه در فن بدیع بیان شده که قسمی است از آنها تحسین معنوی که علمای بدیع  
 اثرات تجاہل العارف متمیہ کرده اند و سکاکی اورا بسوق المعلوم مساوق غیره نامیده و  
 قرآن و حدیث و شعار عرب از همان مضمون خطاب ندا اکثر جا وارد شده قال اللہ تعالی حکایت  
 عن قول ابراهیم علیہ السلام لا اضمن الا ما کلون ما کم لا نطقون و مروی بخاری عن ابن

تنهیه

ضحیه

بنیضال را بت عمر رضی الله عنه یقبیل کجھ ویقول انی لاعلم انک جھرتانفع ولا تقرو کولاً ریا  
 رسول الله صلی الله علیه وسلم یقبیل باقتلتک وقال اشاعر شاعر انضرتنی سلمی سلام علیکما  
 بل الامر من الله مضیر وابع وقال شاعر تالله یا طبیات القاع قلن لنا الکیلای یکن  
 ام لیلی من البشر ومن المعلوم ان خطاب فی ذن الا مثله کلها لیس للاسماع والافهام  
 فلیحتم ان یرد خطاب المروی فی الاحادیث ایضاً من هذا القبیل فانهم جدار الاستدلال  
 هذا ما اوردوه لبعض حمله عرش الفلسفة وحقق انا ان هذا سقفة وجوب این خدشه بر کسیانکه در حق  
 از عربیت و از نظایر است چه جای که خطاب ندای حقیقی متغیر باشد بخارج محمول بر  
 توحید و عبرت می کنند چنانچه در مثله مورد که خطاب و ندایه تبار و حجر اسود و حیوانات  
 واقع شده البته مخاطبه با آنها حقیقه مستقیم نمیشود بخلاف ما نحن فیه که معنی حقیقی ندای خطای  
 متعین است چه شفاختن آموختن احوال و شنیدن ایشان سخنان آنان از احادیث کثیره که  
 غفر فی کفر خیمیم که به ثبوت پیوسته پس قطعا در خطاب اسماع است لا غیر و نیست در کمال عقل  
 حقیقه خطاب بسوی معنی مجازی آن بلا ضرورت ملحیه در حیرت بطلان است و جمله الامران  
 القیاس علی الا مثله المذكوره مما لا یخفی فساد علی الا تجربه فاعلم و علم المونیقه خدشه  
 و وهم مقصود از اسلام که مشروعت آن از احادیث صحیح ثبوت پیوسته طلب کرده  
 دعا است با اموانه خطاب کردن شلویندن آن که اگر مطلقاً از اسلام اسماع و خطاب میبوی جواب اسلام  
 بر مسلم علیه واجب میشود و اهل قیور که اینجا مسلم علیه اند جواب سلام نمی دهند فلانکه المقصود  
 من السلام هو الاسماع و جواب این خدشه نیز ظاهر است چه اگر مقصود از اسلام صرف دعا می  
 نه خطاب اسماع پس خطاب در انظار یا مروی نمی شد زیرا که ندای آن اشجار و حجاری در زمین  
 که موعظه است که است جائز نیست و نیز در مقام عالم ایمان که ایمان است و موعظه است و آنچه فیه لا یخفی

جملات  
 در  
 خطاب

در  
 خطاب

در  
 خطاب



و احادیث سابقه که بتقدیم لفظ سلام در باب زیارت قبور مروی شد قابل احتجاج نماند  
 چه این حدیث صحیح معارض آنهاست تقریر جواب این شد بنحوی که وجه است  
 آنکه حدیث مذکور صلاحیت ندارد که معارض شود با حدیث سابقه که بتقدیم لفظ سلام  
 مروی شد بحدیث آنها صحیح و اقوی از حدیث قوم و موید است آنچه شارح مصابیح و امام  
 و خطابی تصریح کرده اند بآنکه میان سلام چیا و موتی فرقی نیست یعنی در هر دو صورت  
 بتقدیم لفظ سلام باید گفت و توقع جواب هر دو جا متقن فی شرح المصابیح الا احادیث  
 تدل علی ان التسلیم علی الاموات کالتسلیم علی الاحیاء قال الامام النووی شرح صحیح مسلم  
 نقلاً عن خطابی ان التسلام علی الاموات والاجزاء سواء فی تقدیم التسلام علی علیکم السلام  
 ما کان بجائزیه علی من قلیم علیک سلام التمس بن عاصم دوم آنکه مختار بن قیس  
 است که قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم علیک سلام تحية الموتی محمول است بر عرف  
 و عادت عرب ایشان هنگام سلام بر قبور علیکم سلام می گفتند پس بنغیر خدا علیه السلام  
 و التناکلم فرمودند موافق عادت مروجشان با ترجمه مقصود از آن اخبار است از امام  
 که در زمان جاهلیت بر زبانهای ایشان جاری بود و نیست مقصود از آن تشبیه و تقیید  
 وقت زیارت قبور علیکم سلام باید گفت نه سلام علیکم فی شرح المصابیح و اما قوی علی  
 علیه و سلم فی حدیث آخر علیکم سلام تحية الموتی انما قال هذا العرفهم لان عرف العرب  
 یقولوا اذا سلموا علی قبر علیکم سلام فکلم رسول الله صلی الله علیه و سلم علی وفق عادتهم  
 نیز این قیاس گفته که از جمله کلماتی بدیعه و بنما قام است که در محل دعا و خیر حسن است که دعا  
 بر مدعو له مقدم کنند مانند سلام علی ابراهیم سلام نوح سلام علیکم با صبر تم و در مقام دعای  
 شریک نیست که مدعو علیه ابراهیم مدعو به مقدم سازد مانند علیکم لغتی علیهم و آیه تسوی و علیهم

در باب زیارت قبور

در باب زیارت قبور

غضب کند فی الطریقہ الوسطی و شرح الصدور و قرائه سنون فاتحه و آیه الکرسی نماید بد آنکه ثواب  
 عبادت های بدنی و مالی و مرکب از هر دو مانند ثواب ختم قرآن مجید و تسبیح و تہلیل و نماز  
 و روزه و حج و اذکار و استغفار و صدقات و خیرات و ثواب زیارت قبور انبیا علیهم السلام  
 و قبور شهدا و اولیا و صلحا قدست اسرارهم و ثواب تکفین موتی و اوقاف باموات میرسد  
 و در حق ایشان نافع می شود و همین است مذہب امام عظیم و محمد بن جنبل و جمهور سلف و  
 مشہور امام شافعی و امام مالک است که ثواب عبادت مالی باموات میرسد و ثواب  
 بدنی بایشان میرسد و بعضی گویند که امام شافعی و امام مالک ازین قول رجوع کرده  
 اند و فرموده اند فرقی متغیر که ضالک نیست که ثواب اعمال بدنی باشد یا مالی باموات میرسد بلکه  
 دعائیر در حق شان نفع نمیکند و این مذہب مردود و مطرود است بایات قرآنیہ و احادیث  
 نبویہ اخبار صحیحہ و روایات فقیہیہ و عقائد کلامیہ اما الایات القرآنیہ فمنها قوله تعالی  
 رب ارحمنا لما ربانی صغیر یعنی و بگو ای پروردگار من بخشای بر ایشان ای پدر  
 ما در چنانکه پرورش کردند ما در غر و سائرین آیت شریف شکار است که استغفار و دعا  
 اولاد در حق والدین نفع است پس انکار نمودن از اینکه عمل یکی در حق دیگری مفید  
 باطل محض است مرویست که شخصی از سفیان ثوری رح پرسید که اولاد در حق والدین  
 چه قدر دعا و استغفار بعمل آرند آیا هر روز یک بار بخوانند یا در هر ماه یک بار یا در سال  
 یک مرتبه جواب داد که کفایت میکند دعای اولاد در حق پدر و مادر در هر نماز و آخر تشهد  
 شخصی را و شان پرسید که صدقات و خیرات یا در حق اموات مفید است یا نه فرمود  
 که مفید است و ثواب آنها میرسد لکن استغفار بسیار نافع است زیرا که اگر زیاده از حاجت  
 مفید می شد او سبحانه و تعالی در حق والدین بآن امر فرمود و روانه شکار جلالی شود

ثواب عبادت  
 بدنی و مالی

الاستغفار

الله صلى الله عليه وسلم انه اياه ياخذ له قد عابه فاذا استخبرني كما على عصا من انا فقال انك  
 ضعيفا او كنت قويا كان فقيرا او كنت غنيا فقلت لا اضع شيئا من مالي واليوم انا ضعيف  
 وهو قوی وانا فقير وهو غنی وینحل علی باله فیکل صلی الله علیه وسلم وقال ما من جبر ولا یدرس  
 ذلک الاکابر ثم قال صلی الله علیه وسلم للولادت و مالک لا بیک انت و مالک لا بیک  
 یعنی مردی بخود و فیض کنجور پیغمبر صلی الله علیه وسلم کلمه پدر خود عرضه او که اول مرا  
 میکشد پس شخصت او را طلب نمود مردی بصورت پیر مردی عصا در دست گرفته نشد  
 پس شخصت کیفیت حال از او متفسر فرمودند عرض نمود که اول پیرم ضعیف بودم  
 و او محتاج بود و من توانگر و وی مال من تصرف میکرد بهر نوعیکه میخواست و مرا را میزد  
 و امر و حال بالعکس شد او قوی است و من ضعیف و من غنی است و من فقیر و حال آنکه من ضعیف  
 بخل اختیار کرد و مال از من غیر میگردید پس بگفتند رسول مقبول صلی الله علیه وسلم فرمود  
 که هر سنگی که این سخن شنیده است میگردید باز فرمود شخصت صلی الله علیه وسلم که توانگر  
 بر ای پدر تواند یعنی جان و مال هر دو فدای پدر است و تفسیریش اینست که کورست و  
 بعضی تفسیرین این آیه منسوخه بقوله تعالی ما کان للنبی و الذین آمنوا ان یتفقروا الا من  
 قیل مخصوصه لان التخصیص اولی من النسخ و قیل النسخ و التخصیص لان الاولین اذا کانوا  
 کافرین علم ان یدعوا الله لهما بالهدایه و الارشاد و ان یطلب الرحمة لهما بعد حصول الایمان  
 ثم ان ظاهر الامر للوجوب من غیر تکرار فی فی لعمرة واحدة ان یقول بارجهما و  
 یسبهما ان یدعوا لهما کما ذکرهما و ذکر شتیان انعامهما انتهی و منها قوله تعالی الذین یحکمون  
 العرش من حوله یحجون بحجربهم و یؤمنون به و یتقون للذین آمنوا بنا و سعت  
 کل شتی رحمته و علما فاعطى للذین تابوا و اتبعوا سبیلک و قهرهم غدا بحجیم بنا و اذ علمهم خبا

لا یستحقون  
 العرش من حوله

عدن التي وعدتهم ومن صلح من ابائهم وان ذريتهم انك انت الغفور الرحيم  
 ومن قى السيات يومئذ فقد رحمته وذلك هو الفوز العظيم يعني وان جمله است قول او تعالى  
 الذين يحملون الآيات انى انما لم يمدارند عرش او انما لم يمدارند عرش اند تبيح ميكنيد  
 همه تاليش در دكان خویش و ايمان مى آرند با و و آمزش ميخواهند برلى مومنان ميكنيد اى  
 پروردگار ما فرما كرتى همه چيز را به بخشايش و دوش پس بيا فرزانان كه توبه كردند و  
 پيروي راه تو نمودند و نگاه دارشان از عذاب و زنج اى پروردگار ما و دارشان  
 ببوستاهاى هميشه مانند كه وعده كرده باشان و در آينده هر كه پيسته كار باشند  
 از پدران شان و زنان شان و فرزندان شان هر آينه توبى غالب با حكمت و  
 بازدارى از و بديهار امروز درين جهان پس بدستى كه تو بخشده بر و در آخرت آن  
 نگاه داشت توان فيرزى است بزرگ چه هر صاحب دوى كه امروز در پناه عصمت الهى است  
 فردا در سايه رحمت مانند اى خواهد بود و درين گفته اند شعر امر و كسى كه دارى  
 به پناه فردا بتمام فرستش بخشى راه و آن را كه ريش نداده برور كاه ما فردا چه  
 كنند ناله و آه پوشيدن نمايند كه درين آيتهاست انفار ملائكه براى مومنان دعا  
 محفوظ مانند ايشان از عذاب زخ و دغل گرديدن شان و در بهشت نكو رست پس  
 كرد كه عمل يكى در حق ديگرى نافع ميشود و حكما ساس معتقد اهل سنت و جماعه  
 عرق ماظمه لمتعة لفضل و غير بايد دانست كه حاملان عرش ملائكه اند و علامه ز  
 دق كشياف بيان نموده كه حكمتى سبب آنه و بجا جمع فرشتگان صبح و شام از روى  
 و اگر ام بر فرشتگان ملان عرش سلام ميكنند و در تفسير ثيا پورى مسطور است  
 خلق الله العرش من جوهرة خضر و بين القاضين من قوائم خفان الطير اسرع

اين  
 است

بائین الف عام و عدد حمله العرش یوم القيمة تباينة اما الذين جعلوا العرش فقل سبعون صفت من الملائكة  
 يطوفون بهم ليكسروا من اوتارهم سبعون الف صفت ثم قد وضعوا ايديهم على عواقبهم فبين اصابهم  
 والتكبير من اوتارهم انصفوه وضعوا الايمان على اشمائلهم صلا وهو يسبح بالاليسبح بالاله  
 وفي تقديم الرحمة على العالم فاقن هي ان مطلوب الملائكة في هذا المقام هو ان يرحم الله المؤمنين فكانهم  
 قالوا ارحم من علمت منه التوبة واتباع الدين قال بل التحقيق هذا الاستغفار من الملائكة بحسب  
 الاعتذار من اوتارهم فبين ان يصف فيها انا قوله تعالى وقهم عذاب يحرقهم صريح بالمطلوب بعد الفر  
 لان ولا اله الا الله على التوبة من العذاب كالضيمه حين طلبوا لاجلهم سقاط العذاب ضمنا  
 وصريحاً طلبوا ايصال الثواب اليهم بقوله ربنا واوخلهم جنات عدن التي وعدتهم اوتارهم  
 ومنها قوله تعالى والملائكة يسبحون بحمدهم ويستغفرون لمن في الارض الا ان الله يغفور الرحيم  
 يعني ارحمهم است قول اوتارهم والملائكة يسبحون الآية اسمى فرشتگان تسبح ميكوييند همراه  
 حمد پروردگار خوش و آمرزش طلب میکنند برای آنانکه در زمین انداگاه شو تحقيق خدا  
 اوست آمرزش که مهربان و درین آیت تصریح است باستغفار ملائکه در حق مؤمنین پس  
 لاجل کشت که دعای یکی در حق دیگری مفید میشود و بعضی گویند که قول او تعالی لمن  
 فی الارض شامل است فساق و کفار را نیز چه مقصود فرشتگان است که حتی سبحانه جل شانها  
 برودی در حق ایشان عذاب نازل نکند شاید که نعمت ایمان نصیبشان کرد که فی الدنيا  
 ومنها قوله تعالى والذين جاءوا من بعدهم يقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذين سبقونا بالا  
 ولا تجعل في قلوبنا غلا للذين آمنوا ربنا انك رؤوف رحيم يعني وارحمهم است قول الله  
 والذين جاءوا من بعدهم الآية اسمى و آنانکه آمدند پس از مهربانان و انصار مراد بايعا  
 صحابه اند تا روز قيامت میکنند ای پروردگار بیا مرز ما را و مرز برادران ما را و درین

الاله  
 التسبح  
 بالاله

الاله  
 التسبح  
 بالاله



سبقت کردند با این و پیدا کن در دلهای ما هیچ کس نیست آنانکه ایمان آورده اند  
یعنی صحاب پیغمبر صلی الله علیه و سلم ای پروردگار ما بر این تو خدایت مهربان می آید  
لحیض گفته اند هر که را کینه کی از صحابه رضی الله عنهم در دل باشد از اهل این آیت است  
صاحب انوار آورده که حق سبحانه و تعالی بر سه مرتبه فرو آورده مباح و مضایق  
یا تعین که موصوف باشند بسا و کی دل و یا کی طینت پس هر که بدین صفت نباشد  
از اقسام مومنان خارج بود و درین آیت تصریح است بدعا کردن مومنین لا حقین  
مومنین یقین بصفقت و منها قوله تعالی و استغفر لذنوبکم و المومنین المومنات یعنی  
و از جمله است قول او تعالی و استغفر لذنوبکم ای آمرزش طلب کن برای کما بان خود و در  
مردان مسلمان زنان مسلمان و تقییر معالک الترنیل مذکور است که آنحضرت صلی الله علیه  
و سلم با وجود مغفیریت مأمور شدند باستغفار و تقییر معالک الترنیل مذکور است که آنحضرت صلی الله علیه  
اقتدای کنند و در بیان آورده که مراد است که طلب عفو است کن از خدا تا ترا از شر کفار  
و درین آیت اگر می است عظیم از خدا تعالی و بار این است که پیغمبرشان برای استغفار  
کما بان ایشان امر کرده و از امام علامه روح الله در منقول است که حق سبحانه و تعالی  
خود را امر کرده باستغفارت و خلاف امر الهی از آن حضرت مقصود نیست پس استغفار  
فرموده باشند و طلب آمرزش کرده و از حق تعالی و او سبحانه و تعالی که می است از آنکه عیب  
خود را فرماید که از من چه چیز طلب کن و چون بطلبند عطا کند پس معلوم شد که است  
راد است آمرزش خواهد بود و شعر هر که را چو تو پیشو باشد ما امید از خدا چو باشد  
چون شفاعت کبری یافت بر نام نامیت طغرائه امتان با کناه کاریه الهی بتو وارد  
امید و ایهام که از آن تقییر معالک الترنیل و تقییر معالک الترنیل مذکور است فی الایة نکته و بهی ان

النبي صلى الله عليه وسلم لحوال ثلاث حال مع الله وهي توحيد و حال مع نفسه هي طلب الجنة من الدنيا  
 وان يشتر الله جنس الاثام حتى لا يقع فيها و حال مع غيره هي طلب تتر الذنوب عليه بعد وقوعها  
 انتهى و اما الاحاديث فمنها ما روى الطبراني والدارقطني عن علي رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه  
 وسلم قال من مر على المقابر و قرأ قل الله اصد عشر مرة ثم ذهب من اجرة الاموات عطي  
 من الاجر بعد الاموات يعني كسبكم بكونكم في رستان و لخوانه سون خلاصن زده باره  
 به بخشد فزان به مردگان داده می شود و می از مرد و بشمار مردمان و منها ما روى الطبراني  
 و الدارقطني ان رجلا سأل النبي صلى الله عليه وسلم فقال كان لي ابوان ابرهما حال حيوتهما  
 فكيف لي بهما بعد موتهما فقال له عليه السلام ان من البر ان تصلي لهما مع صلواتك  
 ان تصوم لهما مع صومك يعني مروي بخباب سالت مآب صلى الله عليه وسلم عرضة داو  
 و حالات زنده كي باو الدين خود چسان و كوفي ميگردم و اكنون كه او شان انتقال كرده اند  
 طريق چسان بايشان بجارم پس بوي فرمودند حضرت صلى الله عليه وسلم كه بالفعل حسا  
 باو شان است كه ثواب نماز نفل و روزه نفل بايشان برساني و منها ما روى ابو  
 العكرسي عن انس رضي الله عنه انه سأل رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول  
 الله انما تصدق عن موتانا و نخرج عنهم و نعوذ بهم فهل يصل ذلك اليهم قال نعم انه يصل اليهم  
 يعني خورن به كما يفتح احدكم بالطبق او الابدى اليه يعني يرسلهم عن النبي صلى الله عليه  
 و سلم هذا اصل النبي صلى الله عليه وسلم كه ما صدقه ميديم از طرف مردگان خود با وج ميكنيم از جانب  
 و دعا مغفرت ميكنيم در حق ايشان پس يا ثواب اين اعمال بسوي اين اموات ميرسد  
 فرمود حضرت صلى الله عليه وسلم كه آري ميرسد و خوش ميشوند باين ايصا چنانكه خود  
 ميشود و از شما و تيمكه بديد و او ميشود بوي خون لغفت و منها ما روى ابو داود و غيره

الابواب

الحديث الثاني

الحديث الثالث

بن بسیار رضی الله عنه انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اقرءوا على متوكم سورة يس  
 بخوانید بر مرده های خود سوره یس و منها ما روی عن ابن عباس رضی الله عنه انه قال قال  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم من دخل المقابر فقرأ سوره یس خفف عنهم يومئذ و كان  
 له بعد من فيها حسنات یعنی فرمود و پیغمبر صلی الله علیه و سلم هر که داخل شود در گورستان  
 پس بخواند سوره یس تخفیف کرده شود و از مردگان در آن روز و باشد او را کمالات  
 بشمار مرد های آن مقبره و منها ما روی الشیخان فی صحیحهما صلی الله علیه و سلم ضحی شمسین  
 احدیما عن نفسه الآخر عن امته ای جعل ثوابه لامة هذا تعلیم صلی الله علیه و سلم ان ال  
 نیفقه عمل غیره و الا قد اوبه علیه صلوة و السلام هو الاستمساک بالعبوة الوقتی یعنی در  
 نمودن حضرت صلی الله علیه و سلم و پیش بقی یکی از آن از طرف ذات مبارک خود و در  
 از جانب امت خود یعنی ثواب بانی امت خود مقرر فرمود و این تو بانی تعلیم  
 از حضرت صلی الله علیه و سلم باین طریق که نشان اعلان یکر نفع میکند و طاهر است که پیرو  
 رسول خدا صلی الله علیه و سلم وسیله است مستحکم پس بلاکت کسی از اریصال ثواب  
 انکار می نماید و منها ما روی عن ابن عباس رضی الله عنهما ان سعد بن عبادة ثوبت  
 امة هو غائب فی رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال یا رسول الله ان امی ماتت و  
 انا غائب فهل یغفرها ان تصدت عنها قال نعم قال فانی اشهدک ان جانی صدقة عنها  
 یعنی فات کرد ما در سعد بن عباده و بود سعد بن عباده آن وقت غائب یعنی  
 آن حضرت صلی الله علیه و سلم در غزوه تبوک حاضر بود پس آمد سعد بن عباده  
 نزد آنحضرت پس گفت سعدی رسول خدا صلی الله علیه و سلم بدستیکه مرد ما در آن  
 من ثابت بودم یعنی اگر حاضر می بودم شاید که چسبیده و احیت میکردم و ما درم بر

صدقه پس آید نفع کند و اگر صدقه دهم از جانب وی فرمود حضرت صلی الله علیه و سلم آری  
 نفع کند و اگر صدقه کردن تو گفت سعد بن عباد و سپس تحقیق من گواه میگیرم ترا ای رسول  
 صلی الله علیه و سلم تحقیق که باغ من صدقه است از جانب وی و آنها را فرج احمد و الاربعة  
 عن سعد بن عباد و رضی الله عنه انه قال یا رسول الله ان امی ماتت فای الصدقة فی  
 قال المایة فخرجوا قال بنی لاسعد یعنی رویت که از محمد در سند خود و بخاری و مسلم و ابوداود  
 و ترمذی از سعد بن عباد و رضی الله عنه که وی عرض کرد که ای رسول خدا ما در من و ما  
 یافت پس که امی صدقه فاضل است فرمودند حضرت که آب پس کنیز سعد چاه را در  
 سعد این چاه صدقه است برای ما و سعد بداند که در حدیث سابق مذکور شد که سعد  
 تصدق کرد و درین حدیث تصدق کردن چاه مذکور است پس و چشم آنکه اول باغ را  
 تصدق کردند و بار دیگر چاه را و آنها را فرج ابن ماجه و ابن خزيمة عن ابی هريرة رضی الله عنه  
 انه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انما علی المؤمن من جهنم بعد موتة علمائهم و اولوا  
 صلاتهم که او مصحف و نوشته او مسجد انباه او بیتا لابن سبیل بناه او نهراجره او صدقه او  
 من قاله تلحقه بعد موتة یعنی فرمود حضرت صلی الله علیه و سلم بدستیکه از آن چیز که مثنی کرده  
 شود بمسلمانی از یکپها می باشد از هر کوی علمی است که پراکنده کرد او را و بیاموزانند  
 مردمان از حکام دین و شرایع یا فرزند نیک که گذشت او را پس خود یا قرآن مجید که در  
 گردانیده از کسی یا مسجدی که ساخت آن برای نماز کردن مردمان یا خانه بنا کرد برای  
 مسلمان یا جوی که جاری ساخت آن از آب یا صدقه که پیرن کردن آن مال خود میدرد  
 ثواب این پشیمانی مذکور پس از هر کوی و آنها را فرج ابو نعیم و ابن از عن النسب رضی الله عنه  
 انه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم سبع خیر للعباد جوار بعد موتة و هوفی قبره من علم

پیشین

احمد

پیشین

علما و اعمی هر دو غرض از آنجا مسجد آوردند و در آنجا دفن شدند و بعد از آنکه  
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم بهت چیز اندک جاری ماند و آنها در حق بنی پس از مردن وی  
 حال آنکه او در قبر است کسیکه بیاموزاند علم را یا روان سازد و جوی را از آب برای نفع مردمان  
 یا بکند و چاه را یا نشاند و درختهای میوه برای نفع مردمان یا سازد مسجدی را برای نماز یا  
 دارش کرد و اندک سبی قرآن یا کدشت پسیر را که طلب مغفرت کند بر می کسی پس از مرگ وی و  
 ما اخرج الطبرانی عن ابی سید الخدری رضی الله عنه انه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یتبع  
 الرجل یوم یقیم من کلمات مثال الحیاة ففعل یستغفر لک لک یعنی لایحی  
 مردار روز قیامت از نیکیها مانند کون پس گوید آن مرد از کجاست این علما هر پس گفته  
 که استغفار کردن پیوست و منها ما اخرج الیهقی فی شعب الیابن الیطی عن ابن عباس رضی  
 عنها قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما المیت فی قبره الا شبه الغریق المتغوث یطرعه  
 تمحی من اب او ام او ولد او صدیق فاذا تحققت الحقیقة كانت الحقیقة الدنیا و ما فیها و ان الله لیدخل  
 علی القبر من دعا علی الارض مثال الحیاة ان بدیهة الاحیاء الی الاموات الاستغفار لهم  
 یعنی فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم نسبت مرده در گور مگر مانند غریق فریاد خواندن و نطرا  
 میکنند و عاقل که ملحق شود او را از جانب پدر یا مادر یا پسر یا یاری صادق پس وقتی که ملحق  
 شود او را و عاقل باشد مراد دست تر بسوی او از دنیا و آنچه در دنیا است و تحقیق که حق  
 و مل میکنند بر ساکنان قبر با از دعا علی بن مین مانند کون ما و عظمت و بزرگی و بدستیکه  
 زندگان بسوی مرگ و کان استغفار است برای ایشان منها ما اخرج الطبرانی فی الاوسط عن  
 النضر بن سنان عن سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول ما من اهل بیت یموت منهم میت  
 عنه بعد مائة الا ایدیه الیه جبریل علی طبق من نور ثم یقف علی شقیق القبر فیقول یا صاحب القبر

حدیث  
 صحیح

حدیث  
 صحیح

حدیث  
 صحیح

ایمیتق بن بدیهه ایها لیک الیک فاقبلها فیندعل علیہ ففج بها و سیتسخرن حیرانه الذین  
 الهمشی یعنی نیست هیچ کس از کسان خانه که میرزا ایشان کسی مرده پس قصد کنند  
 بعد مرگ وی مگر آنکه بدیهه برون آن را جبریل زود مرده در حالیکه نهاده است و را بر طبقی  
 نور سیراستد جبریل بر کنار گور وی پس کوید جبریل اصحاب قبر عمیق این  
 است که فرستاده است آن بسوی تو کسان تو پس قبول کن آن پس و آید جبریل  
 پس خوشوقت کرد مرده بدان بدیهه و بشارت گیر و عکسین بدیهه یگانگی آنکه بدیهه بشارت  
 شده است بسوی ایشان چیری و منها ما اخرج ابوالقاسم سعد بن علی الرضائی فی فتاوی  
 رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من دخل المقابر ثم قرأ فاتحة الكتاب قل هو  
 احد و اکبر الکافر ثم قال فی جعلت ثواب ما قرأت من کلامک لال المقابر من المؤمنین و  
 المؤمنات کانوا شفعا الی الله تعالی یغفر لهما و یغفر لهما و یغفر لهما و یغفر لهما و یغفر لهما  
 یستخرجون سورۃ محمد قل الله و سورۃ الکافر یستخرجون سورۃ بدرستیکه من کوراند ثم یقول  
 ایچخوانم از کلام مرا این کورستان که مسلمان اند باشند اهل کورستان و بخوانند  
 را شفاعت کنند کان بسوی حق تعالی و منها ما اخرج الطبرانی فی الاوسط عن ابی هریره  
 عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من حج عن میت فخلذی حج غمه مثل جرونی  
 کسب کج کند از جانب مرده پس آنکس که حج کرد و است از جانبی ماند فرو وی است  
 اما الاخبار منها ما روی جعفر خلذی حدثنا العباس بن یعقوب بن صالح الانباری  
 ابی یقول اسی بعض الصحابین اباه فی النوم فقال له یابی لم تقطع بدیکه عنا قال یاب  
 تعرف الاموات بدیهه الاحیاء قال یابن لعل الاحیاء لعلک الاموات یعنی بعض صحابان  
 خواب میدیدند پدر خود را که وفات کرده بود پس گفت آن پدر مرده را که ای سپهر که

حکایت  
 جبریل

حکایت  
 جبریل

حکایت  
 جبریل

موقوف کردی فرستادن بدید از ما گفت پس ای پدر من آیامی شناسند مردگان در زندگان  
را گفت پدر وی که ای پسر من اگر نمی بودند زندگان البته بملک می شدند مردگان و آنها  
ما خرج ابن الدینا عن سفیان قال لاموات اخرج من الاجیاء الى الطعام والشراب یعنی  
گفت سفیان ثوری که مرده باز یاده محتاج اند به نسبت زنده به بسط طعام و شراب و آنها  
ما قال القطری نه قد کان الشیخ غزالدین بن عبد السلام یفتی بانه لا یصل الى المیت ثواب  
ثابت فیما توفی زا بعض صحابه فقال له انک کنت تقول انه لا یصل الى المیت ثواب ثابت  
و یهدی الیه نکیف الامر قال که کنت اقول ذلك فی الدار الدنیا و الان فقد رحبت  
لما ریت من کرم الله فی ذلك و انه یصل الله ذلك یعنی گفت قطری تحقیق بود شیخ  
غزالدین که فتوی میداد باینکه نمی رسد بسوی مرده ثواب آنچه خواند شود بر مرده و فرستاده  
شود و ثواب آن را بسوی مرده پس هرگاه که او وفات یافت دیدند او را بعضی باران  
در خواب پس گفت آن یار از شیخ غزالدین که تو بودی که میگفتی که نمی رسد بسوی مرده  
ثواب آنچه خواند شود در بدیه فرستاده شود بسوی می پس چه طور است این کار گفت شیخ  
میرا خود را بگویم من که می گفتم آن را در خانه دینا و این وقت پس رجوع کردم بسبب آنچه  
دیدم از کرم حق تعالی در باب بدستیکه شان نیست که میرسد ثواب بسوی مرده و آنها  
ما خرج القاضی ابوبکر بن عبد الباقی الانصاری شیخ عن شیخ عیسیه قال قال حماد و کلح  
لیلا الی مقابر که فوضعت اسی علی قبر فمیت فمیت اهل المقابر حلقه حلقه فقلت فمیت  
القیمه قالوا لا و لکن جل من اخوانا و قل هو الله احد و جل ثوابها لنا ففحق نفسه من نفسه  
گفت حماد و کلح که بیرون شدم یک شب بسوی کورستان پس نهادم سر خود را بر کور  
پس آب کردم و دیدم اهل قبور را حلقه حلقه پس گفتم که بر پاشند قیامت که چنین حلقه ها

ما خرج ابن الدینا عن سفیان

ما خرج القاضی ابوبکر بن عبد الباقی

اهل کورستان گفتند که قیامت برپا شده است و لکن سبب حلقه شدن میانان نیست که  
 مردی از برادران میانان خوند سوره اخلاص او بخشید ثواب آن ابرای میانان پس این  
 تقسیم آن میکنیم از مدت یک سال و حال از آن فارغ گشتیم و منها ما روی محمد اسلام  
 انزالی فی حیا العلوم و بعد الحق فی العاقبة عن حمد بن جنبل روح قال اذا دخلتم المقابر فقولوا  
 ان فاتح الکتاب المعوذین قل هو الله احد و اجعلوا ذلک لاهل المقابر فایضی الیهیم نفسی  
 گفت ایا ما حمد بن جنبل روح که چون داخل شویم کورستان پس بخوانید سوره فاتحه و معوذتین  
 قل هو الله و بگردانید ثواب این برای اهل کورستان پس بدستگیر میکرد این ثواب بسوی  
 و اما الروایات البقیة منها فی ذخیره العقبی الانسان لان جعل ثواب عمله لغيره عند الله  
 و جماعته عن بصالح و صوم و حج و صدقة و التلاوة و غیره من جمیع انواع البر و یصل الی  
 و نفعه قالت المتقره لیس شی من ذلک یعنی نهار نرد و نیست و جماعت نیست که انسان  
 جائز است که بخش ثواب عمل خود برای غیر از نماز و روزه و حج و صدقة و تلاوت قرآن  
 اینها از جمیع انواع نیکی و میرسد ثواب اینها بسوی مرده و نفع میکند آن و متقره گفتند که  
 ثواب هیچ یکی از اینها نیست میرسد و منها ما فی الزیلعی الاصل فی هذا الباب ان الانسان لا  
 یجعل ثواب عمله لغيره عند الله و جماعه صلوة کان او صوما او حج او صدقة او فطرة  
 القرآن الا ذکر الی غیر ذلک من جمیع انواع البر و یصل الی المیت و نفعه قلت  
 المتقره لیس ذلک لا یصل الیه و لا ینفعه حاصلش بعینه مانند ما سبق معلوم باید کرد  
 و منها فی البحر الرئیس من صام او صلی او تصدق و جعل ثوابه لغيره من الاموات و الاحیاء  
 جائز و یصل ثوابها الیهیم عند الله و جماعه که فی البدایع و بهذا یعلم انه لا یفرق بین  
 ان یکون المیت او حی و ان یطهره لافرق بین ان ینوی به عند الفعل لایعین فعله

چند

اولاد الله

اولاد الله

اولاد الله



و ان النفل فانما  
 بنفسم بعد ذلك يجعل ثوابه لغيره لا اطلاق كلامهم ظاهر كلامهم انه لا فرق بين الفرض  
 حلی و فريضه جعل ثوابها لغيره فانه يصح ولكن لا يعول الفرض في ذمته لان عدم الثواب لا ينافي  
 عدم سقوط عن ذمته انتهى خلاصه مرام آنکه کسیکه روزه داشت یا نماز کرد یا صدقه داد و پیش از آن  
 آن برای غیر خود از مردگان و زندگان روزه و میرسد ثواب آنها بسوی ایشان  
 اهل سنت و جماعت مجتهدین است در بدایع التمهین تقریر معلوم شد که تحقیق فرق کرده اند  
 در میان آنکه مرده باشد آن کس که ثواب چیزهای مذکور را بخشیده است یا زنده باشد  
 ظاهر نیست که فرق نیست در میان آنکه این چیز را ابتداً برای غیر کرده یا اولاً برای خودش  
 خود را آورده باشد یا مستقر سازد ثواب آنها برای غیر خود بجهت اطلاق کلام ایشان درین  
 مسئله و عدم خصوصیت و یکی از آن هر دو و ظاهر الاطلاقات فقها فرقی ندارد در میان  
 و اصل سبب آن بکار در نماز فريضه و مقرر سازد ثواب آن برای غیر خود پس آن صحیح است  
 لکن فرض عامه که در روزه واجب یعنی این فريضه از ذمّه بر سبب قط باشد زیرا که چون در روزه  
 ثواب این فريضه بعد بخشیدن حاصل نشد بلکه ثواب آن به موهوب که رسید پس این لازم نیست  
 که این نماز از ذمّه بر سبب ساقط نباشد زیرا که عدم ثواب مکرر نیست عدم سقوط از روزه  
 کما لا يخفى و منها ما فی المضرت رجل عتق عبداً عن ابيه الميت قالوا له ادوا لاجر اللاب من غیر  
 ينقص من اجر الابن و كذا الصدقات والدعوات للوالدين و جميع المؤمنين و المؤمنات  
 يكون الاجر لهما و لا یكلم من غیر ان ينقص اجره یعنی مردی آزاد کرد و بنده خود را از جانب  
 خود که مرده است پس ترکه غلام برای آن مرد است که او را آزاد نموده و ثواب برای پدر او  
 حاصل است بدون آنکه از ثواب آن مرد چیزی کم شود و همچنین است حال صدقه یا عطا که  
 که برای پدر و مادر و برای همه مردان مسلمان و زنان مسلمان نمود و آنچه صواب اینها برای

روایات  
در باب  
سوی

ایشان میرسد و از ثواب عامل هیچ کم نمی شود و منها ما فی الآلای الفاضلة نقلاً عن نوادر القناد  
 ثواب طاعت برده و زرع بخشیدن و روستا تهی باقی ماند درین مقام سوالی جواب طلب  
 تقریرش آنکه عقد به قبضه موهوب له شرط است و موهوب بدون قبض تمام نمی شود و در حدیث  
 نبیه کردن ثواب صدقات و ملاقات قرآن و زیارت اماموات شرط مذکور مفقود پس حکم صحیح  
 بهیه ایصال ثواب چگونه مستقیم خواهد شد تقریر جواب آنکه قبضه موهوب له در صورت نبیه  
 حسی البته شرط است اما در بعضی حکمی پس شرط نیست تعضیلش آنکه بهیه دو نوع است یکی  
 اموال و دیگر بهیه طاعات و قبض موهوب له را که از تمکات بهیه از جمله شرط آن کیست  
 میبایست در بهیه اول شرط است نه در دیگر بلکه درین صورت در عرف شرع بنا بر فضال  
 آنچه صرف ایجاب و بهیه بطنه بقول کافی و وافی است و بعضی بنی منوط تقریر جواب کرده  
 که قبضه موهوب له در بهیه حقیقی شرط است و در بهیه حکمی شرط نیست و اینجا تحقق بهیه حکمی است  
 بهیه حقیقی نقد آن قبض لا یتدرج اصل المقصود فادرک و نصف و اما العقائد الکلامیه منها  
 شرح العقائد النسقیه و فی دعاء الاحیاء الاموات و صدقهم ای صدقه الاحیاء  
 عنهم ای عن الاموات نفع لهم ای الاموات خلافاً للمعزله نهی و لهذا فی جمیع الکتب الکلامیه  
 بایحکام الکتب سنت و فقه و عقاید باثبات رسیده که ثواب عمل غیر بدیگری میرسد و نزد  
 باشد یا مرده قراة قرآن باشد یا سواي آن فرض باشد یا نقل و امام نووی و جلال الدین  
 سیوطی اجماع غریب اربعه بلکه جماع جمیع السنت و جماعت بر وصول ثواب همه عباد و تبارک  
 و مرده نقل نموده و آنچه که خلاف امام شافعی رح در مسند و وصول ثواب قراة قرآن نقل می  
 پس آق قیل اول است بلکه فی بعض الرسائل و در شرح صدور مرقوم است و اما القراة فی  
 القبر فخرم بمشربها صحابنا و غیرهم و قال الزعفرانی سالت الشافعی عن القراة عند القبر فقا

لاباس و قال النعمانی فی شرح المذهب لیسحب لراى القرآن قیر ما یفسر من القرآن به عوالمهم  
 الشافعی و تلقی علیه الاصحاب بان فی موضع آخر ان ختموا القرآن ان الامام احمد بن حنبل  
 نکذ الک او لاحت لم یبلغه فیه اثر ثم رجع حین بلغه انتهی یعنی خواندن قرآن نزد یکس  
 یقینین کرده اند صاحب شافعی رح و سواى ایشان باین که مشروع است و گفته است  
 و حفص بن عمر سیدم از امام شافعی از خواندن قرآن نزدیک قبرش گفت هیچ باکی نیست  
 بآن و امام نووی در شرح مذهب گفته که مستحبست عزیز است کندة قبر آنکه بخواند قرآن  
 را بهتر بد که او را آسان شود و دعا مغفرت کند و رقی مرده را نصیر کرده است باین  
 شافعی اتفاق کرده اند برین صحاب و امام نووی در مقام یک گفته که اگر ختم کند  
 قرآن بهتر باشد و بود امام احمد بن حنبل رح که از خواندن قرآن نزدیک قبر کار می نمود  
 او را حدیثی درین باب برسیده بود و باز رجوع کرد از آن و تشکیک بر سر او را حدیث هرگاه  
 از ذکر لائل حق فارغ شدیم کنون بعضی تسکات متوله مع جرح و قدح آن بیان میکنیم  
 باید دنت که مقرر که مشک کرده اند باینکه کریمه الاثر و اذرة و زراعی و ان لیس فیها  
 الامام سنی ان سبیه سوف یری یعنی آنکه بر خواهد داشت هیچ بر دانه بار کنه و دیگر را  
 نیست مراد او را که انچه عمل کرد و بدستیکه سعی او می زود باشد که دین شود ازین است  
 است که کسی بکنه و دیگری ماخوذ نمی شود و کسی به ثواب و دیگری مشاب نمائیس عمل را  
 در حق دیگری مانند عا و صدقات و تلاوت قرآن و غیر آن مفید نیست غنبت علیهم  
 قطعا و جواب زین تند لان چند وجه است اول آنکه مختار این عباس حنی شهرها  
 که آیه مذکور منسوخ است بقول اولها و الذین آمنوا و اتبعوا تسبیحهم و زیتهم ایمان بخشایند و زیتهم  
 ما اتناهم من علمهم من شئ یعنی آنکه ایمان آوردند و بر علی ایشان قوت اولاد ایشان در

بسم الله الرحمن الرحیم  
 الحمد لله رب العالمین  
 و الصلوة علی سیدنا محمد  
 و آله الطیبین الطاهرین  
 أجمعین

باب

ایمان بر میانیم پیشان اولاد ایشان را یعنی در و خال پشتیاد و وصول بدست  
 ایشان یعنی اگر درجات آید باشد وجه اولاد نیز بماند که اندک تا چشم پیران بر ایشان  
 روشن کرد و نقصان کنیم ایشان را یعنی پیران را از غبار جهل ایشان چیرگی یعنی  
 بدرجه پیران رسانیم بی اگر نقصان به ثواب ایشان رسید که بفضای کرم خود اولاد را  
 درجات ارزاداریم پس ازین است روشن است که سبب صلاحیت ایمان پیران را  
 تعلیم و تکریم ایشان اولاد ایشان در پشت و خال شوند و درجات بلند فائز گردانند  
 اولاد و روی اعمال زیادت آن بدست باشد تا آنچه اعمال آباد حق ابناء فایز شود  
 کردید فایز همسایه طلب المعرفه و لاجتماعه سبیل اهل استقامت و اجتماعه فی الدنیا  
 اما قوله تعالی وان لم یس للانسان الا ما سعی فقد قال بن عباس انها منزهة بقوله  
 و الذین آمنوا و تبعهم ذریتهم الا ذی فی شرح الصدور و جواب عن الآیه باربعه اقسام  
 بقوله تعالی الذین آمنوا و تبعهم الا ذی و اول الذل و العبد و الخلق الا باله و هم که بمجاهد  
 علیه میست که قول او تعالی وان لم یس للانسان الا ما سعی است بقوله تعالی  
 و تبعهم و علیها اصوله و استلزام بر که این کلام بطریق حکمت نقل است  
 ایشان و آلات میگردین آیه که علم غیبی و حق موسی و ابراهیم و ادریس  
 و ایاوریه و غیره و پس بابت است بر این ایشان ثواب اعمالی که می گردانند  
 بشیر خود و نیز ثواب عملهای که سعی کرده شود برای این است بعد از مرگ ایشان فی الزمان  
 و قبل بیخا حقه تقیم موسی و ابراهیم لانه وقع حکایت عیسی و عیسی و ابراهیم است  
 ابراهیم و موسی و عیسی و ابراهیم و موسی و ابراهیم و موسی و ابراهیم و موسی و ابراهیم  
 ابراهیم و موسی و عیسی و ابراهیم و موسی و ابراهیم و موسی و ابراهیم و موسی و ابراهیم

و این باب مرفیع است باین که شان نزول کریمه مذکور دلالت دارد بر آنکه حادثه که  
برای روان آیت مرقومه نازل گردید در وقت مرحومه آن حضرت علیه الصلوٰه و السلام  
بوقوع عاده و اما استناد آن بحقیقه حضرت ابراهیم و حضرت موسی علیهما السلام پس  
برای تنبیه و سبکات قریش و یهود است چنانچه باین حضرات اختلافی داشته اند  
شان نزول آنکه ولید بن مغیره که از اغرة قریش بود بت پرستی گذشته اتباع دین  
آنحضرت صلی الله علیه و سلم اختیار نمود و آیات قرآنی می خواند و می شنید و گفتار که حق  
و می دانست طعن و اگر ندانند که دین آبا و اجداد ترک نموده و رتبه ضلالت افتاده  
توبه برین است که دین جدید را گذشته باز دین قدیم را اختیار نمایند پس ولید جواب داد  
و گفت ای یسیرم من یزید یزیدم که دین آبا و اجداد را ترک نموده و رتبه ضلالت افتاده  
کردنهای خود را یسیرم بر دشت القصه ولید ازین حق برگشت و قدری دل مشغول ایشان بهم  
پس سجان جل شایع برای ابطال عقیده وی شد و فرمود از روزه و زاری الایه باجماعه بخاک عریضه ظاهر  
مخالف صریح ایشان نزد آنکه مذکور شد و در آنجا **باب** است که مختار بر بیع بن اسیر مراد از انسان  
در آیه مذکور کافر است و مسلمان است آنچه سعی کند بدلت خود آنچه سعی کرده  
برای می پس از مرگ وی فی الزعمی و قیل ارید بالانسان الکافر و اما المؤمن فله سعی  
اخره و فی شرح الصدور الثالث ان المراد بالانسان ههنا الکافر و اما المؤمن فله  
سعی و سعی که قاله البریع بن الانس انتهی و درین باب تکلفی است ظاهر زیرا که مراد از  
واژه که در آیه اولی واقع است عام است کافر شد یا مؤمن پس در آیت دوم تخصیص  
کردن انسان بکافر یا مسلمان از آن آیت اولی که لا یخفی **جواب** چهارم آنکه بنابر  
فضل معنی آیه کریمه چنان عاده فرموده که نیست انسان از راه عدل مگر آنچه سعی کرده

خود و آما از راه فضل و عنایت پس جائز نیست که زیاده کند حق تعالی او بر چه خواهد  
 تا آنکه ثواب اعمال دیگران هم باو عطا فرماید چه اگر فضل او متعادل احدی پامانی نیست  
 فی الرابعمین قول لیس من طریق العدل لمن طریق الفضل فی شرح الصدور الرابع  
 لیس للسان الا ماسمی من طریق العدل فاما من باب الفضل فجا بران یزیده الله ما شاء  
 قاله الحسین بن فضل **آنگاه** لام و لفظ للسان معنی علی است کما فی قوله تعالی  
 استاتم فلها اسی فاعلموا کقوله تعالی لهم اللغة اسی علیهم پس معنی است چنان گشت  
 برسان چیزی از گناه مگر آنکه سعی کنند نفس خود یعنی بجهت گناه دیگران با خود نخواهد  
 بکند فی الرابعمین شرح الصدور ترکیب پوشیده ماند که این توجیه مسلم تکرار است چه بقیه  
 بودن لام معنی علی مضمون آیه مذکور با مضمون آیه الا تروا وزارة و زراعی متجسس  
 میشود مگر آنکه آیه لاحقه اما کید آیه سابقه که دانند لکن ظاهر است که **اول** می باشد از آنکه  
 ما دامیکه تاسیس ممکن باشد بر تاید حل شاید کرد **ششم** آنکه مختار این تمام رح است که  
 چون بصوص کثیره دلالت میکنند بر آنکه ثواب عمل یکی بدیگری میرسد و مثل تخمین بصوص  
 زیادت بر ظاهر است قرآنیه درست میشود پس در اینجا مستثنی دیگر مخدوف است و بقیه  
 الا یبرک الله لیس للسان الا ماسمی ما و هب له یعنی نیست مرسان مگر آنچه عمل کرد و  
 بخشیده شود بر اسی **هفتم** آنکه لفظ ماسمی منصوب المحل است به نزع خافض یعنی با جاره  
 سبیه مراد از ماسمی ایمان است و ظاهر است که در آیه هم لیس و خبرش مع متعلق است  
 منه است مخدوف است فقیدیر الا یتکذبا لیس نه تصیر فقه سبب من الاسباب  
 للانسان الا ماسمی اسی سبب سبیه و هو الایمان یعنی نیست نیکی که نفع کند مرسان در حق  
 هیچ سببی از سبب مگر بسبب ایمان اسی چه ظاهر است که بدون ایمان کدام نیکی خواه

تجسس

تجسس

تجسس

عمل این کس باشد یا ز عمل دیگر مفید نخواهد شد اتفاقاً المولی الاعظم حسن بن محمد بن این  
 بالنظام النیسافوری رح فی تفسیره قال المحققون ان سعی غیره لما لم یفیع الا بنبی علی  
 نفسه و بعد ان یکون موصفاً لکما کان سعی غیره کانه سعی نفع انتهی و فی البحار الرقیب  
 الاسعید کن سبیه قد یکون مباشرة اسبابه تکثیر الاخوان تحصیل الایمان حتی صار  
 یفقه شفاعته شافعین انتهی و ایام برای زیارت قبور مقرر نموده اند مانند شنبه  
 جمعه و شنبه و دو شنبه فی عین العلم و قد تعیین لها یوم خمیس و مقرر شده است برای  
 زیارت قبور روز پنجشنبه و جمعه و روز جمعه که زیارت قبور در آن روز بهتر است  
 و دیگر خصوصاً در اول روز جمعه و همین است متعارف در حرمین شریفین و در بعضی  
 آمده است که داده میشود برای میت علم و او را کبشتر از آنچه داده میشود در روز  
 دیگر یا آنکه می شناسد زیارت کننده را بیشتر از روزهای دیگر و آنچه مشهور شده است  
 و یار ما در عامه مردمان از منع زیارت روز جمعه و اثری در آن نقل میکنند که صحیح  
 بگوید فی ترجمه اش که المحقق الدیلموسی و شرح عین العلم مذکور است فی روایت این  
 عن ابی بکر رضی الله عنه من زار قبر والدیه او احد سبایوم جمعة فغفر له و کتب بتر الغیری  
 که زیارت کند قبر پدر و مادر خود را یا قبر یکی را ازین هر دو روز جمعه پس بخواند  
 میس آمرین شود و مگر کسی را و فی مشکوٰۃ المصابیح عن محمد بن النعمان یرفع یوم السبت الی  
 البنی صلی الله علیه و سلم قال من زار قبر ابویه او احدیهما فی کل جمعة غفر له و کتب بتر الغیری  
 است از محمد بن نعمان که از ثقات تابعین است در حالیکه میسراند حدیث اتانیم خبر  
 علیه سلم یکبار زیارت کند قبر پدر و مادر خود را یا قبر یکی را ازین هر دو روز جمعه آمرین  
 شود و مگر کسی را و نوشته شود در دیوان اعمال نیکی کننده به پدر و مادر و فی شرح

بسعاده در روز جمعه ارواح مومنان بقبر خویش نزدیک میشوند نزدیک شدنی است  
 و تعلقی و اتصال روحانی نظیر و مشابه اتصالیکه بدن اروا و از آنرا که نزدیک است  
 می آیند می شناسند شناختی زیاده بر شناخت سابق ایام نهایی و در شرح صدور  
 مسطور است که موی از اولاد عالم مجذری میگوید که در خواب دیدم محکم را بعد از آن  
 مرون وی پس گفتم آیا نه مرده بودی گفت آری مردم گفتند پس کجا هستی گفت سوکنی که  
 من در بام از باغهای بهشت من و یاران من در شب جمعه و روز جمعه می تیمم و جمع  
 نزدیک ابی بکر بن عبد الله مرنی پس ملاقات میکنیم باز سر واران شما گفتم در بهای شما ملاقات  
 میکنند یا ارواح شما پس گفت محکم چه بنید است فهم تو بدنها بوسیده شدند و ارواح ما  
 ملاقات میکنند گفتم پس آیا خبر واریتوید از زیارت کردن ما گفت محکم که از زیارت  
 می شنویم و آخر روز جمعه و در تمام روز جمعه و در روز شنبه تا طلوع آفتاب در بعضی و اوقات  
 فقیه بوسه دادن قبر والدین نیز آمده است بلکه فی الرجب و السبت و در شنبه که فضیلت  
 دارد و جهت قرب او بجمعه و الاثین و در روز و شنبه که فضیلت او با انواع کثیره ثابت  
 و در آخر این روایات مسطور است که زیارت قبور روز جمعه بعد از جمعه بهتر است و در روز  
 تا طلوع آفتاب روز شنبه در اول روز و بعضی گفته اند که در آخر روز شنبه و آخر این  
 ابی الدین المصطفی فی الشعب عن محمد بن وسیع قال بلغنی ان الموتی یعلون بزوارهم یوم  
 و یوما قبله و یوما بعده و در تمام و لای فخره نفعلا عن الاحتساب ندکور است که حسن  
 است زیارت قبور در شب برات و عیدین و عاشورا و عشره ذی حجه فی کمال العباد  
 القبور فی کل الاسبوع مستحبه فضل ایامها اربعه یوم الاثین و اربعین و جمعه و اربعین  
 یعنی زیارت قبور در هر هفته مستحب است و بهترین روزها برای زیارت چهار روز و شنبه و



جمعه و شبته فی الکمالی الفاخرة و یستحب الزیارت فی کل سبوع و ان فی رساله عمر سفی نه بحیثیه الزیارة  
 علی المؤمنین فی کل سبوع فالمراد منه حق الثابت لا الوجوب انتهى یعنی مستحب زیارت قبول  
 در هر هفته و نحوه در رساله عمر سفی مرقوم است که وجوب زیارت قبول بر سلمان در هر هفته  
 مراد از وجوب حق ثابت است نه وجوب بمعنى متعارف که مقابل استجاب است  
 و تحقیق باید دانست که از آداب زیارت قبول نیست که شکیبایی قبله و زیارت  
 کند و مقابل روی میت بایستد و سلام دهد بطریق که تفصیلش سابقا مذکور شد و بعد  
 سلام بکبریا گوید تا تش غلب قبر از کبرتش فرو میرود و وقت بار سون خلاص شجوا  
 و خواندن سون لیس و سون ملک و آخر سون حشر مستحب است و در بعضی روایات آن که  
 یازده بار سون خلاص تیا و ده بخواند بعد از آن بنشیند و مشهور است که سوره خلاص  
 بخواند که بمنزله ختم قرآن مجید می شود فی شرح عین العلم و یقر القرآن بالسر نفی صحیح  
 مسلم عن ابی امامه الباهلی رح اقر القرآن فی یوم القیمه شفیعاً لاصحابه ثم یسبح و یدعو  
 بالرحمة و المنقحة لنفسه المؤمنین فان الاذکار کلها نافعة فی ملک الدار عن جابر  
 من مر بالمقالم یعرفه لم یرع لهم فقد خان نفسه فانهم و در قراته لیس فی المشاک  
 ای فی الاحادیث المشهورة و الاخلاص سبع مرات و المشهور انه یقر ثلاث  
 لانه بمنزله ختم القرآن جمیع الآیات فی روایت تعلیل عن رجاء النعمی من قر قل هو الله  
 ثلاث مرات نکاحه القرآن جمیع انتهى و خواندن سون فاتحه و معوذتین و آیه الکرسی و  
 اذ انزلت و البسم الکثیر برای مغفرت اهل قبول نیز ماثور است و فی الملتقط قراته القرآن  
 عند القبور فرجوان یونس یعنی خواندن قرآن نزدیک قبول امید داریم که مؤنس شود  
 میت را و در فتاوی سراجی مرقوم است که خواندن قرآن شریف نزدیک قبر مکروه است

نزد امام ابوحنیفه رح و نزد امام محمد رح مکرده نیست و فتوی بر قول امام محمد است و در کتاب  
 لآلی فاخره مذکور است که خواندن قرآن با و از بلند نزدیک قبر مکرر است و بسته خواندن  
 مکرده نیست و بعضی گویند که خواندن سون ملک نزد قبر با و از بلند مکرر نیست و در  
 حصن حصین نقل از فتاوی غائب آورده که یک زیارت قبور کند پس بخواند اللهم  
 اسئلك بحق محمد آل محمد ان لا تعذب هذا المیت برادر خدا تعالی غائب از آن نیست  
 تا قیامت و در لآلی فاخره نقل از وسیله القلوب آورده که یک این آیت را در گوش راست  
 بخواند و رحم الدین کفر و الان بن میثوق اقل بی و بر بی القیاس ثم التینین بما علمتم و ذلک علی  
 لیس این امرش کند حق تعالی خواندن را و اهل گورستان او در اینجا چند آداب زیارت قبور  
 میکنند پس اینهاست که ترسان و همایسان در مقابر رود و از خدیج و قهقهه و کلام لایعنی بگویند  
 نماید و در گورستان خیری نخورد و نوشاورد و خواب نکند و قبور را پامال نه نماید و اگر وضو در  
 چون فرو و آدرون میت در قبر یک میان قبر باشد و برهنه یارفتن در مقابر مستحب است  
 شرح عین العلم بر ادب خطیب ثابت شد که افکار سوزان از زیر پا گرفتن بهتر است از پامال  
 کردن متبوعی فی شرع الاسلام و من بسته ان لایطأ القبور فی نعلیه کان یکره ذلک و  
 ان میثی فی المقابر حایفا و یدعو الله تعالی و یتغفر لهم و ای سؤل صلی الله علیه و سلم جلایشی القبور  
 فی نعلیه مر الفی صلی الله علیه و سلم بخلاف معنی از جمله سنت است که زیر پا نکند گورستان را  
 و نعلین خود زیر آن حضرت صلی الله علیه و سلم مکره میباشند این را مستحب است که در کعبه  
 برهنه پا رود و دعای خیر کند در حق اموات و امرش کنایان طلبد در حق ایشان از حق  
 و تعالی و یدعیهم خدا صلی الله علیه و سلم مردی که میرفت در گورستان نعلین پس حکم فرمود  
 که نعلین از پا و از آن جمله است که بر قبر نشیند و بگوید یا برادران و نماز نه گذارد

در حکم  
 در حدیث  
 در حدیث

بسی قریب صحیح مسلم برایت ابو مرثد غنوی رضی الله عنه ثابت شده که فرمود پیغمبر خدا  
علیه السلام لا تجلسوا علی قبور ولا تصلوا الیهما یعنی نه نشینید بر کوراکه مدافنی غوث و اکرام  
مومن است و نماز را بر آنجا نبیند آن و در صحیحین برایت ام المومنین عائشه صدیقہ رضی الله  
عنها ثابت شده که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله سلم لعن الله الیهود و نصاری  
اتخذوا قبور انبیاءهم مساجد یعنی لعنت کند خدای تعالی یهود و نصاری را که مساجد

خود را بر قبور انبیا بنا کنند قبور را مسجد ساختن بد و طریق مبتدع و بدستور  
یکی آنکه چون جانب قبور نمایند و آن را مقصود از عبادت دانند یا گوشت پختن  
میرسند دوم آنکه مقصود و منظور عبادت او تعالی باشد و لکن عتقا و از مذکوره بگوید  
ایشان نماز و عبادت حق موجب قرب در رضای حق تعالی است و موقع و سیل  
نزد او تعالی از جهت شمال و سی بر عبادت و مبالغه در تعظیم انبیا و اولاد و مدح  
نامرضی و نامشروع است چه اول شرک حلی و کفر است و ثانی نیز حرام است از جهت آنکه در  
نیز اشراک بجنت است اگر چه شرک مخفی است و بهر دو طریق لعن متوجه است باینکه نماز را  
بجانب قبر نبی یا مدوی صالح بقصد تبرک و تعظیم حرام است چه کسی در این خلاف مقتضای  
اما اگر در قرب کورایش مسجدی بنا کنند یا نمازی گزارند فی توجیه بجانب آن بنا کنند  
مجاورت آن موضع که در جن بد مطهر ایشان است و با او دفن نیست از روی محبت

ایشان عبادت کمالی و قبولی است و این در مقصود شیخ محمد زری که از علمای اهل  
باکی نیست بکافی ترجمه اش که الشیخ المحقق ابو یوسف نقل از شیخ بن حجر المکی و فرمود  
ابو داود و ترمذی و دارمی از ابو سعید ثابت شنیدند که فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله  
کلما سجدت لامقره و کما تم تعنی زمین هر کس سجده دارد که نماز و درسی جائز است بی عذر

۴۱  
مکره و از جهت آنکه غالب آنجا خدات و خصلت است با پنجه جدای می شود و از مرد و از نجاست  
و اگر مکان پاک و لطیف باشد هیچ باکی نیست و اگر ایستاده و بعضی بر آنند که نماز در مقبره  
است مطلقاً از جهت ظاهر این حدیث اما نماز بجانب قبر حرام است بالاتفاق و اما حمام از  
آنکه محل کشف عورت و مادی شیطانی است و فی المنیة و نشر جایگاه آن کیون قبله  
الی المخرج ای الخلاء و الی الحمام و الی القبر و فی خلاصه هذا المکین بین المصلی و بین الموضع  
جائز است کما یقولون کان جائزاً لایکونه تهی فی شرح المناسک لملا علی القاری ان کان  
بین المصلی و بین القبر حجاب من جدار فلا یکره و مصلو تهی یعنی نماز بجانب بیت الخلا و حمام  
و مقبره در انصورت مکروه است که میان مصلی و این مواضع چیزی از دیوار و مانند آن  
جائز است واجب نباشد اگر دیواری جائز باشد پس نماز در آن مواضع مکروه نیست و  
فی جامع الرموز لا یکره فی جهة القبر الا اذا کان بین یدیه بحث و مصلی مصلو آنجا شیعیان و شیعه  
علیه السلام یعنی نماز بجانب قبر در آن صورت مکروه است که در حالت کرار در نماز بطور  
بخش عکس نگاه مصلی بر قبر واقع شود و اگر موضع نگاه مصلی نباشد پس نماز بجانب قبر مکروه  
نیست که فی بعضی شرح البخاری لما کانت اليهود و النصارى یسجدون بقبر الانبیاء علیهم السلام  
شأنهم و یحیطون بآثاره و یسجدون فی المصلی نحو ما یجدون و ما یجدون ما یجدون فی المصلی و یسجدون  
عنه کما فی مشکوٰۃ المصابیح عن ابی هريرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم  
لا یسجد احدکم علی حجره فترق شیاً یفصل الی جلدته خیر من ان یتکلم علی قبر واه مسلم یعنی  
فرمود و پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فرمود آنکه نه نشینید یکی از شمار از خاک سوزان پس بسوزاند  
افکار جامه های او و پس برسد آن افکار و اثر سوختن می تا پوست آن بهتر است و او را از  
نشستن می بر قبر و شرح سفر السعاده مذکور است که نهی فرمود پیغمبر خدا صلی الله

علیه السلام از نماز گزاران در کورستان و در برابر کور و نهی فرمود از خوار داشتن کور بحدی که با مال  
کنند یا بران تکیه نمایند یا بالائی آن نشینند و درین باب تشیدی واقع شد و در حد  
مسلم و ترمذی و غیرهما این که نشینید بر قبور و نه گزاید نماز بسوی آن و از عمر بن خرم  
مروی است که گفت دیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم در حالیکه تکیه بمن ام بر قبر پس  
فرمود که ایذا ده صاحب این قبر تا قال شیخ الاجل فی شرح مشکوٰۃ لعل المراد ان روضه  
الایضی بالانکسار علی قبره بل یکون القفنه امانه استخفافا و در لائی فاخره هم کورست که کور  
است نهادن سر بر قبر برای خوب مرویست که ابو ندابه بر قبری خوب کرد پس صاحب  
قبر او خوب دید که می گوید که ایذا دادی مرا مشب قال الیسی حکم نیران قبور او احترام  
الیهما و الاستقبال و جلوس التادب حکم کان فی حاله بحقیق انهی و از آن جمله است که از پیغمبر  
و شایشان بر قبر باز و یک قبر که حرام است جناب نماید الغرض بر فعلیکه موجب امانت  
باشد حرام است بجا آوردن آن قبور مومنین عموماً و قبور کافران خصوصاً و از آن جمله است که هنگام  
زیارت قبور اولیاء الله رفع درجات قرب در حق مرور و طلب برکت برای ذات خود  
از خدا می توان بخوابد و از آن جمله است نهادن سبزه و گلها سی نان و خوشبوها بر قبر چه تا و قتیکه  
این خیر یا تر هستند بیج خدای کند و میت رحمت و نیت بجهت تسبیح حال میشود و قنات  
شد که بگوشت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم جانب و قبر پس فرمود که این هر دو سبب کناه  
کبیره و غایب قبر قرار اندکی از آن هر دو حیطه منی کرد و استنجا و دیگر می سخن جنی نمی  
پس گرفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم شاخی از دخت فرما و وینمه کرد آن و نشانید آن  
بر هر یک قبر پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم که شاید تخفیف کند خدا تعالی غلظت  
برد و قبر تا و قتیکه خشک نشوند این هر دو شاخ فی ناله المسائل نقل علی مشکوٰۃ ص ۱۱۱

ترجمه

ترجمه

ترجمه

- علیه السلام قبرین فقال انهما ليعبدان في كبير اما احدهما فكان لا يستبرئ من البول في رثته  
 المسلم لا يستنزه من البول واما الاخر فكان يمشي بالتميمه ثم اخذ خريق رطبه فشقها <sup>بعض</sup>  
 ثم غرز في كل قبر واحد قالوا يا رسول الله لم صنعت فقال لعل ان تخفيف عنها لم  
 يفيها انتهى ومحقق دهلوی رح افاده فرموده که کشتک کنند باین حدیث در اثنین  
 وکل وریحان بر قبور و بعضی از محققان تصریح کرده اند که از حدیث مذکور بدالالت  
 لایح میشود که انداختن شیبای ترو تاز به بر قبور موجب تخفیف غدا بمل قبور می شود و چه  
 معلق فرمودن آنحضرت صلی الله علیه و سلم عدم تخفیف غدا بر پیوست شاخها شان است  
 باینکه ضد پیوست یعنی رطوبت علت است مر تخفیف غدا و موجب است چنانچه  
 در علم اصول فقه مبرهن شین تهی فی شرح اصدور قال خطابی هذا عند اهل العلم معمول علی  
 الاشياء ما دمت علی اصل خضرتها او خلعها و طر او لها فانها تسبح حتی یجف طوبتها او تجف  
 خضرتها او تقطع عن اصلها و قال غیر خطابی فاذا اخف عنه بالتسبیح فکیف بقدره المؤمن  
 قال هذا الحديث اصل غرس الاشجار عند القبور و در رساله قراخ قوم است که برگردن  
 گیاه نان از قبر کردن است فی البحر الرائق ناقلا عن خلاصه دیگره قطع السطح و خشش من اللقمة  
 الا اذا کان یابا و لا یسبح قطع خشش الرطب تهی و فی العالمیه یوضع الورود و الارمان  
 القبور حسن علم و شعور میت بزار و جواب سلام اود و نیست که قفن میت از زائر اکتب فقه  
 و احادیث مستحق و ثابت باجماع خبر دار شدن اموات از زیارت زائران و جواب سلام اود  
 شناختن ایشان از اول و دلیل است بر آنکه اموات را شعور و سمع حاصل است قال ابراہیم  
 الاحادیث و الآثار تدل علی ان الزار متی جاء علم به المور و سمع كلامه و نس به و رؤیایه  
 و ذرا عام فی حق المشبه و غیر هم یعنی احادیث و آثار دلالت میکند بر آنکه هرگاه کسی بر زاری

ن اول دلیل است بر آنکه اموات را شعور و سمع حاصل است

قریباً میریت اور ایشانند کلام اومی شنود و نسبت میگیرد بوسی وجوب سلام اومی و درین  
 تخصیص بشنیدان ندارد بلکه شامل است غیر ایشان را نیز و قال ابی جکی و اما الادراکات  
 کالعلم السماع فلا شک ان ذلک ثابت لهم و اما الموتی یعنی شبنه نیست در آنکه علم و سماع  
 ثابت است مشریدان را و همه اموات را و جلال الدین سیوطی رح در شرح الصدور باب  
 مستقل برای اثبات آن معتقد کرده و حث قال باب زیان لقبور و علم الموتی بر و ابراهیم  
 و رویتهم لهم اخرج ابن ابی الدینا و البیهقی فی الشعب عن ابی هريرة رضی الله عنه قال اذا  
 مر الرجل بقبر يعرفه علم علیه و علیه السلام و عوفه و اذا مر بقبر لا يعرفه سلم علیه و علیه السلام  
 يعرفه یعنی این باب ثابت است در بیان زیارت قبرها و درستن مروتان زیارت را  
 و دیدن ایشان را از آن رار و رویت مفوذ بن ابی الدینا و بیهقی در شعب الایمان از ابوهریره  
 رضی الله عنه که گفت چون بگذرد مردی بقبری که می شناخت او را و زنگی پس سلام  
 دهد بر وی جواب سلام او میدهد صاحب قبر و می شناسد او را و چون بگذرد بقبری  
 نمی شناخت او را و زنگی پس سلام دهد بر وی جواب سلام میدهد و او را نمی  
 و اخرج ابن عبد البر فی الاستذکار و التمهید عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول  
 صلی الله علیه و سلم من احید بقبر اخیه المؤمن کان يعرفه فی الدنیا فیسلم علیه الا عوفه  
 علیه السلام صحیح عبد بن حمز فی اللالی الفاخرة فی تذکرة الاخرة التي عندها شیخ الاصل مؤلف  
 عن ابن عبد بن شیخ الاکل ابی المعالی الغسانی نقلاً عن شریقه فی شرح الصدور اخرج ابن  
 الدینا فی کتاب القبور وصابونی فی الماتین عن ابی هريرة رضی الله عنه عن النبی صلی الله  
 علیه و سلم من عبید بقبر رجل يعرفه فی الدنیا فیسلم علیه الا عوفه و علیه السلام کذا فی غیر  
 الروایات و فی حیات العلوم لامام حجة الاسلام الغزالی قدس سره الا زلی و فی شرح ا

انجیل بن ابی الدینانی کتاب بقیور عن ام المومنین عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله  
 صلی الله علیه وسلم ما من رجل یزور قبر اخیه ویکس عنقه الاستساق وروی علیه حتی یتقوم  
 نیست مردی که زیارت میکند قبر برادر خود را و می نشیند نزد قبر او که آرام میگردد قبر  
 بوی و جوب سلام او میدهد تا آنکه پستاده شود و از آترونی عین العلم الموتی یلیون روز و از قبر  
 یعنی مردی و از نزد زیارت کند که آن خود را در آن روزهای روز پنجشنبه و جمعه و شنبه  
 و دوشنبه یعنی درین روزها نسبت دیگر روز مرگ و آن اعلم زانند بحال زانمان رومید  
 حضرت مولانا افضل المفسرین خاتم المحققین مولانا شاه عبدالغیر قدس سره الغریر در جواب  
 بعضی اشغالیات قیم فرمودند که ایشان را بعد از موت شعور و ادراک باقی می ماند برین مبنی  
 شرع شریف و قواعد فلسفی جماع دارند اما شرع شریف و اما قواعد فلسفی پس بقای روح  
 بعد از مفارقت و بقای شعور و ادراک عزلات روحا مجمع علیه فلسفه است الا با اینکه  
 و لهذا در ادراک فلسفه شمرده اند و ظاهر است که بدن و اما در تحلل است در روح شعور  
 ادراک و در مرتبه سوال اگر شعور و ادراک میماند بقدر حیات میماند یا زیاده و کم می شود  
 ادراک و شعور اهل قبور در بعضی امور زیاده می شود و در بعضی کم تفصیلش آنکه در آنچه تعلق با امور  
 دارد ادراک آنها زیاده است و در آنچه تعلق با امور دنیوی دارد ادراک آنها کم و بسط است که التفات توجیهی  
 امور غیبیه زیاده است و در امور دنیوی کم باین جهت تفاوت واقع میشود و الا  
 ادراک و شعور یکسان است بلکه اگر تامل کرده شود در دنیا نیز نسبت توجیه و عدم توجیه زیاده  
 و کمی در شعور و ادراک بوقوع می آید چنانچه ذائق علیه و کلامه در بار بسیار کم می بیند و لذت  
 طعام و کیفیات نعمات و فرامیرا میرزاده با خوب ادراک میکنند و علما و فضلا در ادراک  
 آن چیزها بسیار قاصر اند این همه بسبب قلت توجیه التفات است و کثرت آن بگذرانی الاله



الغریزیه و طبعیاً الشیخ عن ذکره فی المتن حذر عن الاسهاب و ما لا یجوز حضرت مولانا  
 علی محدث ماضی قدس سره بعضی مکاتیب قیم فرموده اند که مراد سخن مردم می  
 در آنرا آنچه که بر قبر رفته و عا و کلام بگوید می شنوند و اصل درین باب آنست که اموات را  
 شعور و ادراک باقی است همین است مذہب اہل سنت و جماعت عند تحقیق خلاف المتعذر  
 و دلائل و براین آن عقل و نقل و کتب کلامیه و احادیث معتبره ثابت اما عقلاً پس  
 اہل مل و نخل نفس را بعد حدوث بقای است ابدی بخفتی که فنانپذیر نیست بناً علیہ  
 نفس اتعلق خاص باجرا بدن بعد مفارقت از وی و تغیر کیفیت او باقی می ماند که بدان علم  
 شعور بر اقران قبر و احوال ایشان دارد و ارواح اولیا و کمل که در حیات ایشان اسباب  
 حسب علوم و حصول ملکات ادراک و تصور بود بحجت رفع جلباب بدن زیاده از این  
 و جوہر قومی که در حالت حیات بتوسط اینها سایر محسوسات حاصل میشدند الان نیز  
 بلا فرق بکلی بطور قوت و غلبه موجود اند چه شمع یعنی اخلاسی لطیفه بدن که مرکب و حاصل  
 و تابودنش باقی و نفس اخصوصیتی معنوی و تعلقی خاص بعد مفارقت بوسی متحقق <sup>جانی</sup> ۱۲  
 همان جوہر قومی واقع شدن باجملہ ادراکات عقلیہ و حیثیہ بعد مفارقت و بقای اجزا  
 لطیفه بدن بدستور قدیم مشاہد و محسوس میشوند بلکه زیاده تر یافته می شود نزد وی  
 حضرت شیخ اہل مسند الوقت شاه ولی اللہ محدث الدہلوی قدس سره بطریق استی  
 کتاب سطحات شماره فرمودند چون نفوس بشریہ بموت طبیعی بمیزان روح طبعی  
 قدریکہ مطیہ آنها تواند بود و با خود می گیرند و در عالم برزخ می باشند باقیہ علوم و کمالات  
 و ملکات و آنها مانند سوار می باشند کہ سپ اور از وی گرفته باشند یا مانند  
 کاتبی کہ دست او را برین اندازند و منشیان می باشند یعنی است ہیئت و صفیہ الالک است

نفس بعد حدوث بقای است

۴۶  
و پاسبان اورینت است غیر آنکه در قوی علیه خود استحسانات استجابت ملاعبی مانند خواب می بندد  
لطیفه و حقیقه تجاخیل میکند الا نادرا که بعض قوی مثالیه بر ایشان مستح نمایند روح  
فی اجواف طیر خضر انتهی و تفصیل آن قدری از کتب متکلمین و بسیاری از کتب صوفیه یابند  
و اما نقل آپس کتب تفاسیر احادیث بر آن تفصیل دارند و شرح کصد و تصنیف شیخ  
جلال الدین سیوطی پیش علمای مستور این مطلب است و قرآن شریف در ضمن تصویر حال  
تصیر قوی بر این مطلب دارد و انقصه احادیث بسیار و آثار بی شمار از عجاایز با معین و علمای  
عظام و اولیای کرام درین باب بقدر شهرت بلکه تواتر رسیده اند پس غلب  
تیر و غیره قریب به اثبات است درین مقام تحقیقات چند نوکر تیر قلم می کنیم تحقیق اول در  
لفظ غلب چند احتمال است یکی آنکه مشتق باشد از غلب بمعنی روع و منع زیرا که غلب  
میکند و باز می دارد و شخص از مخالفت او و پنهی و هم آنکه مشتق باشد از غلب بمعنی خس  
خاشاک که در آب قند چنانکه افتاد و خس و خاشاک آب را کدر و تیره گرداند غلب تیر  
مذهبی کدر سازد و سوم آنکه مشتق باشد از غلب بمعنی آب شیرین و سبزه و نیز  
شخصی باشد غلب را در حق او شیرین ظاهر کند پس باین علاقه غلب نام گردانند  
ترجمه آنکه تحقیق دوم سابقا معلوم شد که مراد بقبر عالم برنج است که در سطح است  
دینا و آخرت و تعلق دارد و بهر دو مقام نه آن گوی که مرده و اودان و فرزند کنند و بساط  
در آب غرق شوند و در پیش سوخته گردند و در شکم جانوران تجلی و ذوالاجزای که آن را  
اجزای صلی خوانند و از اول عمر تا آخر آن باقی ماند و پروردگار تعالی و تقدس بقدرت کامل  
خود او را انکادار و وسیع چهره بر علم و قدرت وی بیرون نرود و تحقیق سوم که روی از  
بقدر عاقل بود یعنی خرقه چه بود اگر متغیر است تا فرین بعضی روض السکار کرده اند غلب

سید محمد علی

و میگویند که میت در قبر تا وقت بعثت مانند جادو است و فرعون ابو الهذیل علف و شیرین  
 معتمراست که میت را بحال در قبر سوال و عذاب نمی شود و لکن میان هر دو نفی و نفی  
 رسول خواهد شد و این جور طبری و صالحی معتزلی و بعضی از کرامیه میگویند که مردگان  
 در قبر بدون زنده شدن مغذب می شوند و بعضی از متکلمین زعم کردند که اهلوت در قبر  
 مغذب متالم میشوند لکن فی الحال در قبر حسا غلب و الا لام نمی کنند بلکه وقت حشر  
 خواهند نمود چنانکه در حالت عشی و سکر با وجود رسیدن حدود قطع و تصرف در وی  
 ضرری محسوس نشود و این فرقی در تحقیق با متکلمان غلب و بعضی از متکلمین  
 از متاخرین معتزلی تصریح کرده اند باین که معتزله منکر عذاب قبر نیستند و وجه انکار است  
 ایشان نیست که چون ضرر این عمر که منکر عذاب قبر است و اکثر مشاهیر این باب با وی  
 شود مخالفت و محالست یا معتزله میباشند پس نسبت به کار طرف معتزله شیوع یافت و  
 صالح پیش از ظهور بنده عاقل قبل از شیوع اخبار ایشان همه ما اتفاق می داشتند بر شریعت  
 قبر و تعظیم وی و معتقد بحقیقت آن بودند و بعد از ظهور ایشان و رواج بافتن طرق اخبار  
 اکثری اهل حق بحقیقت آن ایمان دارند بکذا فی شرح القاصد و شرح المواقف و شرح  
 العنقودیه و الحقیقه و شرح المصابیح و ترجمه اشکال تحقیق چهارم متکلمان غلب و بعضی  
 خود استدلال آورده اند لائل غلیبه و اما العقیده فبما فی الیه و القول فیهم  
 بقیقی من غیر تحریر و کلمه و لا اثر نلذ و تالم الی ان یذهب اخباره و لا نشاید فی حیا و لا  
 مستانه و القول بهما مع عدم اثبات منسطفه ظاهره و لیس باینکه من ذلک القول  
 بر المیت کلامیه و تعذیب خسته المصلوب اوراقها و نحن نرهبها و ابلاغ مننه من  
 اسباع و الطیور و فرقت اخباره فی بطونها و حوصلها و ابلاغ مننه من احرق حتی تقفست

کلام  
 اخبار

کلام

تفصیل شد لال آنکه می بینیم که مرده یا مقتول را یکسکه بر دگر کشیدن شود یا نه

اخره و منتشرت فی الراح العاصفة شمالاً و جنوباً و قبولاً و دبوراً فانما نعظم عدم الحیاء و مسأله  
 ضروره و بر باید فن فی صندوق او کج ضیق لای تصور جلوسه کذا فی شرح الموقت شرح المقصد  
**تفصیل شد لال آنکه می بینیم که مرده یا مقتول را یکسکه بر دگر کشیدن شود یا نه**  
 یک مدت بدون جنبش و بلا کلام و بغیر اثر فرج و اندوه با جسدی که اعضای او نیز و زخم  
 میشوند و مشاهد نمی کنیم در آن اثر حیات و علامات سوال و طاهر است که تجویر کردن زنده  
 و سوال بلا مشاهده باطل محض است بلکه ازین تجویر لازم می آید که قاتل شود و زنده می شود  
 و همگلامی او و بعد از آن چوب دار و بسوختن و می و حال آنکه ما می بینیم که این چیز را  
 شود باقی میماند هیچ تغییری در آنها راه نمی یابد و عجبت است تجویر کردن سوال و نظریه  
 در حق کسی که لقمه جافوران در زمین و پیرن شد و در شکلهای ایشان شایسته  
 نیز در حق کسی که در پیش بسوختند و خاکستری آنها در باد می تندیران شدن و نیز گاهی  
 مرده را در صندوق تنگ و قبر تنگ که گنجایش نشستن میت در آن نباشد دفن می کنند  
 پس در بی صورت نشستن مرده بهجت سوال متصور نیست و کجواب عن بن تمیم  
 الفاسدة علی ما اختار القاضی و غیره انه لا بعد فی الاحیاء و المستلزم مع عدم الحیاء  
 فی صوره تعالی میت او المقتول او المصلوب بهما تحریک و کلام کمافی صاحب لقمه فانه  
 حی مع الالاشاد حیوته و کمافی رویه النبی صلی الله علیه وسلم جبریل علیه السلام و علیه  
 اطهر اصحابه مع ستره عنهم و اما الصوق الثانیة والثالثة فالتسک بهما بنی علی اشتراط  
 البینه فی الحق و هو محم عندنا فلا بعد فی ان یعاد الحق الی جمیع الاغراض المتفرقة و بعضها  
 ان کان خلاف العادة فان خوارق العادة غیر معتقده فی مقدور الله تعالی و اما الصوق  
 الرابعة فاجوب عنها طاهر فانه لیس ببعد ان یوسع القادر المتخار لحد و الصندق بحیث

یکن ایجلوس فیہ کما ورد فی تخیرہ فی القبر سبعون ذراعا فی سبعین ثم ینور فان  
 تعالی قادر علی ان یجعل اجزاء الارض علی لمیت کاجزاء الهواء قال شیخ فی الشفا اذا کما  
 النفس قوتہ شرقیہ شہیدہ بالمبادی اطاعها العنصر الذی فی العالم والتعل عنہا و  
 فی العناصر ما یتصور فیہا ثم قال فہن النفس بری المیض ویتعبد ان یدم الطباع و  
 تتجمل لہن العناصر فی غیر النار نار او غیر الارض ارض انہی واذ کانت کذلک  
 فما ظنک بر رب الارباب لیس بعید ان الیساہا بالطر ما یجر علی لمیت لان کثیر  
 الاشیاہ التي لم یخلق لہ تعالی روتہا فیتا لم بر مان الروتہ عنہا یخفی علی کثیر  
 الاشیء ان النائم بری امر الیفرج بہ و قد یفرج عنہ ومع ذلک فہن الانعام ما یجر علی  
 ہوا یجئہ والقول ان تجوز شہان ذلک یضی الی السفسطیہ اذا یصح فیما لم یقیم علیہ اللہ علی  
 لم یخبرہ الصادق کذا فی المذنب وشرح المتعبد وقال لمحقق الدوانی فی شرح القضا  
 العنصریہ ولا یلزم ان بری الشحیوۃ فی لمیت حتی ان الماکول فی بطون حیوان لمیت یسأل  
 دینہم ویعذب الیفی ان یکمل ان من خفی النار فی الشجر الاخضر فاورد علی عمار الخرابۃ  
 انہی و فی شرح القضا النفسیۃ من بل فی عیاب ملک و ملکوتہ و غیر انب قدرہ و جبروتہ  
 لم یستبد شہان ذلک فضلا عن الاستحالة انہی فی شرح جوبلیہ انکرا و قدرت کما  
 تاو و مطلق صلا بعد نیستہ کما مر و مقتول و معلوم ان شہد و ان شہان سوال در  
 شہد و اگر چه با سیم شہدیم بخیا کہ یکہ بویاری سکتہ وار وزن است با وجودیکہ صلا  
 او شہان نمی کنیم و سیم شہدیم بخیا کہ یکہ بویاری سکتہ وار وزن است با وجودیکہ صلا  
 و شہد و سیم شہدیم بخیا کہ یکہ بویاری سکتہ وار وزن است با وجودیکہ صلا  
 و شہد و سیم شہدیم بخیا کہ یکہ بویاری سکتہ وار وزن است با وجودیکہ صلا

تأثیر  
تأثیر  
تأثیر

تا در صورت خوردن جانوران و غرق شدن و سوخته گردیدن نفی آن لازم آید پس  
استقامتی نیست در آنکه همه اعضای متفرقه و اجزای متشتت یا بعضی از آنها از نفع کرد  
شدند و تنعم و تعذیب بآن متعلق گردد و جواب از صورت چهارم نیز ظاهر است زیرا که  
از قدرت قادر مطلق چه عجب است که زمین و صندوق را فراخ گرداند بقدر انشتن مردم  
در آن بلکه زیاده از آن هست در که خواهد چنانچه مروی شدن که طول قبر مومن بقدر آن  
عرضش نیز بقدر آن میشود و نکته شش آنکه چون درین عالم بود و باش نبی او بموضع  
که همه مصالح ایشان را کافی و روانی باشد بالایی زمین بود پس زیر زمین نیز کجایش  
و وسعت عطا فرموده که گویا در عالم مریخ باذن حاکم علی الاطلاق اجزای ارضیه قریب  
اجزای هواییه و لطافت و وسعت گرفته اند تا مومن صالح را رنج تنگی قبر و نرسد بلکه  
بیشتر و عشرت در فراخی بسر کند و چنین عجایب و غرائب فلاسفه نیز معتقد شدند  
شیانچه شیخ ابوعلی بن سینا در کتاب تصحیح عموده که چون نفس با طقه اوت و شرافت بود  
مشابهت بقول عشره که مبادی عالیله اند بهر سه همه عناصر مطیع و مشاطا و او  
و کیفیت و صورت نوعیه هر عنصر را که خواهد کیفیت و صورت نوعیه هر عنصر و یک تبدیل کند  
پس هموار آبش منقلب سازد و آبش از زمین و بکذا الغرض کون و عناصر هر یک را  
و از اعانت نفس کامل در میان اصحت دست میدهند بجان الله جایی فصاحت  
هرگاه و نفس خالص تصرفات قویه دست دهند پس از قدرت قدیر خیر فوسیع قبر و  
اموات و حصول جمیع و ادراک بموتی چه مستبعد بلکه اگر چشم انصاف بکشاید بر آن  
معاینه کند که نام خیر بای شکر و یسیند و از کجا تا کجا یاحت میکند و کجایی  
خوابت سان میشود و کجایی شادان میکرد و کسی با وجود بیدار هرگز از معامله نامی او

خیری ندارد و با جمله پروردگار تعالی نور ایمان عطا فرماید و اتباع شریعت و طریقت و تقلید  
 مجتهدین و معتقدین در باب سمع موتی نصیب کند و از خیرگی عقل و تیرگی فلسفه نگاه دارد و چون  
 ثم آنمین و اما الدلائل السمعیة الشریعیة شک بها المنكرون لغلب القبریات کثیرة و نحن نقنع  
 بذكر ثلث آية منها مع الاجتهاد عنها فالآية الاولى لا بد كون فيها الموت الاولى الاولى ووجهها  
 ظاهر فانه لو كان في القبر حيوة و لا محالة ليقبها الموت لعدم خلاف في الایجاد يومئذ  
 كان لهم قبل دخول الجنة موتان لا موتة واحدة فقط و اوجب انك و صنف الادل  
 الجنة و نصمير في فيها للجنة اى لا بد حريق اهل الجنة في الجنة الموت فلا يقطع غنمهم كما انقطع لغنم  
 اهل الدنيا بالموت فلا دلالة في الآية على انتفاء موتة اخرى بعد موتة و قبل دخول  
 الجنة كذا في شرح المذهب فان قيل ما معنى هذا الاستثناء اذن لم يعلموا ان الموت في الجنة  
 فلما لم يقطع اى لكن و انما الموتة الاولى او متصل على قصد المبالغة في عدم انقطع غنم الجنة  
 بمنزلة التعلق بالمجال اى لو كنت فيها موتة كانت الموتة الاولى التى مضت و انقضت لكن لو  
 محال فلا يتصور موتهم فيها و هذا مما اختلفت الرخصى في الاشان و افاضت المتكلمين في  
 التفسير الكبير و جهين لطيفين انتهى الاستثناء احد ما ان الجنة حقيقة بها التبراج لنفس من الجنة  
 و طاعته و محبته و اذا كان الامر كذلك فالانسان الذى فاز بهن السعادة فهو فى الدنيا  
 فى الجنة و فى الآخرة ايضا فى الجنة و اذا كان كذلك فقد وقعت الموتة الاولى حين كون الانسان  
 فى الجنة حقيقة فذكر هذا الاستثناء كالتبرج على ان الجنة حقيقة بمعنى حصول ذلك حاله لا الدار  
 اى ولد الاكل و الشرب لهذا قال الفرج على الله عليه سلم ان يارب الله لا يموتون و لكن يولدون  
 من الارامى و ولد و ولد منهما انه من جوشنما و يوسف عيسى ص ان يقال انه و ايقاد و اصبح ان سمي  
 ذلك العلم بالندوة و صرح ان سمي تذكر ان الله بالندوة و قد فحشنى قوله تعالى الاولى الاولى الى الابد

بما لا يدرك بالحواس

حاصل سبب مذکر الموت الاولی انتهى بلیغ مراد آنکه منکران غدا قبر متکبر کرده اند و بگویند  
 الموتی لا ید و قون فیها الموت الا الموت الاولی که در سور و خان مذکور است یعنی نه  
 انجام مرگ را مگر مرگ نخستین و تفسیر استدلال آنکه ازین آیت چشیدن یک موت که عبارت  
 از موت و نیاست ثابت شدن پس اگر در قبر نیز حیاتی حاصل میشد لازم می آمد چشیدن  
 دو موت یکی موت در دنیا و دیگری موت در قبر زیرا که بعد از حصول حیات در قبر چاره  
 نیست از چشیدن موت هم در قبر چه احیاء اموات در حشر بلا شبهه ثابت است این  
 حیاء بدون تحقق موت در قبر ثابت نمی شود پس نن شدن در قبر برای تنعم و تفریح  
 میکند چشیدن یک موت را که منطوق صریح آیه است و اهل سنت و جماعت کفر نم آید  
 جواب داده اند باین طریق که آیه کریمه ماطق است در صفت بهشتیان و ضمیر در قول سبحان  
 و تعالی فیها راجع است بسوی جنت نه بسوی دنیا یعنی چشند بهشتیان و در جنت موت  
 چه نعمتهای آنجا پذیر نیستند مانند نعمتهای دنیا که بعد مرگ منقطع میشوند الغرض آیه مذکور لا  
 میکند بر آنکه بعد سوال در قبر پیش از دخول شدن در بهشت موت لاحق نمیشود حتی بچشم  
 باقی ماند سوالی جواب طلب تفسیرش آنکه هرگاه در بهشت اثری از موت تحقق نشود و ظاهر  
 اگر موت اینجا ثابت می شد موت اولی که عبارت از موت و نیولیت هملا متحقق نمیشد پس  
 ذکر قول او تعالی الا الموت الاولی که اسم نکره مرعی شده جواب داده اند ازین سوال بچند جواب  
 اول آنکه این استثنا منقطع است بمعنی لکن و حاصل معنی آنکه چشند در جنت مرگ را لکن چشیدن  
 بودند مرگ نخستین و دوم آنکه تسلیم کردیم که استثنا متصل است لکن مقصود از آن مبالغه  
 است بر اثبات دوام نعمتهای جنت به ثبوت موت اول از قبیل معلق کردن چیزی بحال  
 یعنی بالغرض اگر مرگ بهشتیان در جنت موت متحقق نمیشد بر آنکه می چشند در انجام موت

بلیغ

بلیغ

بلیغ

بلیغ



اول که عبارت از موت و بنویست لکن چیدن این موت با یقین محال است پس بر کفر  
 بهشتیان موت متحقق نخواهد شد و بنویست لکن در تفسیر کبیر برای تصحیح استناد و وجهیه که  
 مختار اصل طریقت است افاده فرموده یکی آنکه مراد از جنت جنت حقیقی است که عبارت است  
 از خوش شدن نفس بوفت و محبت و طاعت تحت جانه و تعالی و حصول این جنت بقبی  
 موقوف بر آخرت نیست بلکه سیکه باین سعادت عظمی و مرتبه کبری فوزی و خلاصی  
 ساجده باشد و بر او دنیا نیز جنت حقیقی متصور و برین تقدیر هنگام بودن انسان در دنیا  
 و مشرف شدن او بجهت حقیقی و آنکه موت اولی با یقین خواهد چشید پس در این استناد  
 است بر آنکه جنت حقیقی عبارت است از عرش و معرفت پروردگار حلیت همواره و از آنکه  
 آن محل کل و شرب است و مقام لذت دائم و انهار جاری است و هر دو هم آنکه سیکه  
 و وقفیت و تجربه و کلامی خرد داشته باشد او را میگویند که آن کس در آن خیر ندانی و  
 و او را ذوق وی حاصل است با جمله تعبیر علم و تجربه بذوق و در محال عرب کثیر از  
 و همچنین بگویند که علم این تعبیر بذوق می کند و در آیه کریمه همین معنی مراد است پس  
 آنکه خشنود و بهشت مرکب از آنکه خشنود و گشتن بر این معنی یا که خشنود و دیار الدنیا  
 قوله تعالی کف تکفرون باشد و کتم امواتا فاحیاء کتم هم یکم کتم هم الیه ترجعون و کتم  
 لوکان فی القبر حیاء لکان الاحیاء ثلثه فی الدنیا و فی القبر و فی شجره و جواب ان ثبات  
 و الاحیاء بقوله تعالی کتم هم یکم کتم هم یکم محمول علی یاقع بعد حق الدنیا فی القبر هم فی شجره  
 لا دلالة لفعل علی المرة لکن بما یقال ان فی لفظه هم الثانیة بعض تبعاع و عن لک هم الظاهر  
 المراد من الاحیاء فی قوله تعالی کتم هم یکم هم الاحیاء فی الآخرة و لم یعرض لما فی القبر من  
 امره فلا یصلح ذکره فی معرض الدلالة علی ثبوت الاولیة و وجوبه الايمان و تعجب من

بکذا فی شرح المقاصد و آقا و رئیس التکلمین فی التفسیر الکبیر استحق قوم هذین الآیه علی بطلان  
 القبر لانه تعالی بین انما حیاهم مرة فی الدنیا و یکم مرة فی الاخرة و لم يذكر حق القبر  
 انه لا یدرم من عدم الذکر فی بنی الآیه ان لا یکن ایحوق حاصله فی القبر بل تعالی یقول ان  
 تعالی ذکر حق القبر فی بنی الآیه لان المراد من قوله تعالی ثم یحکمکم لیس یوحیث الدنیا  
 یصح قوله تعالی ثم الیه ترجعون او کلمه ثم تقضی التراخی والرجوع الی الله سبحانه و تعالی  
 ایحوق الیه الله بدون التراخی فلو جعلنا الآیه من هذا الوجه دلیل علی یحوق فی القبر کان  
 انتهى توضیح مرام الله منکر ان عذاب قبر نعم کرده اند که قول او تعالی کیف تکفرون بالله  
 و کتموا ما فایحکم ثم یمیکم ثم یحکمکم ثم الیه ترجعون لالت میکنند بر نفی عذاب قبر یعنی حکونه  
 کافر شوید بخدا حال آنکه بودید بجان پس زندگیند شمار بعد از ان بمیرانده شمار با ان  
 کردانده شمار ایا برسوی و سی کردانید شوید و تصریح تدلال آنکه درین آیه و دعوت و ذکر  
 مذکور شده و موت اول عبارت است از بودن انسان لطفه که آن وقت جانی ندارد  
 و قرا و از موت دوم موت عرفی است که کسی از ان کیزی نیست و حیات اول عبارت  
 از زندگی دنیا و حیات دوم از زندگی اخروی پس در آیه کریمه زندگی قبر که مناط تعبد  
 و تعظیم سوال و جواب بران است مذکور نشده و الا سه حیات مذکور شد حیات دنیا حیات  
 قبر حیات حشر و اهل سنت و جماعت که هم الله تعالی بدو وجه این استدلال جواب  
 اند اول آنکه تسلیم نداریم که حیات قبر در آیه کریمه مذکور نشده و بیانش بدو طریق است  
 طریق اول آنکه حیاه که در قول او تعالی ثم یحکمکم مذکور شده شامل است ایحار که در قبر است  
 که در حشر باشد زیرا که صیغه فعل بر خصوصیت مره دلالت نمیکند تا از ان بجز ایحار اخروی  
 دیگر و نباشد طریق دوم آنکه مراد از قول او تعالی ثم یحکمکم حیات قبر است نه حیات دنیا

و کتموا ما فایحکم  
 ثم یمیکم ثم یحکمکم

و حیات اول عبارت  
 از زندگی دنیا

که در حشر باشد زیرا که  
 صیغه فعل بر خصوصیت مره

دلالت نمیکند تا از ان بجز ایحار اخروی

که اینجاست و قول سبحانه جل شأنه ثم الیه ترجعون ان قرینه واضح است زیرا که از لفظ <sup>لن</sup> ثم  
 تراخی است صراحتاً متبداً میشود که رجوع بسوی خدا و جل بعد طول مدت خواهد شد  
 و ظاهر است که وجود مدتی طولیه صورتی نمی بندد مگر بعد حیات که در قبر متحقق باشد <sup>بعد</sup>  
 حیات خودی بلا تراخی رجوع بسوی حق تعالی شأنه بظهور خواهد پیوست پس <sup>تأخر</sup>  
 حیات دومی از قول او تعالی ثم بحکم لازم می آید که لفظ ثم که در کریه ثم الیه ترجعون <sup>در کریه</sup>  
 زائد نیست که شود وجه دوم آنکه مسلم داشتیم که در آن آیت حیات قبر مذکور نشده  
 لکن عدم ذکر آن مستلزم نفی آن نیست بجهت عدم تلازم میان علم و کفر چیزی عدم چیزی چه جائز است  
 که چیزی در کلام مذکور نشود و در واقع موجود باشد و الاية الثالثة فالاول انما قلنا ان  
 الدنيا اثنتین فاعلم فبأنه قبل الی خروج من سبیل تفسیر تسک ان الامامة الاولى  
 محمولة علی خلقهم فی اطوار لفظية و الامامة الثانية علی الامامة انطوائیة الاحیاءین معمولان  
 علی احوال الدنیا و احوال الآخرة فلو کان فی القبر احوالاً ایضاً لکان الاحیاءین ماثلة فی الدنیا  
 و فی القبر و فی الآخرة و انما المذکورین فی هذه الآية و جواب انه ليس المراد من الامامة  
 و الاحیاءین الامامة الدنیویة ثم الاحیاء فی القبر ثم الامامة فیها ایضاً بعد ستمت تکمیل ذکریم  
 الاحیاء فی الآخرة بذات مع استفیض من صحاب التفسیر قالوا و انما المراد من الاحیاء  
 انهم عنوا فیها قدرة الله تعالی علی البعث و لهذا قالوا فاعلم فبأنه نون باسی الذنوب التي  
 حصلت بسبب کفر و کفر و انما لم يذكر الاحیاء فی الدنیا لانهم لم يكونوا متعینين بذنوبهم  
 بذل الاحیاء و ذهب بعضهم الی ان المراد بالاماتین ما ذکره بالاحیاءین الاحیاء فی الدنیا  
 و الاحیاء فی القبر لان مقصودهم ذکر الامور الماضية و اما حیون الثالثة عنی حیون خمسة فهم  
 فلا حاجة الی ذکرها و علی هذا یزید التفسیرین ثبت الاحیاء فی القبر و قال بالاحیاء فیقال

الاحیاء  
 فی الدنیا  
 و فی القبر

حجاب

بالسکة

بالمسئلة والغالب ايضا فقد ثبت ان الكل حق واما التفسير الذي ذكرته فهو قول شاذ ولا  
 عليه انما المتعذر هو قول الاثر لهذا في شرح الموقف وشرح المقاصد قال في الملة والدين  
 الرازمي في التفسير الكبير وجواب عن استدلال المستر من جهين الاول ان مقصود الكفار  
 اوقات البلاء والمحنة وهي اربع الموتة الاولى وتجميع في القبر والموتة الثانية فيه وتجميع  
 في القيمة فهذه الاربعة اوقات البلاء والمحنة واما تجميع في الدنيا فليست من اوقات البلاء  
 والمحنة بل هي وقت تجميعهم فلهذا السبب لم يذكر في الثاني لعل الكفار ذكر في التجميعين  
 وهي تجميع في الدنيا وتجميع في القيمة واما تجميع في القبر فاعلموا ذكر بالقصور مدتها انتهى  
 فمقامهم انما منكر ان عذب قبر يقول او تعالى قالوا ربنا اننا كنا نكفركم في الدنيا  
 فنهى الى خروج من سبيل استدلال كرامة انما يعني كافران در دوزخ بگویند که اسی پروردگار  
 ما مرده ساختی ما را و بار دوزخ کرد انیدی ما را و بار پس اقرار کردیم به کنایان خودت  
 بسوی پروان آمدن از دوزخ را می هست یعنی حیل است که محبت آن از دوزخ برهنیم و به  
 برین هم اولیست ان قبول ایمان و توبه است و طریق استدلال آنکه در آیه کریمه و موت و  
 و حیات مذکور شدن و موت اول عبارت است از بودن انسان لطفه و علقه و متصفه  
 و موت دوم عبارت است از موت ظاهری که در دنیا هر یک لاحق میشود و مراد از حیات  
 اول حیات دنیا است و حیات دوم حیات که در آخر خواهد شد و اگر در قبر حیات می  
 ذکر آن نیز توقع می آمد و باعتبار آن سه حیات می شد و انیس اهل حق جواب  
 اند ازین استدلال چند وجه اول آنکه غرض کفار شمار کردن مصائب است که چهار مرتبه  
 اند اول موت دنیا و دوم حیات در قبر سوم موت دوم در قبر چهارم حیات در آخر و چون  
 ایشان را عیش و عشرت میآید و لهذا بر بیان مصائب حیات نیاز دارند تا خود را در حقیقت

در این  
 کتاب  
 در بیان  
 حقایق

در بیان  
 حقایق

مقصود کفار یا کردن امور گذشته است پس یا نمودند موت و یا نمودت قبر را نمودند  
 دنیا و زندگی قبر را و چون این یا کردن در حشر باشد و زندگی حشر را خود مشاهدین چنان  
 کرد پس آن را و گونه نمود و وجه سوم آنکه تسلیم کردیم که کفار در آیه کریمه زندگی دنیا و  
 حشر را و گونه نمود و زندگی قبر را یا و نگردد و نکته اش آنکه چون زمانه زندگی قبر نهایت قلیل بود  
 لهذا آن را مذکور نکرد و سابقا لاج شنی که از لغی ذکر لغی و لغی لازم نمی آید مخصوص  
 پیغمبر اکرم اهل سنت و جماعت کثرتهم الله تعالی عذاب قبر و نعم قربایات کثیره و احادیث معتبره  
 ثابت نموده اند اما آیات منها قوله تعالی الباری عرضون علیها عذ و اوشیا و یوم تقوم  
 اساعه و خلوا آل فرعون اشد العذاب لا یخفی علی اللیب اسعیدان بن الاية صریحی فی  
 تعذیب آل فرعون بعد الموت قبل البعث کیف و ارادة التعذیب بعد البعث استدعی کلام  
 قوله تعالی و یوم تقوم اساعه و کلماتی و ذلک انما هو عذاب القبر اتفاقا فثبت القول  
 کذا فی شرح الطوالح و قد یقر بسقوط ما یعطف فی هذه الاية عذاب القيمة علی العذاب الذی هو  
 عرض النار صراحا و سایر افعاله غیره و لا شبهه کونه قبل الانشا من القبور کما یدل علیه  
 نظم الاية صراحة و ما هو کذا لیس غیر عذاب القبر اتفاقا لان الاية و ردت فی حق الموتی فثبت  
 التعذیب ثبت الاحیاء و لم یکن الا لان کل من قال بعذاب القبور قیل بها کذا فی شرح  
 المواقف و شرح المقاصد و قال المحقق الاعظم حسن بن محمد بن حسین المشتهر بالنظام فی تفسیر  
 البیضا فوری و الامام القمقام فخر المله و الدین الرازی فی تفسیر الکبیر و المولی المدقون احمد علی  
 بجمون فی تفسیرات الاحمدیه انی بیان الايات اشعر عینه قوله تعالی یرضون علیها انی  
 بها یقال عرض الامام الاساری علی اسعید اذ اقبلهم به و قرأ ابو جعفر و ارفع و یعقوب و  
 علی و خلف و الکافی فخص عن عجم او خلوا من الاو خلان و الباقون ادخلوا من العنخل و فعلی

القرة الاولى خطاب للمريضة ومنه صواب ال و شهد على انها مفعول بها وعلى القرية الاخرى  
آل فرعون بنصب ال على النداء و شهد على انه مفعول به ثم حجج بهن ال آية اهل الجنة  
على اثبات عذاب القبر لانها تقتضي عرض النار على آل فرعون عذوا وعشيا وليس المراد  
منه يوم القيمة بقبرية قوله تعالى ويوم تقوم الساعة جعل عطفها على عذوا وعشيا كما  
فهم من كلام البغوي ونحوه الى ان قوله تعالى او دخلوا آل فرعون كما هو امرى المفسرين وذلك  
لان معناه على الاول يمدحون على النار عذوا وعشيا ويوم تقوم الساعة فيعطي عليهم عذوا  
يقتضي المغفرة بينهما ومعناه على الثاني ان عرضهم على النار عذوا وعشيا مدت الدنيا  
يوم تقوم الساعة فيقول او دخلوا ايها الملائكة آل فرعون او دخلوا انتم بال آل فرعون  
من عذاب الدنيا وهو عذاب جهنم وايضا ليس المراد منه الدنيا لان عرض النار عليهم عذوا وعشيا  
ما كان حاصله في الدنيا فثبت ان هذا العرض انما حصل بعد الموت قبل القيامة وذلك بل  
اثبات عذاب النار في حق مولا في القبر ولا شك ان آل فرعون انما كانوا معذبين لكنهم  
كفار الاخصوص لشاخصهم فاذا ثبت في جهنم ثبت في حق غيرهم لانه لا فاعل بالفصل فان  
الم لا يجوز ان يكون المراد من عرض النار عليهم عذوا وعشيا عرض الضالاج عليهم في الدنيا لان  
اهل الدين اذا ذكروا الهم الخريب والتريب وحق قومهم بعذاب الله تعالى فقد عرضوا عليهم النار  
ثم يقول في الآية ما ينشأ من حمل على عذاب القبر وبنائه من وجهين الاول ان ذلك انما  
يجب ان يكون وانما غير متقطع وقوله تعالى يمدحون عليها عذوا وعشيا يقتضي ان القبر  
العذاب الا في برين الوقين والثاني ان العذوة بعثية انما تحصلان في الدنيا ما في  
فلا وجود لها فثبت بهذين الوجهين انه لا يمكن حمل هذه الآية على عذاب القبر فالحج ان في  
الدنيا عذبت عليهم فكانت ذكرهم امر القمار ولم يمدحهم في عذاب النار في ذلك القبر

يصير معنى الآية بكذا الكلمات المذكورة لأمم النهار كانت تعرض عليهم هذا يعني الى ترك الظلم  
والعدول عن حقيقة المجاز واما قوله الآية تدل على حصول هذا العذاب في بدين الوتين  
ليخرج قلنا لا يجوز ان يكتفى في القبر بايصال العذاب اليهم في بدين الوتين ثم بعد قيام القيمة  
يلقون في النار فيردم العذاب ايضاً لا يتحقق ان يكون ذكر العذوة والعشية كناية عن الدوام  
لقوله تعالى ولهم في جهنم فيها كبر وعشياً اما قوله انه ليس في القبر عذوة وعشية قلنا يجوز  
ايصال عند حصول بدين الوتين لابل الدنيا يعرض عليهم العذاب والله اعلم انتهى قيل ان  
بأن الآية المعطوفة دليل على تحقق الثبوت عند القبر فان كون العذاب شديداً عليهم يوم القيمة  
يدل على وقوع العذاب الغير الاشد قبل يوم القيمة وليس هذا الا في القبر وفيه نظر ويجوز ان  
يكون الاشدية بالنسبة الى عذاب كفار اخر في القيمة وعلى تقدير ولايتها على ذلك الوقوع لا يدل  
على وقوعه في القبر ويجوز ان يكون هذا العذاب في الدنيا كالفرق انتهى **تفصيل** مرام  
انما ارجله آتياى كه دلالت مى كند بر عذاب قبر قبول پروردگار تعالى است النار يعر  
عليها غدا وعشياً ويوم تقوم الساعة او خلوا لى فرعون اشد العذاب يعنى در گرفت فرعون  
اتش و فرعون حاضر كوده مى شوند نشان بران آتش باعداد و شبكانگاه و روزيكه قائم  
قيامت كوتيم كه در آيد اى فرشتگان خوشان فرعون را در سخت ترين عذاب كه عذاب جهنم  
است يا اينكه فرشتگان نشان بگويند كه در آيد اى خوشان فرعون در سخت ترين عذاب  
بدانكه عرض در بعضى حاضر كردن و پيش آوردن است لكن دينجا معنى سوختن متعل  
شنت يعنى سوخته مى شوند فرعون با تشنه بچنانكه عرض در قول عرب عرض الامام الاسك  
على النفت كشتن متعل كده بچنانكه حاكم قديان را بشمشير در قول او تعالى او خلوا لى  
انما ابو جعفر و نافع و يعقوب حمزه و على و خلف و كاسى و حفص و عيسى و غيره و غيرهم

الكل و ما يابى من غيره من النار العذاب

تفصيل مرام

و سوا می ایشان بضم همزه و ضم خا خوانند پس موافق قریه اول خطاب او خطاب برای  
 و شکیان است و لفظ آل باشد منصوب بنا بر آنکه مفعول به او خلوا واقع شدن و موافق قریه  
 دوم خطاب برای آل فرعون است و لفظ آل منصوب به جهت بودن او و منادی مضیاف  
 و صرف یا مقدر است و لفظ استند منصوب است بنا بر بودن او مفعول به برای او خلوا و مقدر  
 است لال آنکه در آیه کریمه النار یعرضون علیها غدوا و عشیاء یعنی سوخته می شوند و فرعون  
 با تشبیه و شبانگاه است احتمال است اول سوختن فرعونیان با تشبیه و زقیامت دوم  
 سوختن او شان در دنیا سوم سوختن ایشان در عالم برزخ کبیر از آن بقبر می کنند  
 احتمال اول ظاهر البطلان است بقریه قول حتی سبحانه و تعالی و یوم تقوم الساعة  
 آل فرعون است العذاب زیر که اگر این قول را عطف کنند بر قول او لعا غدوا و عشیاء  
 پس معنی آیت چنان خواهد شد که سوخته می شوند فرعونیان با تشبیه و شبانگاه  
 و روز قیامت یعنی برای سوختن شان دو وقت است یکی بایاد و شبانگاه و دوم روز  
 قیامت و شبیهیت در آنکه میان معطوف و معطوف علیه مغایرت می باید و از خود  
 و عشیاء روز قیامت اراده کردن مغایرت را بر هم میکنند و اگر آن قول را طرف او خلوا  
 دهند مضمون آیت چنان خواهد شد که ای و شکیان در آید روز قیامت فرعونیان را  
 در سخت ترین عذاب که دوزخ است و ازین صاف لایح میشود که سوختن ایشان با تشبیه و  
 عداة و عشیاء پیش از آمدن قیامت است یعنی تا قیام دنیا با تشبیه و سوختن و روز قیامت  
 اندرون دوزخ داخل خواهند شد الغرض بهر تقدیر از غدوا و عشیاء قیامت مراد میشود  
 احتمال دوم نیز باطل است چرا که فرعونیان در دنیا با تشبیه و دوزخ معذب نشدند پس این  
 سوم متعین گردید و مؤلف است آنچه ازین مسعودی نقل شده عنده موسی شدن که از ولج فرعون



در درون مرغان سیاه است صبح و شام آتش را بر ایشان عرض می کنند تا قیامت گاه  
 تغیب فرعونیان در برزخ بسبب کفر ثابت شدن تغیب همه کفار در برزخ بطریق اولی  
 ثابت خواهد شد زیرا که کسی تفرقه نکرده است و میان کافران باین طریق که بعضی کفار  
 بر مغرب می شوند و بعضی مغرب نمیشوند بلکه منکران در حق همه کافران تغیب قمر انکار  
 می کنند و نهانان نسبت همه یا ثابت می نمایند باقی ماند درین مقام و و کجاست چنان  
 طلب تقریر بحث اول آنکه مراد از پیش کردن آتش بر فرعون و سقوط ایشان بوی غدا  
 و عشیانست که مومنان در دنیا او شان را ضایع میکردند و آتشش و دوزخ تحریف  
 پس آیت مذکور کلمات ترمیم و تحریف را پیش کردن آتش و سقوط بوی تغیب  
 و جواب ازین بحث ظاهر است چرا که آیت شریف پیش کردن آتش بر فرعونیان مذکور است  
 پیش کردن کلماتیکه شعر برتر ساندن آتشش و دوزخ باشند پس بلا ضرورت  
 حقیقی را ترک نمودن و مجاز را اختیار کردن در نسبت کما تقریر فی محله تقریر بحث دوم  
 غلبه آتش و دوزخ همه وقت می شود و اورا القطار می تصور نیست و خصوصیت بوقت  
 ندارد و لفظ غدا و عشیان اول است بر آنکه فرعون در غیر این هر دو وقت مغرب پیش  
 اگر مراد تغیب شان در قبری بود مقید بخصویت نمی شد و اصل حق جواب داده اند این  
 بحث بدو وجه اول آنکه جائز است که غلب برزخی مخصوص بهر دو وقت مذکور باشند  
 غلب آخر البته علی الدوام میباشد خصوصیت بوقتی معین ندارد و وجه دوم آنکه  
 مراد از غدا و عشیان اوقات مخصوصه نیست بلکه گماید از دوام است چنانکه در کتب  
 و لیس از قهرم فیما بکرة و عشیان مراد دوام است نه وقت خاص و باید دانست که بعضی علما  
 زعم کرده اند که قول او تعالی و یوم تقوم الساعة الاية و لیلی است علیین برای اثبات

جواب بحث اول  
 جواب بحث دوم  
 جواب بحث سوم  
 جواب بحث چهارم

قهزیر که گرفتار شدن فرعونیان روز قیامت در عذاب باشد دلالت میکند بر آنکه پیش از قیامت  
 بعذاب غیر از عذاب شده اند و ظاهر است که تحقق این عذاب نیست مگر در قیامت و این هم  
 مجروح است بدو طریق اول آنکه محتمل است که شدت عذاب بر روز قیامت در حق فرعونیان  
 به نسبت عذاب دیگر کفار باشد به نسبت عذاب قبر و دوم آنکه تسلیم کردیم که قبل از  
 قیامت در عذاب غیر از عذاب گرفتار شدند لکن منع می کنیم تحقق این عذاب در عالم برزخ چه  
 غرق شدن او شان در دریا اول دلیل است بر تحقق عذاب غیر از عذاب در دنیا و منها و  
 تعالی ما خطیایتم اغرقوا فادخلوا نارانی التفسیر الفیاء فوری کلمه من للتعلیل لکن کلام حاکم  
 من اجل کذا و ما صله التکید و سبب تقدیم اجار بیان آنکه لم یکن اغرقهم بالبطون فادخلهم  
 النار الا من اجل خطایا هم و همی کفرهم المضموم مع انذار رسول الله فی من الف ستمه  
 الاخین علما و قد استدلل بقایا العقیب لاسیما و قد دخل علی ماضی مطوف علی من  
 اخر علی اثبات عذاب القبر انتهى و فی شرح الطولع الفاء فی من الاية للعقیب فیکون اذ دخلهم  
 النار عقیب الاغراق فیکون هذا الادخال قبل الادخال الذی کیون فی القیمة لان الاول  
 لیس عقیب الاغراق و ادخال النار قبل القیمة انما هو عذاب القبر انتهى یعنی از جمله آیهائی که دلالت  
 میکنند بر عذاب قبر قول او کما است در حق قوم نوح علی نبینا وعلیه السلام ما خطیایتم  
 اغرقوا فادخلوا نارانی یعنی بسبب گناهان خود غرق کرده شدند و بطون پس آورده  
 و تشریحی در عالم برزخ بدانکه کلمه من برای تعلیل است چنانکه در حق لجنه من اجل کذا  
 اسی آمدیم نزد تو بجهت چنین کاری و کلمه ما برای افاده معنی کثرت زیاد شدن چنانکه  
 در کثیرا و قلیلا ما و تقدیم جار و مجرور مفید حضرت یعنی سبب غرق در دریا و ادخال  
 در آتش سوای گناهان ایشان نبود و قوی ترین گناهان شان کفر بود و کبر است

از جمله آیهائی که دلالت میکنند بر عذاب قبر

سر و دانت

میکنند

عذاب قبر

از تپهای مختلفه نامت دراز پیغمبر وقت خود رسانیدند و غرق شدند و آب باران از آسمان  
 و آب جوش زنند از زمین و این غرق کردن ایشان را نه برای دفع شر ایشان بود و نه  
 زمین فقط تا بر همان غرق الکفامی شد بلکه برای چشاندن عقوبت بر رخ بود زیرا که بعد از  
 غرق بلا فاصله داخل کرده شدند در تپهای آتشها و آتش دوزخ موعود که دخول در آن  
 بسیار فاصله دارد و درین آیت که بقاء تعقیب فعل ماضی را بر فعل ماضی دیگر عطف فرموده  
 اند دلیل صریح است بر اثبات عذاب قبر چنانچه از صحاح منقول است که قوم حضرت نوح  
 از جای غرق می شدند و از جای می سوختند و نیز ازین آیت معلوم می شود که هر که  
 از گناه کاران بهر طریق که می میرد مثل غرق دریا یا سوزن و آتش یا خوردن و زدن البته  
 اگر قرار عذاب قبری شود و آنچه مرده مقبور را می رسد و او را نیز می رسد زیرا که معذب است  
 و بقای بدن برای تعذیب شرط نیست بکذا فی التفسیر الغزیری و منها قوله تعالی ثبت الله  
 الذین آمنوا بالقول الثابت فی حیوة الدنیا و فی الآخرة و یضلل الله العالمین یفعل الله  
 ما یشاء اعلم انه سبحانه لما شبه حال الفریقین بما شبه بهین مال حالهما فقال ثبت الذین  
 آمنوا بالقول الثابت ای الذی ثبت بالجحیم و البرهان عندهم و ممکن فی قلوبهم حیث لم یکن  
 فیه مجال فلا جرم اذا اقتضوا فی ذنبهم لم یزکوا لکفر یا یحیی و جبرئیل علیهم السلام کا صلی الاخره  
 و الذین نشر و بالمناسیه و مشطت کجهم بامش طاحید و هذا البتیت فی حیوة الدنیا و  
 تثبتهم فی الآخرة فانهم اذا استسلموا فی القبور لم یلقعتمو او اذا وقفوا بین یدی السجبار لم یقتلوا  
 غی ابن عباس رضی الله عنهما من داوم علی الشهادة فی حیوة الدنیا یتقه الله علیها فی قبره  
 و یطقتها یا ما یوجب العقاب فی ان المواظبة علی الفل فوجب سنج الملكة بحیث لا یزول تبدل  
 الاحوال و تشب الاطوار و کلما کانت مواظبة العبد علی ذکر کلمة التوحید و التامل فی خصالها

من  
 متب  
 نه  
 و منها قوله

و الذین نشر و بالمناسیه و مشطت کجهم بامش طاحید و هذا البتیت فی حیوة الدنیا و تثبتهم فی الآخرة فانهم اذا استسلموا فی القبور لم یلقعتمو او اذا وقفوا بین یدی السجبار لم یقتلوا

و الذین نشر و بالمناسیه و مشطت کجهم بامش طاحید و هذا البتیت فی حیوة الدنیا و تثبتهم فی الآخرة فانهم اذا استسلموا فی القبور لم یلقعتمو او اذا وقفوا بین یدی السجبار لم یقتلوا

الم

لكل من كان سفيحاً من المعرة في قلبه عظمه بعد الموت اقوى اكل من انفسه لاخرة مهنيا بالقبر لان  
 بالمرء من الحكم الدنيا ويضل حكمه في الآخرة في الآخرة يثبت الله الذين آمنوا بالله وبما يجب الايمان بما  
 يريهم على ما آمنوا به في الدارين او يثبتهم الله فيها بسبب القول الثابت وهو لا يصح ان يثبت  
 الطيبة وقيل معنى الآية يثبتهم الله على الثواب والكرامة بسبب القول الثابت الذي كان يصدر  
 عنهم حال كونهم في حجة الدنيا وسيصدر عنهم حال ما يكونون في الآخرة ويرى عليه ان الآية  
 ليست وار عمل وان جعل قوله تعالى في حجة الدنيا وكذا قوله سبحانه وفي الآخرة متعلقا بقوله  
 يثبت الله يثبتهم الله على الثواب في الدارين بسبب القول الثابت في الدنيا  
 وارثوب ويمكن ان يفسر في الآخرة بقوله تعالى من عمل صالحا من ذكرا وانثى وهو  
 فلنحسب حقيقته طيبة قد بر وقوله سبحانه ويضل الله الظالمين أي الذين وضعوا الباطل  
 الحق وشبهه كبدل التوحيد في الدارين فلا يجرم اذا استلموا في قبورهم قالوا لا ندري  
 هو لآء اصحاب كلمة بخشيته وقوله سبحانه يفعل الله ما يشاء أي من تثبت المؤمنين  
 الظالمين ولا تعرض عليه لاحد فعلة الله من منح الاطاف ومنها كما تقتضيه الحكمة  
 اللازمة وانما معناه على التفسير الآخر فهو ان الظالمين يضلهم الله عن كرامته  
 ويعتبرهم عن الفوز بثوابه هكذا في التفسير الكبير والذيل في المراسي والمدارك  
 قال الامام البغوي في معالم التنزيل قوله تعالى في حجة الدنيا يعني قبل الموت في  
 يعني في القبر في قول اكثر اهل التفسير وقيل في حجة الدنيا في القبر عند السؤال في الآخرة  
 يعني عند البعث والاول هو الاصح انتهى وفي تفسيرات الاحمدية ذكر بعض اهل الكلام  
 وكحديث ان ابن الاثير في غريب القبر ان النبي صلى الله عليه وسلم قال ثبت الله الذين آمنوا  
 بالقول الثابت نزلت في عذاب القبر اذ قيل له من بك وما دينك ومن نبيك يقول لي

الذي يثبتهم الله على الثواب في الدارين بسبب القول الثابت في الدنيا

ويؤتى الاسلام مني محمد عليه السلام من لفظ الحديث لو ظاهر ان غيب القبر بالمعنى المشهور لا  
مجرد قوله تعالى ثبت الله الذين آمنوا بالقول الثابت الا بانضمام قوله تعالى ويصل الله  
الظالمين وانما ثبت منه التقييم وتفسير النبي صلى الله عليه وسلم بقوله اذا قيل له يدل على سوال  
القبر دون غداية ظني ان غيب القبر منها بمعنى عام تناول جميع الاحوال التي في القبر كما  
راسي البعض ان بنى الآية جامع لسؤال القبر وغداية وتبعه لان التثبيت والتصيل المذكور  
في الآية لا يكونان الا بعد السؤال ولهذا وقته النبي عليه السلام بقوله اذا قيل له فاعلم انه يرفع  
السؤال او لا على كل واحد من الموتى بانه من ربك وما دينك ومن نبك ثم الميت ان كان  
مؤمناً ثبت الله بالقول الثابت اسي باقرار الرواية والاسلام والنبوة وان كان ظالم لم يصل  
الله تعالى ان لا يؤخره بحجاب الصادق وفعل الله ما يشاء على المؤمنين والظالمين جميعاً  
من الثواب والعقاب كليهما فيهم منه حقيقة لسؤال على كل واحد ثم فوز المؤمنين بعن مفصلة  
الظالمين عقوبة تذكر ايا اولي الباب وقبلوا عين الانصاف وقال الامام الزايد  
قوله تعالى ثبت الله الذين آمنوا بالقول الثابت مخصوص في حق مومن نجاهه والا فلا  
تثبت حين نجاته لكل وقوله في حق الدنيا يعني في القبر وفي الآخرة اسي الصراط وفي  
الدنيا عند الموت وفي الآخرة عند السؤال في القبر وان الظالم هو الكافر دون مرتكب الكبيرة  
كما هو راسي المعركة وقيل ان يحق الدنيا هو يحق قبل الموت وفي الآخرة هو القبر والقول  
الثابت عند الكل هو كلمة التوحيد وقال بعض المحققين في حاشيته على شرح العقائد المشهورة  
معنى قواي عليه صلوات الله عليه ثبت الله الذين آمنوا بالقول الثابت نزلت في غيب القبر  
ان عن الآية نزلت في شأن غيب القبر بمعنى ان الله يحيي الموتى فيقول انما ثبت  
الغيب القبر وقوله اذا قيل طرف ثبت من حيث المعنى التي ثبت المؤمنين اذا قيل قوله عليه

السلام فيقول تفصيل له فيكون القول الثابت هو قوله ربني الله انتهى وفي شرح المسح  
 المسألة الخامسة في معنى الآية الثبوت والنبات اللزوم والقيام على حال لا يتغير لا يزال  
 عنها التثبيت جعل الله لشخص ثباتا فقول الله تعالى ثبت الله الذين آمنوا التي جعل المؤمنين بين  
 قاتمين على القول الثابت وهو كلمة الشهادة في جميع الدنيا يعني عند الموت ومعاينة ملك  
 الموت وفي الآخرة يعني في القبر عند سؤال الملكين قيل في لقيته وقال بعض العلماء لا  
 يكون في ثلثة أحوال عند معاينة ملك الموت وعند سؤال القبر وعند المباشرة في القيمة  
 أما الأول فعلى ثلثة أوجه أحدها العصمة من الكفر والثاني تبشير الملكة بالرحمة والثالث  
 مقتضى من الجنة وأما الثاني فعلى ثلثة أوجه أحدها تلقين لصوب الجيب والثاني زوال المخوف  
 والثالث إرادة مكانة في الجنة وأما الثالث فعلى ثلثة أوجه أحدها تلقين بحجة عيسى عليه السلام  
 لتسهيل الحساب والثالث تجاوز الزلل والذنوب وقيل التثبيت على أربعة أوجه والرابع  
 عند الصراط انتهى توضيح مقام أنكه از جمله آیات دلالة بر عذاب قبر قول الله تعالى  
 الذين آمنوا بالقول الثابت في جميع الدنيا والآخرة وفضل الله الظالمين وفضل الله  
 يعني ثابت ميكرواند و استوار می سازد و خدا مسلمانان را سخن راست و درست و محکم و محبت  
 قاطع و برهان ساطع تراشاند ثابت و محقق شدن و در دلها ثباتی باشد بر حق و محکم  
 و هیچ گاه و تشکیکات مشکوک و آن خلی نمانده و مراد از قول ثابت کلمه طيبة لا اله الا الله محمد  
 است که خدا بر آن ثابت میدارد و مومنان در زندگانی دنیا تا در وقت ابتلا و افتتان و صبر  
 و رزند و از جاده مستقیمه توجید نه لغزند چون زکریا و یحیی و جبرئیل علیهم السلام و چون  
 صاحبان خندق و کاینکه استخوانها و گوشتها ایشان بنشانند و شانها را نمی یارند  
 پان شش و بعضی گویند که ثبات در مومنان در زندگانی دنیا یعنی وقت مرگ تا ختم حیات

برگذاشته و ثابت در ایشان را در آخرت یعنی در قبر که اول منزل است از منازل اخروی  
 تا جواب منکر و کفر بطریق صواب رود و در قبر بعضی مراد از حقیق دنیا نیست بجهت قرب  
 او بدینا و از آخرت وقت بعثت که مرد و از قبور بیرون آیند و بعضی گویند که مراد از آخرت  
 موقف سوال است و از این عباس ضعیف گفته عنهما مروی است که هر که مداومت کند بر کلمه  
 شهادت در زندگانی و نیابت دارد و او را خدا تعالی بر آن کلمه در قبر و پامور و ادرا آن کلمه  
 و امام فخر الدین از این دلیل عقلی برای تثبیت مذکور افاده فرموده تقریرش آنکه هر که بر کار  
 مواظبت و مداومت نماید آن کار ثابت و راسخ میگردد و در کلامی وقت زایل نمیشود  
 پیش هرگاه بنوع مومن بر کلمه توحید مواظبت خواهد نمود و از کیفیات نفسانی که ملکه عباد  
 از آن است خواهد شد یقیناً آن کلمه همه وقت مخصوصاً در وقت مرگ و سوال منکر و کفر در نفس  
 مرتکب و راسخ خواهد ماند و از دل و زبان مومن جاری خواهد شد و بنوع مومن بقول حق  
 گو یا خواهد گشت و گمراهی سازد و بجهت همکاران را که حق را گذارند و در تبه باطل حیران شوند  
 و از نعمت توحید محروم مانند و نجاست شرک بیاورند پیش او نشان بکلمه توحید براه نیابند  
 نه در دنیا و نه در قبر و نه وقت مرگ و نه وقت بعثت و نه در موقف سوال بکنند و آنچه نیز  
 یعنی مومنان بر کلمه حق ثابت می دارد و ظالمان اگر چه می سازند و او حکیم علی الاطلاق است  
 حکمت ازلی او هر چه قضای میکند همان ظاهر می شود و بعضی گفت آن آیه کریمه را چنان  
 اند که غیبت میکنند خدا را از انانیت و کرمیت بسبب کلمه توحید که در دنیا و آخرت بر آن  
 مواظبت و فراوت نموده اند و محروم میدارد ظالمان را از نعمت ثواب و کرمیت و این  
 نقیض شده است ظاهر چه لازم می آید که در آخرت نیز مومنان تکلیف اعمال بیشتر  
 کمتری و بعضی باین عنوان تفسیر کرده اند که عطا میکند حق سبحانه و تعالی مسلمانان را

بسیک

ثواب و کرامت در دنیا و آخرت بسبب کلمه توحید و برین تفسیر لازم می آید که دنیا نیز دارا باشد و این باطل است و مجروح میکند این را آیه کریمه من عمل صالحا منکر کرا و ناشی و مومن فلنحییه حیات طیبه یعنی هر که عمل نیک کرد مومن باشد یا زن و او مسلمان است زن کنش نبردگانی پاک یعنی در دنیا نعمت و هم چه این آیت دلالت صریح دارد بر حصول ثواب در دنیا نیز قتال و باید دانست که فخر مکه و مدینه و مسجد نبوت که آیه مذکور دلالت میکند بر عذاب قبر زیرا که فرمود پیغمبر خالصی الله علیه سلم که ثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت نازل شدن است در عذاب قبر چون گفته می شود میت را کیست پروردگار تو و دین تو کیست پیغمبر تو پس میگوید وی که پروردگار من خداست و دین من اسلام است و پیغمبر من محمد است و در اینجا بحثی است جواب طلب تفسیرش آنکه آیه ثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت دلالت نمیکند بر عذاب قبر بلکه ال است بر نعم قبر لکن اگر منضم شود بآیه مذکوره قول او تعالی و یضلل الله الظالمین البته عذاب قبر ثابت خواهد شد و در حدیث مذکور آن قول مردی نشن و تقریر جواب آنکه مراد از عذاب قبر در حدیث مذکور معنی عام است که شامل است همه احوال قبر از سوال و عذاب و نعم پس آیه کریمه شامل است بر جمیع حالات قبر تفصیل این احوال آنکه اولامیت را از امور مذکور سوال می شود میت مومن است او را نعمت تثبیت عنایت می شود و اگر کافر است وی را تضلیل و عذاب پس کریمه ثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت دلالت بر نعم قبر میکند و کریمه و یضلل الله الظالمین دلالت بر عذاب قبر و در شرح مصابیح مرقوم است که مومن را در سه وقت تثبیت عطا میشود اول وقت مشابه ملک الموت علیه السلام و در وقت سه طریق تثبیت میشود احتیاط ماندن از کفر و فعلات ۴ فرود دادن ملائکه بر حجت ۳ دیدن مکان درشت

بحثی در جواب

حقیر جواب

وقت تثبیت عطا می شود اول وقت مشابه ملک الموت



و دوم وقت سوال در قبر و درین وقت نیز تثبیت بسته صورت حاصل می شود و تلقین جواب  
 با صدوب ۲ زائل شدن ترس ۳ دیدن مکان در جنت سوم وقت محاسبه در قیامت  
 و درین وقت نیز تثبیت بسته طور رعایت میکرد و تلقین محبت پیر از هدایت ۴ آسان  
 حساب ۵ در گذشتن از گناهان و بعضی گویند که تثبیت در چهار وقت نصیب می شود  
 وقت مذکور شدند و وقت چهارم آنست که هنگام گذشتن بر صراط که ماریکی تیغ  
 آنجا خواهد شد و در روشنی آسایش تمام مر و بر نظهور آنجا مداخله و منها قوله تعالی  
 و لا تقولون قتیل فی سبیل اللہ اموات بل حیا و لکن لا تشعرون الالبغوی فی مقام  
 التزیر بل بن الایة نزلت فی قتلی بدر و کانوا اربعة عشر سنة من المهاجرین و ثمانین  
 الانصار قال حسن الشهد الحیا عند بهم تعرض از اقامهم علی ارواحهم فیصل الهمم الروح  
 الفرح كما تعرض النار علی ارواح فرعون عند عشیة فیصل الهمم الودع انتهی قال القسیر  
 لن فینیت فی الشهد شبا هم قد بقیت بالهدار و احم و من کان فناه شهد کان بقاء و  
 هم فی ظلال الانس مسیطهم جماله مرة و یستغفرهم جماله اخرى و قال جعفر الصادق علیه السلام  
 الشهد اقولوا فی ذات الله و استحبوا الثوب عند الله فهم حیا و مرقون شهد فرعون  
 و الذین قتلوا اموالهم صاروا بالهموی قتلی و قلوبهم حیا و عند سکت حرکاتهم تقویا  
 یدی ملکهم فهم خدام فطوبی لهم هم اولیله الله و جواره و فی التفسیر النیسافوری  
 ثم من یحققین الی ان الشهد الحیا فی احوال لکن یحقون روحانیة و ان ارواحهم ترکع و سجده  
 العرش الی یوم القيمة و ذلک لان الانسان لیس عباق عن بن النبیة بل هو امر مفاد  
 البدن ثم ذلک الشی الخا بیه البدن المحسوس اما کان جسمنا مخصوصا ساریا و جوهرا  
 مجردا لا یبعد بان فیصل بعد موت البدن حیا او امانة الله فیعیده و یجاء بهد ثبت غدا

و دوم وقت  
 و درین وقت  
 محاسبه  
 و در وقت  
 محاسبه

از انسان  
 پس چون  
 برسد  
 به

القبر وثوابه ومن تأمل في الامور الواردة عليه وجد عوار النفس مضادة لاحوال البدن ووجد  
احدهما مقتضيه لضعف الآخر فالبدن يضيع وقت النوم وتقوى النفس على مشايخ الغيب  
واذا اعرضت النفس عن الطعام الشرب قبلت على مطالعة العالم العلوي اذ سرورها  
بها جاز فطبع فيها اجلايا القدسية واكثر ارباب الشرع على انهم حيا في مجال حقيقة مدانية  
ثم منهم من قال انه تعالى رفع حسابهم الى السموات او الى قديم تحت العرش ويصل انواع  
السموات والكلمات اليها ومنهم من قال تبركها في الارض يحيطها ويوصل بين السموات اليها  
ومن الناس من طعن في هذا القول وقال ان تجوز كون البدن الملقى الرب حيا متفيا  
فانما نوع من بسطة الله التي في عينه عند خلاف ما يقوله بل الناسخ من ان النفس بعد  
بدنها تقبل على بدن آخر وتعرض عن البدن الاول بالكلية وخلاف ما يقوله الفلاسفة  
من ان النفس تنقطع علاقتها عن البدن مطلقا وانما تظلم وتسالم هي بما كتبت من المعاني  
والاصلاق الفاضلة او العقائد الباطلة والمملكات الدنمية والذي اقول ان النفس تتصل  
علاقة مع بدن بالالتصايب والكتساب الاعمال ولكن بالتلذذ والتالم والتحقيق في ان النفس  
في هذا جعلت متفرقة في البدن لاجل اكتساب الاعمال المملكات وان تقتصر الى تحريك  
وعمال اجوارح والآلات وبعد الموت تجعل متفرقة فيه من اجزاء وحساب فكيف ينبغي ان  
يقاس احدنا على الاخرى فلعله يكفي بعد الموت ان يكون لها علاقة التلذذ والتالم والآلة  
فقط الى ان تقوم القيمة الكبرى وهذا القدر لا ينافي كون البدن مشاهدا في القبر من غير تحريك  
والاحساس ونطق انتهى وقال ابو جبران في تفسيره خلت الناس في بن حقيق فقال  
معناها بقاء ارواحهم دون جسادهم لانما شاهدها واما وفاءها وذهب اخرون الى ان  
الشهيد الحيا الجسد والارواح ولا يفرج في ذلك عنهم شعورنا فنعن نراهم على سعة الارواح

فانما يضيع  
وقت النوم

فانما يضيع  
وقت النوم

فانما يضيع  
وقت النوم

و بهم بیا که قال الله تعالی وتری الجبال تحسبها جبال و هی تفرم لهما جبال کما تری انما هم علی  
 هیئته و یویری فی منامه ما تغفون او تیا لم غفرت و لذک قال الله تعالی بل حیاء و لکن لا تشعرون  
 فله بقوله ذلک خطا بالمومنین علی انهم لا تدرون ان حق بالمشاهده و حس و بینة  
 الشهداء عن غیرهم و لو کان المراد حق الروح فقط لم یحصل لهم تمیز عن غیرهم مثل انک ساء  
 الاموات بهم فی ذلک اذ المؤمنون یعلمون حق کل الارواح فلم یکن لقوله تعالی و لکن لا تشعرون  
 معنی انهم فی انوار النیران و یستنبطون علی ان حیوتم لیسیت باحد و لا من جنس بحسب انما  
 و لیس امر لا یدرک بالعقل بل بالوحی و فیها دلالة علی ان الارواح جواهر قائمه بنفسها  
 منافیة باحد من البدن بقی بعد الموت و راکه و علیه جمهور الصحابة و التابعین و فطقت الایات  
 و سنن علی بن ابی طالب و الشهداء لاختصاصهم بالقرب من الله تعالی و فیه البهجة و الکرامه  
 و قال الحق سبحانه انه تعالی لما ثبت حق الشهداء و لا شک ان حیوتم لیسیت بهذا الجسد  
 و صحاحه فلا بد ان یکون حیوتم بوجه اخر غیر بدن روحانی و لذلک استدرک بقوله و لکن لا تشعرون  
 لان شعورهم لیس الا باحیث یجد ان ذلک الحق لیسیت بهذا الجسد یعنی و ارجع الیه  
 بقرینة قرآنیة کریمه است و لا تقولوا لمن تقیل فی نسپل الله اموات بل حیاء و لکن لا تشعرون  
 امی و کموتید مرسی که کشته شود در راه خدا که ایشان مردگانند بلکه ایشان زندگان اند  
 در حضرت ما و لکن شما اگر نمی شنوید یعنی نمی دانید کیفیت انجیات ازیر که ادرک ان عقل  
 نیست مرویست که صحابه رضی الله عنهم بعد از جنگ بدر ذکر شهدای میکردند و بعضی بزرگتر  
 می گفتند که چاره فلان در روز بدر جان شیرین براد و انفتحت حیات و لذت نعمت  
 محروم شد حتی سجان فرمود که ایشان را مرده نخواهید کرد فی القبر یعنی و در قفسه  
 معتبره مرقوم است که ای کریمه در حق شهدای بدر نازل شدن ایشان چهارده کس بودند

شش از بهاجین و هشت از رضا رضوان علیهما السلام و مختار ضحاک نیست که آینه ند کرده  
 در حق شهیدان بی معونه نزول یافته و به ثبوت رسیده که پیش کرده می شود و ز قهار بر ارج  
 شهیدان پس میرسد ایشان ارجت و فرحت همچنانکه پیش کرده می شود و تشش و نوح بر ارج  
 فرعونیان صبح و شام پس میرسد ایشان را در دو خون و از تشیری مروی است که آن  
 شهیدان در راه خدا افتادند و ارواحشان نزد خدای تعالی باقی اند و هر که فانی شود و  
 خدا همیشه باقی ماند و یک خدا و ایشان در سایه نیست و محبت آرام آسایش می کنند و در  
 دریای صفات الهیه جلایه مستغرق میشوند و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مروی است  
 که شهیدان در راه خدا یعنی در جهاد شهید شدند و حتی ثواب گردیدند پس ایشان نزد خداوند  
 و فرحان و روزی داده می شوند از منوع نامی جنت و کاینکه مجانب نفست گردند و کاین  
 نشان نزد و فعال و حرکات ایشان منقطع پیش سلطان حقیقی حاضر و خوش است  
 حال نشان ایشان اولیا الله اند و بروایت ابوهریره رضی الله عنه ثابت شد که فرمود  
 خدا صلی الله علیه و سلم که روز قیامت شهیدان بر روی یاقوت نورانی که بر توده مشک نهاده شوند  
 بنشینند پس حتی سبحانه و تعالی از او شان ارشاد فرماید که آیا ذوق انعام و اکرام و شاد  
 نکردم جواب دهند که خداوند او عن و فا کردی مگر یک آرزو باقی است که باز ما را در دنیا بگذر  
 تا بار دوم در راه تو شهید شویم و فرمود صلی الله علیه و سلم که هر آینه دوست میدارم  
 که شهید شویم باز زن کرد این شوم باز شهید شویم باز زن کرد این شوم باز  
 زن کرد این شوم سه بار این کلمه را فرمود و از ابن عمر رضی الله عنهما منقول است که هر که برین  
 بگذرد و بر ایشان سلام فرستد سلام فرستند ایشان بروی تار و زیارت بر لیب  
 پوشیده مانند که درین تصریح است بر شنیدن اموات کلام حیات و جواب سلام دادن ایشان

و در شنیدن و سلام از قبر سید الشهدا و شهیدانی دیگر که در احد اند از سلف آثار و اخبار بسیار  
 این است و فی التنبیه الغریبی یعنی و کموتید و حتی کسی که کشته شود در راه خدا و از جمله کشته  
 باشد در جهاد که ایشان مرده اند زیرا که چون آدمی می میرد روح او از بدن او جدا می شود  
 پس تن یعنی عدم حس حرکت و عدم ادراک و شعور و جبر را بجدایی روح و میسر و روح را  
 اصلاً تغییر نمیشود چنانچه حامل قوی بود حالا هم هست و شعوری و ادراکی که داشت حالا هم دارد  
 بلکه صفات تر و روشن تر زیرا که تدبیر بدن و توجه با امور سفلیانیه او از صفای ادراک مانع  
 میشد و چون از بدن جدا شدند آن مانع مرتفع گشت پس ارواح را مطلقاً خواه روح  
 شهید باشد یا روح عابثه منوین یا روح کافر و فاسق این معنی مرده نتوان گفت مرده  
 صفت بدن است که شعور و ادراک و حرکات و تصرفات بسبب تعلق روح با بدی از وی  
 ظاهر میشوند حالا نمی شود آری روح را بد معنی موت لاحق میشود اول آنکه بعد از  
 مفارقت بدن از ترقی باز میماند و تا وقتی که باین متعلق بود میدان ترقی بر روح افزا  
 بود و در آنکه بعضی تمتعات و لذات مثل اکل و شرب و سایر و دور که بواسطه بدن آنها  
 خو گرفتن بود از دست او میروند بندگان او را نیز در شرع حکم بموت میفرمایند اما در این امور  
 فقط مثلاً میگویند که عمل نیک و بد اوستم شد و خاتمه کار او برین عمل شد و بر سعادت یا شقا  
 مرد و من بعد او را در کافیات متصور نمایند و نیز میگویند که مال او میراث و اثاران کشته شد که  
 حالا او را کاری ببال اینجا نماند وزن او فارغ از تکلیف گشت اگر بعد از تقضای ت با و دیگری  
 کند جائز نیست زیرا که علاقه که با این نداشت و بآن متمتع بود و موقوف برین جسد بود و چون  
 جسد از وی جدا شدند آنکه چون سوار سپ خود را فروخت دیگر او را حاجت نبود  
 و کلام نماند و سود اگر چون دکانداری موقوف کرد و دیگر فرونی مال او را ممکن نیست بماند

روح فی غیر اصلا

اندوخته خودش با اوست لکن موت از وراج باین دو معنی هم در غیرشیدان راه است  
 اما شهیدان را خدا را در حقیقت دو معنی هم نیست بلکه ایشان زندگانند زیرا که دائماً در  
 و تضاعیف ابر و ثواب اند و عمل ایشان که بران مرده اند و در آن جهان داده حکم علی  
 و الهی ایشان گرفته که گویا هنوز کرده میروند و در حدیث صحیحین از دست که کل ابن آدم  
 یحکم علی عمله اذ مات الا المجاهد فی سبیل الله فانه یموت علی عمله الی یوم القیمه یعنی هر آدمی چون  
 میروید عمل او چهار قسم می نهند مگر یک که در جهاد راه خدا مرده باشد که عمل او جایزه  
 نادر و قیامت گویا چهار می کند و همچنین تمتعات و لذات جسدانیه نیز از ایشان متوفی  
 نشن بلکه ایشان را بجز و مفارقت ارواح از ابدان در ابدان دیگر متعلق ساخته اند با اولی  
 آن ابدان تمتعات و لذات جسدانیه بر دارند امام مالک در موطا و امام احمد و ترمذی  
 و نسائی بن جبر وایت کعب بن مالک آورده اند که حضرت علیه السلام فرمودند که ارواح  
 شهیدان در شکم جانوران بنزدیک مثل طوطیان و سبزه ها می اندازند و ایشان را  
 پروا نمی میدهند که از هر مین و هر درخت بهشت شکم می خورده بیایند و از هر نامی بهشت  
 هر چه خواهند از شراب آب و شیر و شهد بنوشند و شیان ایشان قذیلهها است  
 که متعلق است بعرض در آن شهرت میکنند و اصل این حدیث متواتر است و در صحیحین نیز موجود  
 است ارواح از تمتعات این جهان و تکلیفات دینا و راقا و ده اند اما تمتعات جسدانیه  
 بی تکلیفات دارند و صلا روی غم و الم نمی بینند پس در حقیقت حیات ایشان تمام است  
 دینی است و لکن شما شعور ندارید که ایشان هنوز در ترقی عمال و در تمتعات و لذات  
 بدنی با شما شریک اند بلکه از شما زیاده تر و افزون تر باین جهت که آن ابدان ایشان  
 از نظر شما غایب و در عالمی دیگر و رای عالم شما از قی ایشان و سیر و و ایشان

مقرر است مانند کسی که در ولایت میخورد و سیر شکونه و کلار می نماید اهل هند و ستان  
چون او را نه بینند مرده بخارند و نیز باین جهت ابدان گذشته آنها را بدست خود  
کو رمی کنند و بی روح میدانند و باز اثر حیات ارواح آنها درین ابدان میبینند  
نمی شود اگر چه بطریق خرق عادت از تلف و بوسیدگی محفوظ مانند مثل کسی که غایب  
شخصه او بران و خالی دین حکم موت او کند انتهى و فی بعض الرسائل الغیریه ارواح  
بعد موت فنا نیست بلکه قطع تلقی بدن است لکن ارواح عامه همین وقت در بقا حیات  
روح است و شهدا را و اولاد را با این بقا عنایت می شود که حاصل از تعلق به بدن  
دنیوی نیز همان و امر بود اول ترقی در آخرت بحديث صحيح که نمی له عمله الی يوم القيمة  
رزق توسط بدن دیگر اخروی که ارواح شهداء فی اجواف یا خضر تعلق فی ثمار الجنة تا و  
الی فتادیل المعلقة تحت العرش و رضی قرا و رسول بقره و در سون آل عمران شهادت  
صیح باین و در وجه است و انبیا را عرض احوال مت و توجها بصلاح اموالشان یاده تر  
اثر حیات است باقی مجرد شعور بعض احوال و تلذذ و تالم لازم بقا روح است که لطیفه  
در آن همانست و حیات با نفعی مشترک است در همین کفار زیرا که ارواح همه باقی است  
و شعور و ادراک که ذاتی او است منقطع نشده و انتهى و اما الاحادیث المقتضیه لتعذیب القبر  
تغیبه کثیر و سخن مذکور منها الاحادیث الثلثه صحیحه بحديث الاول رسولی النجاشی و سلم عن  
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان العبد اذا وضع فی قبره و تولى عنه  
صحابه انه یسمع قرع نعائهم اما له مکان فیقعدانه فيقولان ما كنت تقول فی هذا الرجل یعنی  
محمد صلی الله علیه وسلم قال ما المؤمن فيقول شهدانه عبد الله و رسول الله فيقال له انظر ان مقعدك  
من النار قد ابدلك الله به مقعدا من الجنة فيرأى بها جميعا و اما المنافع و الكافر فيقال له ما

ارواح  
بعد موت

بعض  
شعور  
و تلذذ  
و تالم  
لزم

روح  
است  
و ادراک  
که ذاتی  
او است

نقول

تقول فی هذا الرجل فيقول لا ادرى كنت اقول مايقول الناس فيقال لا ادرى <sup>تلمست</sup>  
 وايضا بطارق من حديد ضربه فصيح صيحة لسمعها من عليه غير انقلبن يعني فرمود بنو خضير <sup>صلوا</sup>  
 عليه سلم که چون نهاده شود بنده در کور و بگردند از وی یاران وی بدرستی که تحقیق  
 می شنو و کوفتن بغال او شان یعنی آواز پائی ایشان که بر زمین می زند می آید و از فرشته  
 می نشاند و او پس میگویند آن دو فرشته چه می گفتی تو در حق این مردی سخن حضرت علی  
 علیه سلم و این شارب یا از جهت شهرت امر و حضور اوست و از امان یا باین طریق  
 که در قبر مشکلی از حضرت وی حاضر میساخته باشند تا این حال جهان افراشته  
 استمال که در کار افتاده گشته شده و ظلمت فراق بنور کاشای او روشن گردد  
 پیرا بنوس پس میگوید که ای میسر هم که وی بنده خاص او و ستا و برحق پس گفته می شود مردی که  
 نگاه کن بجای شست خود که آتش و وزخ که برای تو آماره ساخته بودند تحقیق بدل کرد و دست برای تو  
 نشست تو که در وزخ بود بجای شست از بهشت پس می پند آن مؤمن و و جارا که در وزخ  
 و بهشت حکمت این است که فرج و سرور بنفایدی بجای شست از بهشت وزخ و دیگر خصایص این  
 و کافر احوال عکس این بدو و اما منافق و کافر شست می دهد که چقدر حق این مرد و بدو میگوید  
 و کافر بنمایم و من میگویم در شان انجی میگویند مردم و دنیا فتم حقیقت حال این فیسو مرد و دنیا فتم  
 و خواند تو قرآن زده مشو بر منافق و کافر بطرفه ما از این عظیم پس میکند فریاد زنی که می شنو آن  
 نزدیک است آید این پیران که ایشان نمی شنو تا قاعده بتلا و کتب حال ماند و این غیب شد و در عیان  
 نکرد و موجب اقطاع سلسله معیشت نکرد و کذا فی ترجمه شکر و اما و ملا علی القاری ح فی مقامات حاج  
 شرح شکر المصابیح قبل السمع صوت نعالهم لکان جافان جیده قبل ان یاتیه الملک فنفقه  
 میت لاجس نشی و بدو ضعیف از ثبوت بالا حدیث ان المیت یعلم من یکفه و من یصل



علیه من کجلا ومن یدفنه قال ابن الملک فیہ دلالہ علی حقیقہ میت فی القبر لان الاحساس بدون  
 ابحاث متنع عاده انتہی و فی شرح المصابیح قال بعضہم ان الاموات یوزیہم صوت علی قول  
 العلماء و کثرت علی ان میت یسمع فی القبر ما یقال من الکلام و یقر من القرآن انتہی توضیح  
 مقام آنکہ منکران سمع اموات در قول آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم لیسع مشرع نعالہم تا ویلی نکند  
 کہ خلاف ظاہر بعید از صواب است اختیار نمودن بیا نش آنکہ اگر میت زین می بود او را  
 بگوشن نعلہا می شنید چه بدن میت پیش از آنکہ بیا یزد او فرستہ پیش از او را  
 و حساب نمی آرد پوشیدہ مانند کہ این تاویل ضعیف است چہ کہ الفاظ حدیث از ان ابا  
 دارد چہ تقدیر نمودن کوکان جبابدون قرینہ صارفہ از درجہ صحت بعید است بلکہ رد  
 کنند این تاویل را انچہ از احادیث صحیحہ بہ ثبوت پیوستہ کہ میت می شناسد کسی کہ کفن  
 می پوشاند او را و نماز جنازہ او می گزارد و یکیکہ بر میدارد جنازہ او را و دفن می کند و را  
 و گفت ابن ملک کہ درین حدیث دلالت صریح است بر آنکہ میت در قبر زین است زیرا کہ  
 اگر آنکہ بغیر زین کی محال است بحسب عادت و بعضی گویند کہ ایذا میدہد اموات را و از آنجا  
 نعال و تحنا را کثر علمائست کہ این حدیث دلالت میکند بر آنکہ میت می شنود کلام را  
 و قدرت قرآن را و بعضی قشیرین از ان حدیث جواب دادہ اند باین طریق کہ شنیدن  
 میت آواز نعال را مخصوص است بوقت نہادن میت در قبر از برای مقدمہ سوال پس  
 سمع اموات در ہمہ اوقات ثابت شد مع ان المطلوب سمع المیت مطلقا مع غرا الخط  
 عن خصوصیتہ وقت دون وقت و متحققان یف کروان این جواب را باین کہ تخصیص کو فلاف ظاہر است  
 بر آن نم نفع ظاہر حدیث دلالت میکند بر آنکہ حالت مذکور حمل میت را در قبر فالتخصیص قرینہ و غیہما  
 یسمع دین ہم در شرح القدر بر منکران سمع اموات بحدیث مذکور شکالی آورده و جواب از طرف

ایشان تخصیص نکور بلفظ اللهم افاده نمود و نیک ظاهر است که این لفظ دلالت میکند بر  
 جواب بکذا فی الطريقة الوسطی قال مولانا علی القاری فی المرقاة و شکل علیهم حسب علم ان  
 لیسمع نعالهم اذ انصرفوا اللهم الا ان تخصیص ذلك باول الوضیغ فی القبر مقدمه للسؤال  
 جماعته و بین الآتین فانهما یفیدان تحقق عدم سماعهم فانه تعالی سببه الکفار بالموتی لا فای  
 فقد سماعهم هو کما تری فیہ نقض لا یحصل جمیع مع ان باور من سلام علی الموتی یرو علی  
 التخصیص باول احوال الدفن انتهى و گفته سخن درین مقام نیست که نغم تقذیب قبر و حیاء  
 موتی در قبور و سوال و جواب و فتح در بجهشت برای ترویج و تفریح با حیان و کثبان  
 در بجه دوزخ برای ایلام و تعذیب عاصیان و کافران که در کتب عقائد و احادیث  
 و مبرهن شده منی است برا عاده روح بحسد و بقاء تعلق آن با جزاء لطیفه بدن که عباد  
 است از سیمه ظاهر است که استدر استدر در حق مغفوران و دوام عذاب می بر  
 ثابت و نشر که مشهور و متواتر است بدون بقاء روح و تعلق خاص آن با جزائی  
 صدور قتی ندارد و نیز منطاط شناختن اموات زائران را و شنیدن کلام و سلام احیاء  
 و جواب دادن ایشان که بر تواتر معنوی رسیده همان تعلق خاص است پس تخصیص  
 شنیدن میت آواز تعالی را بوقت نهادن در قبر مقتضای کند که همه امور مذکور از  
 شناختن و شنیدن و جواب دادن و مغفشتن و منعیم بودن مخصوص بوقت و صبح  
 و قبر باشد اذ لا قائل بالفضل فلیک بالانصاف و تجنب عن الاعتساف و یعضد  
 ما قال ابن عبد البر احادیث السؤال و عرض المقعد و عذاب القبر و نغمه زیارت بقبور و السلام  
 علیها و خطابهیم مخاطبه الحاضر العاقل و الله علی بقاء تعلق خاص بین الروح و الجسد الی الام  
 انحر انتهى و فی شرح الفقه الاکبر للملا علی القاری علیه رحمه الباری اعلم ان الروح

و شنیدن و جواب دادن

الروح لها بقاء بعد الموت

لها بالبدن خمسة انواع من التعلق مفارقة الاحكام الاول تعلقها به في بطن الام جنينا الثاني تعلقها  
به بعد خروجه الى وجه الارض الثالث تعلقها به في حال النوم فلها به تعلق من وجه ومفارقة  
من وجه الرابع تعلقها به في البرزخ فانها وان فارقت وتجرت عنه لكنها لم تفارقه كليتها بحيث  
لا يبقى لها اليه التفات البتة فانه وردوا اليه وقت سلام سلم عليه وردانه ليسمع خفق  
انما لهم حين يكون عنه وبذلك اعادة خاصته لا تجب حتى يحن البدن قبل يوم القيمة من اجل  
تعلقها به يوم تبعث الاجساد وهو اكمل انواع تعلقها اذ لا يعمل البدن سمعها وموتها ولا نومها ولا  
شيئا من افعالها انتهى يعني تعلق روح ببدن فيج كونه است اول روح التعلق است خاص  
در حالت بودن بچه در شکم مادر دوم روح را تعلق است ببدن بعد پیداشدن او و  
پسرون آمدن وی از شکم سوم روح را تعلق است ببدن در حالت خواب پس در نجات  
او را به بعضی اعتبار تعلق است به بدن و بعضی اعتبار مفارقت است از ان چهارم  
را تعلق است ببدن در عالم برزخ بعد مفارقت روح از بدن چه در نیت صورت اگر چه او را  
به بعضی اعتبار از بدن تجردی حاصل شدن لکن همه وجه روح را وقت تمام از بدن روح  
نداده زیرا که از احادیث صحیحیه ثابت شده است که وقت سلام کردن مسلمان بر میت  
پسوی بدن متوجه می شود و نیز وارد شده که میت می شنود آواز کوفتن بعل مردم  
بگردن از وی یا بلان و بعد دفن کردن و این متوجه شدن روح سوی بدن اعادة  
خاص است که از ان لازم نمی آید زغغ شدن بدن پیش از دفن و قیامت پنجم روح را  
است ببدن روز قیامت که ابدان مبعوث خواهند شد و این نوع تعلق کامل ترین است  
است که درین وقت بدن را نه موت لاحق می شود نه خواب و نه چیزی دیگر که موجب  
بدن باشد و در مدارج النبوة مرقوم است که میلان قبور رسالت و مؤمنین از ارواح ایشان نشینی

است خاص مگر بدان اثران امی شناسند بدلیل استجاب زیارت جمیع اوقات  
و احادیث کثیره دلالت دارند بر آنکه اهل قبور را ادراک و سماع حاصل است و شک نیست  
که سماع از اعراضی است که مشروط اند بحیات پس همه حتی اندو لکن حیات ایشان مرتبه  
کمتر است از حیات شهدا و چنانچه اکثر است از حیات انبیا و در ساله ما شمیاء مذکور است که در  
میت جسمی است مثالی که برای وسعت علم و شعور و تفنن تصرفات مقتضای دارد و در  
جسمی شهادی که تغذیه و تنمیه تولید و سماع بحاسه سامعه مانند آن از مقتضیات اوست پس  
هر یک از جسم مثالی و شهادی بخصوصیتها امتیازی کامل دارد لکن اصل حیات که در هر یک  
است پادین هر دو جسم و جنس حواس و ادراک را علی السویه میخوانند و در هر دو جا متحقق است  
و سابقا بر مان عقلی و نقلی و جماع فلاسفه و اتفاق کافه اهل سنت و جماعت بر ادراک و  
شعور و سماع میت نقل کردیم پس از جمیع ما سبق و بحق لایح شد که شنیدن میت حقوق  
نعال را اصلا مخالف قیاس صواب خلاف عقل سلیم نیست تا کسی منافی مزاج توهم کند که آنچه  
خلاف قیاس است می شود از خصوص موضع ثبوت تجاوز نمی کند بلکه بر همان موضع مقصور  
ماند و بماند و اما علیک مع غده البصیر بحزق ان ما قال بعض حمله عرش الجمل والقوائیه ان الاسته  
بقوله علیه السلام ان العبد اذا وضع فی قبره تولى غده صحابه انه لم یسمع قریع نعالهم بحديث  
سماع لمیت لیسن یتقیم لانه در غده عذاب القبر روح تو وضع فیہ بحزق علی قول العامة و سماع  
سماع لمیت نفق النعال عند وضعه بحزق فی المیت لا یوجب ثبوت عموم ما یجوز بهن الاول این  
المیت نفق نعال صحابه خاصه کک الوقت لانه مقدمه السؤال فلا یصح القیاس علی ذلک  
لمزید و صف فی المقتبس علیه الثانی ان ثبوت ذلک السماع علی خلاف القیاس ما در و علی  
خلاف القیاس یقتصر فی محله و لا یتجاوز عنه ثم یلفظ لیس مایسمع بالقبول کما لا یخفى علی اهل

و اما زعمان استنباط سماع الاموات عن بنی امیه حدیث معارض لقوله تعالی انک لا تسمع  
 و ما انت لسمع من فی القبور مستعلم دفعه عن قریب فانظره مقتضا الحدیث الثانی روی  
 مسلم عن یحیی بن ثابت رضی اللہ عنہ قال ینبأ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی حائط البخی  
 علی غلظہ کہ نحن معہ اوجادت بہ نکادت تلعبہ و اذا القبر ستہ او حمتہ فقال من یعرف ہذہ  
 الا قبر قال جل انا قال فتی ما تو اقال فی الشکر فقال ان ہن الا تہ تقتل فی قبور ہا فلو لا  
 ان تدافوا الدعوت اللہ ان یسمعکم من عذاب القبر الذی اسمع منه یعنی گفت زید بن ثابت  
 در انشای آنکہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بود در بوستان بنی بخار کہ قبیلہ است از نصبا  
 سوار بر پشتیری کہ آنحضرت را بود و بودیم باہا حضرت کہ ناکاہ بر مید و ہم کردید  
 را از پشت خود پس نزدیک بود کہ بیدار و آنحضرت را بر زمین و ناکاہ قبر ہا بود و آنجا  
 شش یا پنج پس فرمود آنحضرت کہ کدام کسی می شناسد صاحبان این قبر را گفت  
 مردی کہ من می شناسم فرمود آن حضرت پس بگو کی مرده اند و در کدام زمان  
 عالم رفته اند گفت در زمان شرک مرده اند و مشرک بوده اند پس فرمود آن حضرت  
 این امت مبتلا ساخته میشود از آرایش کہ میشوند لگو ہای خویش کہ پی و ترس و ملاحظہ آنکہ دفن  
 نکنند شمار دہای خود را و رسم گور کردن بر نفیذ از عالم بر آئید و عامی کردم خدیجا  
 را کہ بشنود شمار اخیر از عذاب قبر کہ می شنوم من از ان یعنی اگر بشنود شمار آن عذاب  
 دیگر مرد ہا خود را و گور نمی نمید و اینجا اشکال می آید کہ عذاب قبر موقوف بر دفن و  
 نیست خدای جل شانہ اگر خواهد عذاب کند مرده را اگر چه باشد در صحرا یا در شکم جانور و  
 نیز امر کردہ شدند مومنان بر دفن اموات پس ترکہ آن از ایشان بجهت این ترس چه  
 کنجایش را و توجیہ کردہ اند از این اشکال چندی و جہتی آنکہ مراد است کہ اگر بشنود عذاب

حدیث الثانی لا یفاد عذاب القبر

قبر را خونی و دشتی عارض میشود شمار که به پیشش و بی عقل میکردند و قوت فرصت و فن  
 نمی نمایند پس ترک دفن نه از جهت خوف آن است بلکه بسبب فوات عقل و فن  
 بهوش دیگر آنکه اگر بشنود غلب مرد را در دشتی و دشتی حاصل میکرد و شمار از ایشان  
 اموات بعدی که نزدیک نمی تواند آمد بایشان تا بهنجیز و تکفین نمایند و دفن کنند  
 دیگر آنکه طبایع زندگان مجبول است بر پوشیدن عیب مردهای خود و در شریعت نیز از این  
 کرده اند که اذکر و مروتا کم بانجیر و مقابر محل حضور مردم و جماع ایشان است پس صحرا  
 بعید نمایند از مذکوری و در وقت غروب ایشان را مطلع کند و بر عیبهایی ایشان اعلم  
 بکذا فی الترجمة نهیث الثالث رومی بن ماجة عن جابر رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و آله  
 قال اذا دخل الميت القبر مثلت له الشمس عند غروبها فيجلس يمسح عينيه ويقول دعوني  
 یعنی چون در آورده می شود مرده در کور مثل ساخته می شود و نموده می شود و مرده را  
 آفتاب چنانکه در وقت غروب میباشد زرد و کم تاب پس می شنید میت در حالیکه می ماند  
 هر دو چشم خود را می گوید بکذا آید که نماز شام بگذرد و این دلالت بر فنا بهیت حال  
 میکند که یا هنوز در دنیا است و خواب رفته بود اما تخصیص موف بهیت مناسب حال  
 و تنهایی است در وقت شام کذا فی الترجمة لشمس تحقیق ششم آنکه در احادیث صحیحیه  
 تنعیم تغذیب قبر نجات مومن و غلاب کافر و منافق مذکور است و این حال مومن مطیع را  
 خواهد بود و مذکور شده که حال مومن فاسق چیست آیا او را عذاب است یا نه پس گفته اند  
 که حکم مومن فاسق نیست که در جواب شریک مومن مطیع است نه در بشارت و نشت بشارت  
 و امثال آن یا در نهان شریک باشد اما در مرتبه کمتر تاواند که نوعی از غلاب کند  
 فاسقی باشد که خوشتر است خدا تعالی مغفرت او را بکذا فی الترجمة تحقیق هفتم آنکه مذکور

احادیث الثالث اثبات غلاب

تحقیق

تحقیق

کاف و دیگر بر وزن ایمر معنی نا آشنا و خوش مشتق است از کثرت ضد معرفت و چون مست  
از آنها شنائی ندارد و صورتی مانند صورت آنها ندین لهذا بر دو فرشته را که از <sup>سوال</sup> است  
می کنند بنکر و دیگر نامیدند بکذا فی مرقاة المصابیح و ظاهر است که منکر و دیگر نام دو فرشته است  
معین و شخص که بر سر بریت تمثیل حاضر می آیند و بعضی زعم کرده اند که نام دو کور است  
و یکی ازین دو کورده افراد بی شمار دارد و متسک نمودند بلکه در کیساعت مردمان کثیر  
به شرق و مغرب می میرند پس چگونه ممکن باشد که دو فرشته معین از آن همه باور یک  
سوال نمایند و درین متسک خد شمسیت ظاهر زیرا که ممکن است که در آن واحد بر دو فرشته  
معین بصورت مختلفه و ابدان کثیره تمثیل و تصور شوند و از اموات کثیر در وقت واحد سوال  
گفتند این از قدرت قادر مطلق هرگز مستبعد و مستغرب نیست بلکه وقوع چنین امور غریبه از  
الله قدس بر هر هم موید است قال بعض المحققین فی حاشیه علی شرح العقائد النسفیة قال  
استاد البشیر الطایران منکر و دیگر احب ان والا ففی ساعده و احث تنقیح الموت لاشخاص کثیره  
فی اطراف العالم فلا یکن ان سیالاً بالجمع فی آن واحد هم کلامه اقول عدم امکان السؤال  
بجانب او یکن ان تصور البصو مختلفه و ابدان متعدد و کما نقل عن اولیاء الله محمد صلی الله علیه  
و سلم انهم تحقیق استم آنکه از ظاهر اخبار و آثار مریدان باطنی و اقیانوس ثابت شود که از اطفال از سلطان  
و موید است آنچه مروی شده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد وفات کردن ابراهیم علیه السلام  
تلعین فرمودند که اسی ابراهیم در جالب فرشتگان بگو که او تعالی پروردگار من است  
و غیر خدا پدر من است و سلام دین من است و مختار ابو عمر بن صلاح و صاحب حدیث  
که اطفال را تلقین کنند چه ایشان را سوال در قبر نمی شود و روایت مذکور در حقیقت  
رسیده زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم نماز جنازه ابراهیم علیه السلام نه خواندند و وفات

كثر ذنبه بلكه هان وقت در گزاردن نماز كسوف مشغول بودند و بعضی كويند كه از اطفال كبر و رقيه  
 سهواً ميشود و طفل مونين كه مغفور اند رسول نمی شوند و بعضی بعبس این عزم كرده اند  
 بعضی راه توقف ورزیدند فی شرح المصباح طوابع الاخبار تدل علی ان الاطفال كالبيا  
 فی سوال القبر فكلهم لهم نقل يعبر فوايد لك من رتبه وسعادتهم وقد صرح بذلك فی قصه ابنه  
 ابراهيم عليه السلام وهو ما ذكره الشيخ ابو سعد المتولي فی القمه ان النبي صلى الله عليه وسلم لما  
 ابنه ابراهيم عليه السلام قال النبي صلى الله عليه وسلم قل لله ربی ورسول ابی والاسلام  
 دینی وقال الشيخ ابو عمرو بن الصلاح صاحب الروضة فی الاذكار بصواب انه لا تقبل  
 لانه لا يستل هذا اقرب لانه لا يغيب فانه باع غیر مكلف و محدث فی ابراهيم لم ثبت  
 بل الثابت ان النبي صلى الله عليه وسلم لم يصل علی ابراهيم ولم يحضر دفنه لاستغائه بصلو  
 كسوف و وعظ الناس رواه ابو داود وغيره انتهى و فی بعض النسخ علی شرح العقائد النسقيه  
 قيل ان صبيان المشركين يكونون فی القبر و اما صبيان المسلمين فكلهم مغفرون فلا يستلون و قد  
 يقال يجوز ان يكون لكل سوال و فی سواله حكته لم نطلع عليها كما فی الانبياء عليه السلام  
 قيل ينبغي ان يكون هذا مختصاً بصبيان المسلمين لا يقال لا فائق فی سوال صبيان المسلمين  
 فانهم مغفرون لا انا نقول لعل فی السؤال منهم حكته لم نطلع عليها و كیفیه السؤال عن اصحاب  
 غیر معلومه قيل ربما لاصحاب عن مفارقة الابوين وعن كیفیه معاملتهم ما فی الرساله  
 المعينه ليس للانبياء و للعشرة المبشره و الصبيان للمونين سوال و لا عذاب و لا احسان  
 و ما وقع فی بعض النسخ من وقوع السؤال عن الانبياء و اطفال المونين فهو محمول علی  
 حساب العرض فيقال غفلت كذا وكذا و لكن عفت عنك و اما حساب المناقب فله  
 لم فعلت كذا فله ليس للجماعه المذكوره انتهى و در كتاب شرح اصدور فی احوال المومنين



و القبر تصفیة شیخ جلال الدین سیوطی و دیگر کتب حدیث تفصیل مسجود و خیاخه تفصیل این  
مقام از تفاسیر احادیث بیان کردیم قندکر و لا تغفل و نیز در احادیث صحیح مشهور  
در باب یارت قبور سلام بر موتی و همگامی با آنها بابت است توضیح این مقام نیز مذکور  
شده لکن اینجا هم بگوید حدیث آنها مالمؤمنین و انما الممکنین بیان میکنیم پس بدانکه ترا  
ابو شیخ از عبید بن فروق ثابت شنید که زنی بود در مدینه منوره که جاروب کشی مسجد  
می نمود و فات کرد آن حضرت صلی الله علیه و سلم از حال انتفاش اطلاعی نشنید  
بلکه شنید آن حضرت بر قبر او پرسیدند که این صاحب قبر کیست گفتند امم محسن فرمودند  
که همان امم محسن که جاروب کشی مسجد میکرد عوض نمودند که آری همچون انتقال کرد  
پس آن حضرت بجماعت نماز جنازه بر قبر او خواندند باز بوسی مخاطب فرمودند که امم محسن  
که امم عمل بهتر یافتی مردمان گذارش کردند که آیامی شنود فرمودند که شما از دیار تری  
نمی شنوید یعنی او مثل شما یا دیار شما می شنود باز از اندرون قبر آوازی برآمد که  
جاروب کشی مسجد بهترین عمل یافتم و عن ابی هریره رضی الله عنه قال اذا مررت  
بالقبر قد كنت تعرفهم فقل السلام علیکم صحاب القبور و اذا مررت بالقبور لا تعرفهم  
السلام علی المسلمین یعنی چون بگذری بابل قبور که می شناسی او شان را در دنیا پس بجز  
زیارت بگو سلام باد بر شما ای صاحبان گور ما چون بگذری بابل قبور که نمی شناسی او شان  
پس بگو سلام باد بر مسلمانان و قال حکیم الترمذی الارواح تجول فی البرزخ فقبض احوال الدنیا  
ارواح جولانی می کنند در عالم برزخ پس می پندند احوال دنیا را و اخراج ابن عدی عن ابی هریره  
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم شنوا انکھن مؤامکم فانهم تیر ورون فی  
یعنی خوبتر و سید کفنهایی مردگان خود را چه اگر ایشان در قبر با یکدیگر ملاقات می کنند

و در حدیث بخاری موجود که آن حضرت صلی الله علیه و سلم با کفار که در بدر بد آنکه بد زمانم ابی سحمت  
و واهی است مشهور که فاصله چهار منزل از مدینه منوره واقع است و جنگ بدر بر روز جمعه  
بنفستهم رمضان المبارک در سال دوم از هجرت بیان آمده افتاد الامام النووی فی کتاب  
الجهاد من شرح صحیح مسلم اعلم ان بدر ام موضع الغزوة العظمی المشهورة و مدینه معروفه  
و قریه عامرة علی نحو اربعة مراحل من المدینة منها و بین مکه قال بن قتیبة بدر بکتاب  
لرجل سمي بدر اقصیت باسمه قال ابو النقطان كانت لرجل من بني غفار كانت غزوة  
بدر يوم الخميس سبع عشرة خلت من شهر رمضان في السنة الثمانية من الهجرة انتهى كشيده  
خطاب فرمود بل و جدتم ما وعد ربكم حقا و هم عرض کردند که یا رسول الله ما کم  
اجساد الارواح لها فرمودند که ما تم باسمع لما اقول منهم ولكن لا یجیبون تفصیل مقام آنکه  
مشکوة لمصایح مذکور است عن قتادة قال ذکر لنا انس بن مالک عن ابی طلحة ان النبی  
صلی الله علیه و سلم ام یوم بدر باربعة وعشرين رجلا من صنادید قریش فقد فانی  
من اهل بدر خبیث محبت و کان اذا ظهر علی قوم اقام بالعرضة ثلث لیل فلما کان  
بدر الیوم الثالث امر برحلة فشد علیها رطلان مشی و اتبعه صحابة حتی قام علی شفة بک  
فجعل یأویهم باسماهم و اسما ابائهم یا فلان بن فلان یا فلان بن فلان ایسرکم انکم طعتم  
السر و رسولنا قد وجدنا ما وعدنا ربنا حقا فبل و جدتم ما وعد ربکم حقا قال عمر بن  
الخطاب ما کم من جبال الارواح لها قال النبی صلی الله علیه و سلم و الذی نفس محمد بیده ما تم باسمع لما  
اقول منهم فی رواية ما تم باسمع منهم لکن لا یجیبون متفق علیه زوال بخاری قال قتادة  
احیاءهم الله حتی استمعوا قوله یونیا و تصغیر او نفقة و حسرة و ندانتهی قال الطیبی فوالله انکم  
انکم طعتم الله و رسولی مغناه بل تمنون ان تموتوا مسلمین بعد ما و صلتم الی غلب النار اقول بنی

آن فیسر بابتیب علیه قوله فانما قد وجدنا له كالتعليق له فالبسمة متعارفة مضد ما من  
 اخرون الكاتبة تهكمًا وخبرة كالبشارة في بشريهم بعد البيم وكالتجته في قولهم عرجة بينهم  
 ضرر جميع: وبقام الشامة بحسرة يقتضيه فالمعنى تخرون وتحسن على ما فالتكم من  
 الله ورسوله وتذكرون قولنا لكم ان الله سينظر دينه وينصر اوليائه ويخذل اعداءه فانما قد  
 وجدنا ما وعد ربنا حقًا انتهى وقال الامام النعدي في شرح صحيح مسلم قال المازري  
 بعض الناس ان لميت يسمع علمًا بظاهري الحديث ثم انكره المازري وادعى ان هذا  
 في حق بل بدرور وعليه القاضي وقال كميل سماعهم على ما يحفل سماع الموتى في احاديث  
 غلب القبر ففتنة التي لا تدفع لها ذلك باحيائهم او احياء خبر فيهم يعقلون به و  
 في الوقت الذي يريد بهذا الكلام القاضي وهو الظاهر المختار الذي يقتضيه احاديث الام  
 على القبر انتهى وفي المرافاة شرح المشكوة وكان المازني اخذ الاختصاص من قول قتادة  
 وهو طلاق الجمهور كما هو مبين في شرح الصدوق وتوضيح مرام انك عدد مقتولان بدرار كفا  
 شرارتهم وبقوة ونقما ويكره شذوذ المسلمين چاره كس بدرجه شهادت  
 شش از چهار چهران در پشت از انصار شش از فرزج و دو از اوس و حكيم غير خد اصرى الله  
 عليه وسلم بست و چهار كس از ان نقما و شقياي قريش كه كشته شده بودند انداخته شدند در چاه  
 از چاه مای بدر كه آن چاه پلید و پلید كننده است و این صفت در آن چاه از قدیم بود كه مر  
 و كند كه با در آن می انداختند یا بحجت انداختن مردار مای این پلیدان در وی و بود  
 صلی الله علیه وسلم وقتي كه غالب می شد بر قومی و شج میكر و اقامت میفرمود در جای  
 جنگ و میدان آن سبب پس چون بود حضرت در بدر روز سوم امر كرد به بن  
 برشته سوارى پس بسته شد بر وی پالان آن پستروان شد حضرت و پیروی كردند

شرح  
 در  
 شرح

یاران او یعنی صاحبزاده شدند تا آنکه بایشان حضرت برکناره چاهی پس شروع فرمود  
 آنحضرت که ندای کند و ما را بنامهای ایشان و نامهای پدران ایشان ای فلان پسر فلان  
 ای فلان پسر فلان ایاست و خوشحال میکردانند شمار که فرمان برداری میکردید خدا  
 خدا را و ایمان می آوردید پس بدست کسی یا تحقیق یا قیام خیری را که وعده کرده بود پرورد  
 ماست پس آیا یافتید شما خیری را که وعده کرده بود پروردگار شما حق یعنی الان معلوم  
 که دین اسلام حق است و آنچه خدا و رسول خدای فرمود حق است و شما طاعتی نمیکردید  
 ایست که مستعان مست است برای حسرت و اندوه بطریق استبانه یعنی آیا اندوشتان  
 و حسرت میخوردید بر عدم اطاعت خدا و رسول خدا و یا میکشیدین را که پیغمبر خدا از شما  
 که حق تعالی دین اسلام را غلبه خواهد داد و مومنان را نصرت خواهد نمود و دشمنان را  
 ذلیل و خوار خواهد کرد پس گفت عسری پیغمبر خدا چه سخن میگوید از ابدان که نیست جانها  
 در آن یعنی اینها مرده اند و نمی شنوند پس سخن کردن بایشان چیست و چه معنی دارد فرمود  
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم سوگند بخدای که بقای ذات محمد در دست قدرت اوست  
 شنو اترم چیزی را که میگویم من از ایشان یعنی آنها شنو اترم از شما و یا برابر او و  
 روایتی چنین آمده است نیستند شما شنو اتر از ایشان و لکن جواب نمیدهند ایشان را  
 کرده است بخاری در روایت خود این عبارت را که گفت قما و ه از برای جواب استبعاد  
 تکلم برد ما و انکار سماع ایشان زنده گردانید ایشان را خدای تعالی تا آنکه شنوید  
 ایشان را کلام آن حضرت از جهت سزایش کردن و تهدید نمودن  
 و ضرر و خوار داشتن و عتاب کردن و تقام کشیدن و بر اظهار حسرت و پشیمانی و  
 محقق دلموی قدس عزیر در جمیع شریفات و مدارج النبوة افاده فرمود که این حدیث

این حدیث در بعضی روایات  
 صحیح است و در بعضی  
 روایات مستبعد است  
 و با این حدیث  
 در بعضی روایات  
 صحیح است و در بعضی  
 روایات مستبعد است

صحیح متفق علیه صحیح است در ثبوت سماع و شعور باموات و حصول علم مرثیان را با آنچه خطاب کرده می شود و پنجمین در حدیث مسلم آمده است که میت می شنود و گوشتن نعال مرد را و فیکه بر می گرداند از دفن وی و پنجمین آنچه در زیارت آنحضرت صلی الله علیه و سلم است بقیع را آنکه که سلام کرد بر مرثیان را و خطاب کرد و مرثیان را و گفت سلام باد بر شما اهل و اسلامان آنکه شمار اینچه وعده کرده شده بودید و ما نیز نشانی می بینیم بشما چه خطاب با یکدیگر نشود و نه فهم مقبول نیست و نزدیک است که شمار کرده شود از جمله عبت و در حدیث ترمذی آن است که چون زیارت کرد عائشه رضی الله عنهما برادر خود را عبد الرحمن بن ابی بکر بکجه خطاب کرد و او را و گفت اگر حاضر شدیم و وقت بود دفن نمی کردم ترا آنکه آنجا که مرده بودی چنانکه در باب زیارة القبور گذشت است و باید دانست که منکران سماع اموات جواب داده اند از حدیث مذکور که نص صحیح است در سماع اموات بچند وجه اول آنکه سماعت مردگان که در آن حدیث صراحت مذکور است از خصائص و معجزات آنحضرت صلی الله علیه و سلم است بر لیب و پرده مباد که جویب وجه اظهر است بسطریق اول آنکه حمل برین مجرد احتمال و تاویل است و حمل نمی توان کرد بر وی تا قاتم نشود دلیل بر استحالة سماع و پروردگار و غر و جل قادر است بر آن و سبیه خمس مذکور را که عادی است و بجز خلق باری تعالی است چنانکه در کتاب مقرر شده است بکذا فی الترجمة بطریق دوم آنکه اگر سمع مذکور از قبیل معجزه می بود حضرت عمر رضی الله عنه بطریق تعجب و استبعاد سوال نمیکرد و کما لا یخفی طریق سوم علمای محققین بحیث مذکور مسئله سوال قبر متسک نموده اند و ظاهراً است که اگر حد مذکور از جمله معجزات می بود متسک مذکور صحیح نمی شد و الیفیس فی فتح الباری

اول  
ثانی  
ثالث  
رابع

شرح صحیح بخاری متک بهذا حدیث من یقول ان السوال یتوجه علی الروح والبدن رد  
من قال انما یتوجه علی الروح فقط بان الاسماع تحمل ان یکون لاذن لقلب لم یبق  
جز قلت اذ اکان الذی وقع حیث من خوارق العاده للنفی صلی اللہ علیہ وسلم انما  
بہ فی مسئلہ السوال هذا انتہی طریق چہارم آنکہ در سائہ تشریفہ مسطور است کہ ہر گاہ سماع  
کلام جبار علی علاقہ روح بآبدین غیر مقصور و تحمین تعینیت میت بدین عین علاقہ متعلق  
شد و موت در عالم دیجا عبارت است از مفارقت روح از بدن مفارقتی کہ میت  
بدن محتاج بخواب و خورش و دیگر امور ضروریہ نباشد لہذا حضرت عمر رضی اللہ عنہ فرمایند  
قول آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را کہ ما انتم باسمع منہم است معارض کریمہ انک لا تسمع لک  
انکاشتہ چہ مراد از ان فقرہ سماع است بطریق سماع از ان حضرت سوال کرد و آنحضرت  
فی المعنی جواب داد کہ علاقہ روح بآبدین بعد موت ہم باقی میماند اگرچہ مانند علاقہ  
حیات متعارفہ نمی تواند شد کہ مقتضی خواب و خور و موجب دیگر حوائج گردد و کہ ہمین  
کہ ترتب سماع و غدا بران تواند شد در کتاب نووی در ذیل شرح حدیث ما انتم  
باسمع منہم مذکور است چمن سما ہم علی یا حمل سماع الموقی فی احادیث غدا القبر و ذلک  
باجبار ہم او باجبار جز فیہم یعقلون و یسمعون وقت یرین اللہ تعالیٰ ہذا کلام القاضی  
و ہوا نظر بہ اختصار فی فیضہ احادیث اسلام علی القبر انتہی وجہ دوم آنکہ حدیث مذکور  
از باب ضرب المثل است و ہذا حقیقت کلام شیت بلکہ مقصود از ان عبرت زدن کان  
حسرت کا فان است پوشیدہ نہا نہ کہ جواب آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم باین طور کہ  
از شمار زیادہ ترمی شنوند یا برابر شما سمع میکند شدہ البادار و از آنکہ حدیث مذکور  
عبرت حستہ ثمول کردہ زیرا کہ در فیضورت شمار بران بود کہ میفرمودند کہ برای چہ

کتاب چہارم

کتاب چہارم

شهادت کافران خطاب میکنم و نیز ثنائی اوست موقت فرمودن حضرت صلی الله علیه و آله جواب را بقسم چه درین وقت مسیح احتیاج متمنه بود فی المرافة شرح المشاکرة و ایما یوا عن هذا الحديث تأت بان تلك خصوصیه صلی الله علیه و آله معجزة و زیاده حسرة علی الکافرین اقول یرؤه ان الاختصاص لا یصح الا بدلیل و هو مقصوده بل السؤال و جواب ینافیانه و تأت بانه ضرب المثل اقول و یدفع جوابه صلی الله علیه و آله و روایت عبد الله بن عمر رضی الله عنهما ثابت شده که گفت صلی الله علیه و آله علی قلبی بدر فقال بل وجدتم ما وعد ربکم حقاً ثم قال الآن یسألکم الله ان لا تعبدوا الا الله ما اقول یسألکم الله ان لا تعبدوا الا الله می شود که شنیدن کفار مخصوص است بوقت خطاب نمودن

و یجیب

پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و اوشان را در بلا شب بربین تقدیر سمع کفار را قبیل معجزة خواهد بود تقریر جواب آنکه ما در از تقید فرمودن حضرت صلی الله علیه و آله کفار را بقید الان آنست که اکنون که بر او بر افتاد و کفار غدا را معاینه کردند و بر ترک اطاعت خدا و رسول خدا حضرت الهامی و قنای میکنند که مسلمان میبودند بلا تکلف مقوله طیبه رسول مقبول صلی الله علیه و آله می شنیدند و شکی نیست در آنکه رفع حجاب مشابه غدا همه کفار را در عالم برنج تا قیام قیامت رسیده اصلاً خصوصیت کفار بدرندار پس سمع نیز در حق کفار در آن عالم متحقق خواهد شد باینکه میدید باین قول حضرت صلی الله علیه و آله که اولاً مذکور شده است که انکم انما تعلمون الله کما لا یخفی علی المتدرب و از اینجا میاید باشد که از قید مذکور وقت خطاب حضرت با کفار بدراراده کردن خلاف سباق حدیث شریف است هذا ما ظهري الان و لعل الله بعد ذلك امر او بما آتینا علیک ظهران ما تو به بعض المتحصین من ان ما روی ابن عمر رضی الله عنهما مقید بکلمة الان و هو الوقت الذی خاطبهم البنی صلی الله علیه و آله سلم فیه نهذ التقید بقید

و یجیب  
المراد بالبی

۹۳۸  
 سماعهم كان من اختصاص ذلك الوقت منحة لرسول الله صلى الله عليه وسلم ولا يفيد عمومته انتهى مما لا  
 سبيل له الى الرشاد كما لا يخفى على اهل السداد واما ما طعنوا به من ان في قوله صلى الله  
 عليه وسلم لما اقول لهم ولا تيقن على الاختصاص الاول لام الاختصاص الداخلة على الموصوفين  
 والثاني بناء اقول للواحد المتكلم انتهى فلا يخفى ما فيه فانه لما بين مما سبق من الاجابة الدقية  
 التعميم المبطل للاختصاص فان منع حمل اللام عليه واما ذكر الواحد المتكلم فبيان الواقع ودرجته  
 لمطابقة اسوال فانه لما سأل عمر رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال بقبوله ما يروى  
 ما تكلم من حيا وانا فانا صلى الله عليه وسلم في جواب بناء المتكلم الواحد فانقطع عرق بخصوص  
 واستحكم اصل العموم وجه چهارم آنكه قول حضرت قتاده رضي الله عنه احياءهم الله حتى تقوم  
 قوله الخ اول است بر اختصاص جواب ازين وجه ظاهرست زير آنكه هرگاه شنيدن ابدان  
 بلا ارواح متعبد بود پس قتاده حال واقعي را بيان كردند كه اوسجانه جل شانہ  
 اوشان را زنده كرد ايند يعني ارواح را در حيا و كفار را عاده نمود تا كلام تهديد بنجام  
 بشنوند و دانهامي حسرت بخورند و شبهه نيست در آنكه همه كفار را حي تشيدن واقعه  
 عذاب در عالم برزخ زنده مي شوند و اين زندگي بطوريكه براي ادر اك كيفيت عذاب  
 باشد على الله و ام تا بعث باقي مي ماند پس از تاويل حضرت قتاده صلا تخصيص بكفار بد  
 مستفاد نمي شود و احياء مذكور از قبيل مغفرت نيست آري اگر اوشان احياء حسي است  
 مييد و قطعاً در مجزه معدومي شد في فتح لباري اراد قتاده رضي الله عنه بهذا تاويل الاري  
 من انكر انهم سيمعون انتهى و بما تلونا عليك طهران ما زعمتم المتقين من انه لما فهم قتاده  
 هذا تخصيص من نظم الكلام را و ايضا صرح بقوله احياءهم الله الخ و عجبا من الذي قيل  
 ان ذلك الاحياء لم يكن مخصوصا بالنبي صلى الله عليه وسلم فلعل ذلك القائل يظن احياء الاموات

وحيث  
 انما

وحيث  
 انما



اما پس از آنکه حکم مجموع و مآراء مصیبات قال قولاً غریباً و خطاً خطاً صریحاً و مسلکاً  
 قبیحاً تم بعبودت سجف خطاً صریح و قول غیر صحیح و لایق الهوی بلکه احوال  
 پس مانند کان خود هم خوشوقت می شوند قال بعد تعالی و یستبشرون بالذین لم یخفوا  
 من ظلمهم الا خوف علیهم و لا هم یخزنون توضیح مقام آنکه حق سبحانه و تعالی در حق شهید  
 احدی سورة آل عمران ارشاد فرموده و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتاً حیاً  
 عند ربهم یرزقون فرمین با آنها هم الله من فضله و یستبشرون بالذین لم یخفوا هم  
 خلفهم الا خوف علیهم و لا هم یخزنون یستبشرون بنعمه من الله فضل و ان الله لایضیع  
 اجر المتوین یعنی مرده کمان مکن کسانی را که کشته شدند در راه خدا این عباس رضی  
 عنهما نقل کرده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم صحابه فرمود که چون او را  
 شمار و را حد شهید شدند حق سبحانه و جانهای ایشان در جوار مرغان سبزه‌ای  
 که در پشت طوف کند و بر شاخهای طوبی آشیانه سازند و از هر فرد و سب آب خورد  
 و بوقت استراحت خوابگاه ایشان قنادیل زرین باشد در سایه عرش ابوقحیه  
 ایشان میگویند خداوند اجرده یاران و برادران ما را ازین دولت که یافته ایم تا  
 رغبت ایشان بجهاد و جهاد زیاده کرده و حق سبحانه و تعالی برای تعزیف حال ایشان  
 تشریف این آیه از زانی فرمود و نیز مردی است که پدر جابر انصاری رضی الله عنه که از  
 شهید بود از حق تعالی درخواست که مرا باز بدینا فرست تا دیگر باره شربت شهادت  
 فرمان رسیده حکم ازلی مرین و جبرفته که آمد کان از رجوع ممنوع باشند گفت پس  
 از سعادت حال و نعمت لا ازال که مراد او یاران را جبر کن این آیه نازل شد که شهید  
 مرده پندارید بلکه ایشان زندان اند نزدیک پروردگار خویش بدان معنی که هر سال بود

توضیح

نخوه بدیشان میرسد یا کمال ایشان را آنچه در ذری داده می شوند از میوه های بهشت شاد  
 با آنچه عطا کرده است خدا بایشان از فضل خود که آن دولت خوشنودی حق است عطا  
 و رای آن مقصود نیست و بعضی گویند که چون جواهر قدسی را با نوار الوهیت شوقی پدید  
 ذرات ایشان ابلغات معارف ربانی ستیز گردانند و زرقان ایشان بآفتاب است پس از آن  
 بمنبع نور و مصدر رحمت ناظر شوند فریض عبارت از آن است و محبت واقع آنها جزییایه  
 از وصول بمقام وصال و مستغرقون ترازو نظر بحال و به کریم معنی تواند بود و مشعر  
 مایه خوشدلی آنجا است که دلدار است می کنم چه که خود را مکر آنجا فکرم  
 و خوشوقت می شوند بسبب آنکه هنوز بایشان نه پوسته انداز پس ایشان بسبب آنکه  
 هیچ ترس نیست بر ایشان از آنچه در پیش خواهد آمد و نباشند که اندوهناک گردند بر بقا  
 دنیا و آنچه در و بگذارد خوشوقت می شوند بچمت خدا یعنی ثواب اعمال و فضل او و دیگر  
 دارند شهید آنکه خدا ضائع نمیکند و فرمون را بکندانی تقییر بخشنی فایده مختار محقق است  
 که شهیدان بالفعل زنند و روحانی و ارواح ایشان رکوع و سجود بجای می آرند بر عرش  
 ماقیامت و بعضی بچیت جسمانی گویند ایشان و فرقه اند فرقه می گویند که ابدان ایشان  
 بسوی آسمان صعود میکنند و سعادت های وافر و کرامت های متکثر بایشان عنایت می  
 و فرقه میگویند که ابدان شهیدان در زمین زنند اند و با انواع عنایات احسان حاصل میکنند بر ایشان  
 در پرده مباد که فرمود این هر دو فرقه خلاف مشاهده و بعد از تحقیق است و در مابین آن  
 مندرج است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در شان شهیدی احد مخصوص بعد از ورود و احاطه  
 که در فضل مطلق شهیدان و در مشق فرمود که چون ایشان بآن عالم انتقال نمودند در آن  
 حق تعالی ایشان را در جوف مرغان سبز و بر در آن مرغان بلب جوئی های بهشت می  
 اند

فایده

و از آنهایی آن می‌شامند و از میوه‌های بهشت می‌خورند و در منازل و خانه‌های بهشت  
 بوستانها و گلستان با طیاران می‌نایند و بعد از آنکه از شیر بهشت فارغ میشوند شب  
 بیدار بیدار بخت شده اند بساق عرش باز می‌روند و با بچه‌های عرش و در آن اموات که  
 کفر نباشد در الحاد بودن او شبه نیست ثم بکلمات الطیبه و نیز مولاانا صاحب روح نوکریم  
 فیض ثم فرموده اند که کسی صاحب باطن و صاحب کشف بر قبور ایشان مراقب شد  
 چیزی از باطن اخذ نمیتواند کرد و تحقیق این مقام مفضلاً در کتب حضرت صوفیه قدس سره اعم  
 معاینه باید کرد و بیان اجمالی در بحث مسئله است و اندک خواهد شد و حضرت سلیمان  
 مرشد سلیمان لانا رشید الدین خا نصاحب مرحوم معذور در جواب بعضی سوالات تحریر کرده  
 که چون سماع کلام حیا در حق اموات از احادیث معتبره ثابت است پس در حق طایفه  
 اولی ثابت باشد و هر که قائل باشد که میت سماع و ادراک ندارد این عقیده خلاف  
 عقیقه صحابه تابعین است پس باید دانست که قاضی ناصر الدین برضا در تفسیر کبیر  
 و لا تقولوا لمن یقبل فی قبور اموات یعنی و مگوئید در حق کسی که گشته شود در راه  
 خدا که ایشان مرده اند می‌نویسد و فیها اسی فی الآیة و لا آله علی ان الارواح جوهر  
 بالنفسها و هذا ما اختاره الفلاسفة و المحققون من اهل الاسلام و اما القول بان الارواح  
 اجسام لطیفه ساریه فی الابدان کسریان الملم فی الورد و النار فی الفهم و الدین فی الجسم  
 نقوه به بعض الملمین منایرة لما یجس من البدن ثقی بعد الموت در آنکه لان البدن ضعیف  
 وقت الموت و ضعفه لا یقضي ضعف النفس بل النفس تقوی وقت النوم فتشبه  
 الاحوال و تطلع علی المغیبات فاذا کان ضعف البدن لا یوجب ضعف النفس فیهذا  
 فی ان موت البدن لا یتعقب موت النفس لان کثره الافکار سبب اکمال النفس بالمعانی

الآلهیه و هو غایه کمال النفس فما هو سبب کمال النفس فهو سبب نقصان البدن و هذا الميقون  
 فی ان النفس لا تموت البدن و لان احوال النفس علی ضد احوال البدن و ذلك لان  
 النفس انما تفرج و تنبج بالمعارف والآلهیه الدلیل علیه قوله تعالی لا یذکر الله تطعن ثقله  
 و قال صلی الله علیه وسلم اتیت عند ربی لطیفی و یستغنی و لا شک ان ذلك الطعام و الشراب  
 لیس الا عبارة عن المسرفة و المجته و الاستتاره بانوار عالم الغیب و باجماله فالسعادة  
 النفسانیة کالمضادة للسعادة جسمانیة فکل ذلك شعیران النفس مستقلة بذاتها و لا  
 كذلك و جب ان لا تموت النفس بموت البدن بل فی تفسیر الکبیر تفضیل مقام انک بعض  
 از طینین میگویند که ارواح حیوانات لطیفه اند ساری در بدن مانند سریان آب و در دوا  
 و کشت و روغن در کج و ثابت می کشند حیثیت ارواح بد و دلیل یکی آنکه در آیات و  
 لها و شیه او صما که از لوازم و خصایص جسم است برای ارواح مثبت شده مانند توفی و  
 و ارسال و مساک و تعیم و تعذیب و افواج و تبار و فخرج و تفرق و آمد و رفت کردن و عالم  
 برزخ و خوردن و نوشیدن و سیر کردن و طلق کردن و شتاختن و عدم شناختن و  
 ارواح او را که می کنند ذات خود را و عقده لای را و کمی نیست در آنکه ادراکات و علوم و اعراض  
 اند پس اگر قائل شویم که ارواح حیوانات هستند بلکه اعراض اند لازم آید که عرض قائم شود  
 و بطلان این قیام در علم کلام همین شن و محققان اهل اسلام و فلاسفه اختیار کرده اند که  
 ارواح جواهر مجردة اند و تعلق ادراک و شعور از ذاتیات ارواح است که کلامی از ان منفعت  
 و احوال ارواح منابر و مبانی احوال ابدان است چرا که بدن وقت موت ضعیف و مختل  
 می شود و روح را قوت و اشتغال رو میدهد و هنگام خواب بدن را قتل میکند و  
 و نفس مشاهد میکند امور عجیبه و غریبه را و بعد موت بدن خواب و متغیر میشود و ادراکات

توضیح  
 در تفسیر

و شیه  
 و رو  
 و تبار  
 و ارسال

نفس را صورت ترقی نمایان میکرد و بکنه الی ناله نهایت که در تفسیر غیری مرقوم است که جان آدمی هر چند در شدائد و مصائب گرفتار شود و به حفظ الهی محفوظ است شکسته شدن قیاس آن از محالات است و لهذا در حدیث شریف وارد است انما خلقتم لایبغی جان آدمی در حقیقت آدمی عبارت از ان است ابدی است هرگز فنا پذیر نیست او چنانچه در عرف مشهور است که موت هلاک جان میکند محض مجاز است نهایت کار موت آنست که جان از بدن جدا شود و بعد از تجلیت یافت مرئی و محافظ از هم باشد و الا جان افنا متصور نیست و اشیا عالم برزخ و مکان حشر و نشأته بر همین مسئله است و درین سوره نیز از همین آیه معانی ثابت فرموده اند تفصیل این اجمال آنکه آدمی مرکب از دو چیز است جان و بدن جزء عظم او جان است که بتبدل و تغیر در آن راه نمی یابد و بدن نمبره لباس است که در تمام بدن در شکم مادر رنگی دیگر داشت و بعد از بر آمدن از شکم تا اخر سن طفولیت رنگی دیگر داشت و در جوانی و پیری اختلاف بسیار در وی راه پیدا بد پس جزء عظم او که جان است و در ارک و تله ذواتا لم خاصه است چون فنا قبول نکرد و در دست محافظانی که از جناب کبریا بر آن گذاشته شده مقبوض ماند و جمع اجزای بدن و اعاده تالیف برین اینها بهمان شکل و صورت چه استبعاد مانده که مانند آن از ابد تا ابد است و انا هم عمر بار داشتیم کرده می شود و تهی و فی التفسیر الکبیر تحقیق ان الالبان جوهر و هو الفاعل و هو الدال و هو المؤمن و هو المطیع و هو العاصی و هذه الاعضاء الآت و اولی الذی العقل فاضیف الفعل الی الآله فی الظاهر و فی حقیقه ریاض الی ذلک جوهر است یعنی تحقیق همین است که ان عبارت است از جوهر یعنی نفس نه از بدن و صفت او ارک و فعل و اطاعت و ایمان و عصیان و انذار برای نفس ثابت است و همه اعضا آلات و وسائل الی فعال او هستند و فی شرح مشکوٰه الحق

قدس سره قدسیت فی الدین ان الروح باقیه و لها علم و شعور بالرائین و الارواح الملک قریب  
 من جناب الحق تعالی کما کان فی بحیثه انتهی و فی شرح الصدور ذهب اهل الملک من مسلمین  
 الی ان الروح تبقى بعد موت البدن لقوله تعالی کل نفس ذائقة الموت و الذائق لا بد ان  
 بعد المذوق و ما تقدم فی هذا الکتاب الآیات الاحادیث بقایاها و اقرضا و یغتمها و تغیرها  
 الی غیر ذلك لعل علی هذا افضل بحصول لها عند القیمة فناء ثم تعاد یدل علی طایفه قوله تعالی کل  
 علیها فان اولابل یكون من المستثنین فی قوله تعالی الا من شاء الله قولان علی سبیل  
 تفسیر و المسمی بالذکر النظم قال الاقرب انها لا تقی و منها لمن یستثنی کما قبل فی الجورین انت  
 یعنی در معرفت حقه ثابت شده که روح را بقا است ابدی و اورا علم و شعور زیارت کنندگان  
 حاصل میشود و مرار ورجع کاملان اقرب منزلت در جناب حق تعالی متحقق میخاند علوشان  
 زندگانی دنیا حاصل بود و مختارین فی فناء و بقا است که روح بعد موت بدن باقی می ماند  
 آیه کریمه کل نفس ذائقة الموت یعنی هر جان چشیده مرگ است دلالت و ضمه دارد بر آنکه  
 چشیده خیر و برضو است که باقی ماند بعد چشیدن آن چیز آیت و احادیث که از آنها نقل  
 بقای توهم تقیید و ثابت شده دلالت می کنند بر بقای آن و خلاف است در آنکه در قیامت  
 روح را فنا خواهند شد یا علی جاهل باقی خواهد ماند از ظاهر آیه کریمه کل من علیها فان فناء  
 متفاد می شود لکن اقرب بصواب است که روح را در قیامت نیز فناء نیست مندرج  
 است در ذیل شایسی که او تعالی شان آنها را در آیه کریمه الا من شاء الله از حقوق فنا  
 استثناء فرموده و مؤید اوست آنچه در بدو مسافره از بحر الکلام منقول شده که مختار  
 و جماعت است که هفت چیز اند که آنها در قیامت فنا نخواهند شد عرض و کرسی و لوح  
 و ثبت و دوزخ و روح الغرض هر گاه مانند رباشی صبح روشن شدن که انسان در حقیقت

عبارت است از روح که جوهری است قائم بذات و صفات او را که شعور و سمع بذات او و احاطه  
 و عاشاقه اعدا و انوار بلاکت طاری شود پس انکار شنیدن ارواح سلام و کلام احیاء  
 و شناسانیدن اتران و جواب دادن سلام ایشان از پایه اعتبار و عقاید ساقط است و علیه  
 جمهور الصحابة و التابعین به نطق الایات و سخن علی بن ابی طالب و تخصیص الشهادیه لاختصاصهم  
 بالقرب من الله و مفید الیهجه و الکرامه فلا یردان الحق الروحانیه المستعده لادراک اللغز و الام  
 مشترک فی الجمیع فمما وجه تخصیص الشهادیه بها و حضرت شیخ عبدالحق محدث دہلوی رحمه الله  
 در کتاب جذب القلوب و یار المحبوب افاده فرمودند که تمام اہل سنت و جماعت کہ ہم  
 نقالی عقاید دارند بربوبت ادراکات مثل علم و سمع و سائر اموات را انتہی و قال الامام  
 حماد الاسلام الامام الغزالی رحمه الله ان الروح اذا فارقت البدن یعنی تحقیق روح  
 جدا می شود از بدن تحمل القوی الوهمیہ توسط القوی النطقیہ یعنی بر می دارد و قوت  
 را بواسطه قوت لفظی فکون هم مطابقه للمعانی المحسوسه لان تجرد ما من حیات البدن  
 غیر ممکن یعنی پس می باشد روح درین وقت آگاه شونده برای معانی محسوسه زیرا کہ  
 حالی شدن روح از جمیع سببهای ن بطوریکہ هیچ گونه تعلقی و خصوصیتی با آنها باقی نماند  
 ممکن نیست و ہی عند الموت شاعره بالموت و بعد الموت متخیله نفسها و تصور جمیع ما کان  
 تعقده حال الحیث یعنی در روح نزدیک مرکب شعوری به مرکب میدارد و پس از مرگ کجا  
 میگذرد ذات خود را و تصور میکند همه آن چیز را کہ عقلاوی بدان در حالت زندگانی دنیا  
 و صدر الدین شیرازی تمیز میفرماید اما و در اسفار اربعه بعد نقل این کلام گفته اند کلام  
 صحیح بر آنست بابرمان القطعی باجمله سماع میت و او عبارت است از روح کہ در  
 مفارقت از بدن طاری شدن لکن تعلقی بدان دارد کہ مناط شناسن زائران

کلام و سلام زندهگان بر همان تعلق است با حادث بسیار که قدر مشترک آنها بر تبه تواتر می  
رسیده ثابت است چنان که آن احادیث سه گانه می میخواهند بر تعداد انواع احادیث که در کتاب  
بر سماع میت می کنند التفامی کنیم پس پوشیده نماند که انواع احادیث است اول میت فلیک یلک فلیک  
لام و سکون یا می تخمینه و بای می موده یعنی چاه و تفصیل انقیام بوجاهتم می بین شده و ذکر که

علما از این حدیث استدلال بر سماع میت نموده اند و منکران را بحد سکوت رسانیدند و انکار

حضرت امام المؤمنین علیه السلام صدیقه رضی الله عنهما را قبول نه داشته اند چنانکه در شرح الباری

شرح بخاری و دیگر شرح حدیث موجود تفصیل انقیام غریب لایح خواهد شد فاشطره

و دوم حدیث مرقه کتبت لمن یفید و یخبر بهما یا قال فیہ و ما یقول و انجاز ماره یعنی

شناختن میت کسی را که غسل میدهد و میخیزد او میکند و شنیدن میت سخنی را که گفته شود در حق

او و شنیدن احیاء کلام میت را و حال آنکه بخاره کز زنده است رد می احمد و ابن ابی الدینا

و الطبرانی فی الاوسط عن ابی سعید الخدری رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه و سلم قال ان

یعرف من یفید و یخبر من یفید فی حفرة یعنی تحقیق مرده می شناسد کسی که او را

میدهد و بر میدارد او را و کفن میدهد وی را و دخل میکند او را در قبر و وی ابی الدینا

عن بکر بن عبد الله المزنی قال یعنی انه ما من میت میوت الا و در حق فی ید ملک الموت فیمسح

بیسفون و یفنون و یهویری بالیضع الیه فلو تقدر علی الکلام لنهاهم عن الرزة و العویل یعنی

که می میرد روح او در دست ملک الموت می باشد پس مردمان غسل میدهند او را و کفن

میدهند او را و وی می بیند چیزی که میکنند بیل او پس اگر میت را قدرت بر کلام بود

بر آینه باز میداشت افغان را از توجه کردن و آواز نمودن و فی بعض الرسائل مردمان

قبل از دفن آنچه حال پس ماندگان میباشد می بینند غسل دهنده و دفن کننده



می شناسند بکافی الا حیا عن عمر بن دینار قال ما من میت يموت الا وهو يعلم ما يكون في المم  
بعده وهم يعلمونه ویکفونونه وانه لیطرا لیهیم و قال ابو سعید الخدری رضی اللہ عنہ سمعت  
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان میت یعرف من بعید من یدیه فی قبره وبعدا من  
حال پس مانند کان را بلا واسطه می دانند مگر بواسطه ملائکه و دیگر مرد یا چنانچه در بعض  
مستبره مذکور است که بعد مردن ملاقات مرد یا با هم می شود و یکی باز دیگری حال پس  
ماندگان را قارب او غیار دریافت میکنند انتہی و بروایت شیخین از ابو سعید خدری رضی اللہ  
عنه ثابت شد که فرمود رسول مقبول صلی اللہ علیہ وسلم قسمیکه نهاده میشود جنازه یعنی  
میت بر نفس پس بر میدارند و مردان بر گزینهای خود پس اگر باشد میت نیکو کار میگوید  
ایش فرستید مرا ثواب عمل صالح که من کرده ام و بنا و قول بخباز که جنه میت است  
بطریق مجاز است و قائل روح است و تواند که روح را در آن حالت بچند فرستاده باشد  
و اگر باشد بدکار میگوید جنازه مرا آن خود را یعنی آنها که بر میدارند مرا و ای وای کجا  
میرید او را می شنو آواز او را هر چیز از حیوانات بلکه نباتات و جمادات نیز بگوید ای که بقضه  
تکلیف ستر و تمان آن از وی مطلوب تا ایمان بغیب باشد و اگر می شنید آوای  
هلاک میشد صحبت و شست و شس بکافی الترجمة و بروایت ابن ابی الدینا از عمر بن خطاب  
رضی اللہ عنه ثابت شده که هر چیز عوای آدمی و جن کلام میت را می شنود پس میگوید ای  
وای بر دارنده جنازه من در فریب نیت از دشمار دنیا همچنانکه در فریب انداخت مرد  
بکند زمانه بشمار همچنانکه بازی کرد من بکند شتم مال دنیا برای و ارثان خود و روز قیامت  
حساب آن بر من است و حال آنکه شما پس بره من می روید و می خوانید مرا بکافی شرح  
الصدور و رسوم احادیث سلام کردن بر میت و جواب سلام ایشان توضیح این مقام پس

چهارم

خمس

ششم

قلتم شیخ چهارم حدیثی را که میگوید که هر که از اهل بیت بر او رجوع کند  
 که در حدیث قال بنیاد القبر و علم الموتی بر و ارجعهم و در حدیثهای دیگر این را پیش  
 ازین بیان کردیم قبضه پنجم احادیث و اخباریست که در حدیثیست که در حدیثیست که در حدیثیست  
 سابقاً بقلیم حال نمودیم فنقد کردیم و سواي این انواع بسیار احادیث اند که دلالت صحیح دارند  
 سماع و ادراک میت را از آنجمله است حدیثی که دلالت میکند بر آگاه شدن مردگان از احوال  
 زندگان علی ما شاء الله سبحانه و سیموی باقی مستقل برای اثبات این مطلب منعقد نمود حدیث  
 قال باب عرض اعمال الاخیار علی الموتی بر ائمه پس بن مالک رضی الله عنه ثابت شد که  
 فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ان اعمالکم تعرض علی اقا ربکم و ثقاتکم من الاموات فان کان  
 خیر استبشروا و ان کان غیر ذلک تعالوا اللهم لا تمتهتم حتی تهیدیم یعنی بدستیکه عملها شایسته  
 برز دیکان کرده باشی شما که مرده اند پس اگر آن عمل نیک می باشد خوش میشوند از آن و اگر  
 بد باشد غم میکنند که خداوند امیران او شان را تا آنکه بدایت نانی ایشان و بدایت طهارت  
 از جابر بن عبد الله رضی الله عنه ثبت پیوسته که فرمود رسول خدا علیه الصلوة و السلام بدایت  
 اعمال شما پیش میشوند بر کرده و باز دیکان شما در قبور ایشان پس اگر اعمال نیک باشند شان  
 میشوند از آن و اگر بد باشند غم میکنند که خداوند الهام کند او شان و در دایره ایشان  
 اتفاق که عمل کنند فرمان برداری تو و اخرج ابن ابی الدینا و الاصبهانی الثریب عن ابی  
 عبد الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تقضوا موتا کم لیسات اعمالکم فانها تعرض علی  
 اولیائکم من اهل القبور و از آنجمله است حدیثی که دلالت میکند بر زنده شدن میت از خیر که از اینها  
 از آن زنده و این اهل بیت بر آنکه است را شهر و ادراک و سمع باقی ماند و سیموی باقی است  
 اثبات این مدعی منعقد کرد حدیثی که در حدیثیست که در حدیثیست که در حدیثیست

والغنی عن سببه واذا اخرج الی علی عن عائشة رضی اللہ عنہا ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال الیہ فی قبره  
 فی قبره ما یؤدی فی عتبه یعنی میت را ایذا میدهد و بر قبر خیزی که ایذا میداد و او را در خانه و قبر و  
 ابو نعیم و ابن منذر از ابو هریره رضی اللہ عنہ ثابت شده که فرمود و نعیم خدا علیہ الصلوٰۃ و السلام که  
 دفن کنید مردگان خود را میان قبور صالحین چرا که میت ایذا میداد از همسایه بد بخواند  
 ایذا می باید زد از همسایه بد و اخرج البخاری عن عائشة رضی اللہ عنہا قال قال رسول اللہ صلی اللہ  
 علیہ وسلم لا تسبوا الاموات فانهم قد مضوا الی قدوم العینی و شتام بدید مردگان را تحقیق که  
 ایشان رسیدند بسوی اعمالیکه پیش ساینند و برایت سعید بن منصور از ابن مسعود رضی اللہ  
 عنہ ثابت شده که گفت بزارم از ایذا دادن میت همچنانکه بزارم از ایذا دادن زنده بکار فی  
 شرح الصدور و اخرج ابو داود عن عائشة رضی اللہ عنہا کسب غلیم الیتیم کسب حیا قال ابو  
 فی شرحه و بنیابی غریب من حدیث ابن مینع عن حابس عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال خر خضع  
 جنازه مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم حتی اذا حبنا القبر اذا هو لم یفرع مجلس النبی صلی اللہ علیہ وسلم  
 علی شقیف القبر فاخرج بخار غطا ساقا و عضد فذنب لیکسرها فقال النبی صلی اللہ علیہ وسلم لا تکره  
 کسرک ایاه تینا لکسرک ایاه حیا و لکن و سه فی القبر فاستفدنا من هذا سبب بحیث نبی فی  
 ترجمہ مشکوٰۃ شکستن سخوان مرده همچو شکستن سخوان اوست در حالت زندگی ابن عبد البر  
 که از انجام تفاد میکرد که میت متالم میکرد و جمیع آنچه متالم میکرد و بدان زنم و لازم  
 که متلمذ ذکر و تمام آنچه متلمذ و میثودان زنده انتی تنبیه نیکو علیک ان شرح حدیث خلیف  
 فی تعیین مذهب فقهه مالو الی ان المدا کسب غلیم الیتیم کسب حیا فی الاثم و یضده ماروی ابن  
 ماجه عن رسول اللہ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم کسب غلیم الیتیم کسب حیا فی الاثم و شر منه  
 توجه الی ان المقصود کسب غلیم الیتیم کسب حیا فی التبیح و التوبین قال الطیبی فی هذا الحدیث اشار

الى انه لا يهان تيتا لما لا يهان جواد في الكتب الفقهية في كسر عظم الميت تقبيح الصوت واثارة له وخم  
نحو ١ الى ان المراد كسر عظم الميت كسر عظم حي في التالم والتا ذبي قال ابن عبد الملك وابن  
عبد البر بن فادوس هذا الحديث ان الميت يتالم بايتالم به الحي قال ابن حجر ومن لوازمه ان  
الميت يستلذ بايتلذ به الحي ويؤيده ما اخرج ابن ابي شيبة عن ابن مسعود بن شدقة قال اذ  
المومن في مودته كاداه في حياته وما اخرج سفيان بن عيينة عن ابن مسعود انه سئل عن الوطى على القبر  
كما كره اذى المومن في حياته قال في كره اذاه بعد موته هكذا في شرح الصدوق وما اخرج احمد بن  
عمر بن خرم قال ان النبي صلى الله عليه وسلم متكيا على قبر فقال لا تؤذ صاحب هذا القبر ولا تؤذ  
كذا في مشكوة الصايح قال الشيخ الملبوس لعل المراد ان روح تتركه الرضى بالانكسار على قبره  
اثارة تخافا ويضده ما في الميزان اشعراني من انه قال لاشافى وجهه بخور تعظم لطف الميت وقال  
ابو خنيفة وما لك لا يجوز فالاول مخفف والثاني مشدد ووجه الاول ان ذلك من جملة النظافة  
الما موبها البعد بالانكسار مع كونه لا يؤلم الميت ووجه الثاني ان في ذلك تصرفا في الميت  
ولم يصح الشارع فيه بامر مكان تركه مقدما على فعله انتهى فقوله لا يؤلم الميت مشعر بان يكون  
موتلا للميت لا يجوز فعله للاحياء وهذا نص على ادراك الميت وشعوره وما في مرقاة المفاتيح لا  
ان ارواح الاموات تتالم من الموزيات وتفرح بالذات في البرزخ كما كانت في الدنيا اذ  
وجبت هذا فاعلم اولان اتباع لسواد الاعظم والحجم الصغير لا مزية في وجوبه لمع من ذلك  
ان الميت شعوره اذراكا وحساسا ونذا الاصل لنا وانما ان يبقى ذلك حديث على اطلاع  
ولم يقيد بقيدون قيد بل جميع احتمالاته من ان كسر عظم الميت كسر عظم حي في التالم والتا ذبي  
والاثارة وتقيح الصورة مؤزر الاثم لكسر ولا تشك في ثبوت الشعور للميت ح ايضا ومنه سطر  
ان ما خله بعض المتفتين من ان الاستدلال بقوله صلى الله عليه وسلم كسر عظم الميت كسر عظم حيا على الميت

المراد به الموت  
معد على المراد بالاجابة  
والثمة

و شعوره بانه لولم يكن له حسن لم ثبت له التام فكيف يصح تشبيهه بين الكسرين خطأ لا انقل

ان اردتم ان المراد به ان كسر عظم الميت كسر عظم الحي من جميع وجوه وليس بشئ لانه يلزم منه

ان يحجب على الذي كسر عظمه من القصاص ما يجب على كسر عظم الحي و هذا باطل فتعين ان

المراد ليس بذلك وانما المراد ان كسر عظم الميت اثم كما ان كسر عظم الحي اثم لانه يجب ان يحسن

صورته و يعظموه كما يعظمونه في الحيوة و بهذا منزه شرح حيث قالوا و في الحديث دلالة

على تعظيم الميت كما كان في حياته و لهذا صح العلماء ان الايلاء لا تحقق في الميت انتهى

مما ينبغي ان لا يفتى اليه السمع فالصنف وكن من المنصفين حتى ياتيكم اليقين توضيح مقام انكشاف

حديث خلاف کرده اند و تعيين معنى حديث پس ميگویند که مراد است که شکستن استخوان

مرد کناه است بخانه شکستن استخوان کناه است نه او است بخبر ابی بن جابر از ام سلمه نه باشد که فرمود

پیغمبر صلی الله علیه و سلم شکستن استخوان مرده مانند شکستن استخوان زنده است در کناه

فرموده میگویند که مقصود است که در شکستن استخوان مرده امانت است و بقیع صورت است

و مختار اکثر محققین آنکه در شکستن استخوان مرده ایذا و رنج و درد است حاصل میشود این

و ابن عبد البر تصریح کرده اند که از این حدیث ظاهر میگردد که میت در زمان می شود و بخی که

در زمان می شود و زنده و از چند احادیث و اخبار تأیید این مدعی نمایان میگردد و از آنجمله است

آنچه بروایت ابن اثیر از ابن مسعود رضی الله عنه ثابت شده که ایذا می رسد به مسلمان در حالت موت

مانند آنکه او است در مات حیات و از آنجمله است بروایت سعید بن مسعود ثابت شده که

شخصی از ابن مسعود رضی الله عنه پرسید که آیا مالیدن قبر و دست فرمودن که مگر و میدانم ایذا

مسلمان است بخانه که مرده می دانم ایذا و ان مسلمان من و از آنجمله است بخبر ابی بن جابر

احمد بن حنبل از عمرو بن خرم گفت که دیدم پیغمبر صلی الله علیه و سلم کسی را که بر قبر مردی

توضیح

که اندامه صاحب این قبر یا فرموده که اندامه او را این شکست وی است محقق و بلوی قریب  
افاده فرموده که شاید مراد آنست که روح مرده راضی نمیشود به بیکه دادن بر قبر او و دیگر  
میدانند این را چه درین تکلیف و امانت میت است و از آنجمله است آنچه در میزان  
مذکور است که نزد امام شافعی و احمد بن حنبل ترشیدن ناخنهای میت جائز است زیرا که  
بجبت آن لطافت و طهارت مرده حاصل میشود و او را هیچگونه ایذا و رنج رونمیداند  
و نزد امام ابوحنیفه و مالک ترشیدن آنها جائز نیست چه این تصرف است در بدن  
و شارع بان امر فرموده پس ترک وی اولی باشد بر قطن محتجب نیست که جواز ترشیدن  
ناخنهای میت بجهت عدم ایذا مشعر است بآنکه هر چه مرده را ایذا دهد مانند شکستن استخوان  
البته منع است از کتاب او حیا را کمالاً مخفی و از آنجمله است آنچه در مرقاة مذکور است که  
نیست در آنکه ارواح مردگان در عالم برزخ اند و نه ناک و در ذناب می شوند و از شبای  
مؤویه که از زندگان در حق اموات بطریق انعام و تشادان و فغان می شنوند در عالم  
اشبای لذین که از حیا در حق ایشان ظاهر کرد و هرگاه اینهمه بیان در پیش شد پس در  
مباد که شبهه نیست در آنکه پیروی جمهور واجب است و سابقاً مسلک جمهور در معنی حد  
مذکور میبیند پس در بصورت از آن حدیث مانند روشنی صبح ظاهر میشود که میت را شعور  
و او را که حاصل است و بعد المطلب نیز پوشیده مباد که ممکن است که حدیث مذکور را بحدیث  
از قیودات و با احتمالی از احتمالات مقید از مذبلکه او را مطلق و عام که از مذکور تا حدیث مذکور  
شامل مانند جمالی را که مذکور کردیم پس برین تقدیر حاصل حدیث آنکه در شکستن استخوان  
مرده ایذا و امانت و گناه و تشعیر صورت دست میدهد و ظاهر است که بر تقدیر غیر  
اطلاق نیز شعور و ادراک میت مستحق میشود و القصد از جمیع ما سبق و بحق مباد باشد که مرده

بعضی کبریا  
بعضی از کبریا

این بعضی کبریا را زعم کرده اند که از قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم است که عظم المیت کسره حیا  
است دل آوردن بر عورت میت باینطور که اگر میت را حساس و رنج آید بشود چگونه بشاید  
میان شکستن استخوان مرده و شکستن استخوان زنده محقق گردد و خطای است صریح که اگر مقصود از  
که در جمیع امور شکستن استخوان مرده مانند شکستن استخوان زنده است پس لازم می آید که از  
شکستن استخوان مرده نیز قصاص لازم آید همچنانکه واجب می شود قصاص از شکستن استخوان  
زنده و این باطل است پس متعین شد که مراد آنست که شکستن استخوان مرده گناه است چنانچه  
شکستن استخوان زنده گناه است چه که واجب است تحسین صورت میت و در صورت شکستن  
استخوان می تقبیح صورت لازم می آید و مؤید اوست آنچه بعضی شراح حدیث تفسیر کرده اند  
که حدیث مذکور دلالت میکند بر عظیم میت مثل تعظیم او در زندگی و لهذا علما تصریح نموده اند  
که در میت ایلام و اید امتحاق نمی شود نهی کلام ذلک البعض از جمله است حدیثی که دلالت  
میکند بر اید ایفتن میت از نوحه زنوکا اگر استن ایشان با و از بلند عن عمر بن الخطاب  
رضی الله عنه ان المیت یعذب بالنیاحه علیه فی قبره اخرج البخاری و نسو عن عمر بن حصین عن  
بن جبان فی صحیح و سمره بن جندب عند الطبرانی فی الکبیر یعنی مرده معذب می شود و در قبر  
به سبب اگر استن و نوحه کردن زنده بروی و فی المشق عن عمره بنت عبد الرحمن انها  
قالت سمعت عائشه ذکر لها ان عبد الله بن عمر یقول ان المیت لیعذب ببکاء الحی علیه  
تقول انفسه لابی عبد الرحمن اما ان لم یکن ذنب و لکنه کنی او خطا و اما رسول الله صلی الله  
علیه و سلم علی یهودیه یکن علیها قتال بنهم لیكون علیها و انما تعذب فی قبرها متفق علیه انتهى  
فی ترجمه مشکوٰۃ روایت است از عمره بنت عبد الرحمن بن سعد بن زاره که وی گفت شنیدیم  
عائشه و حال آنکه ذکر کرده شد مرعائشه را که عبد الله بن عمری گوید که میت غدا گشته و

بگویند

یکمستین زنده بروی می گفت عالتش بیامرز و خدای تعالی مراد بن عبد الرحمن که لقب ابن عمر است  
 این کلمه در جای میگویند که کسی سخنی گفته و خطا کرده میگویند خدا او را رحمت کند و بیامرزد  
 عالتش میگوید آگاه باشید بدستیکه وی یعنی ابن عمر خدا او را رخ نکفت است و چون گویند  
 وی اعلی وارفع است از ان لکن می فراموش کرده است آنچه از ان حضرت شنیده و خطا  
 کرده است در شنیدن و فهمیدن بعد از ان بیان خطا ابن عمر میکند بقبول خود و چون  
 که گذشت پنجم خبر اصلی شد علیه سلم بر بن یهودیه که مرده بود و گریته میشد بروی پس گفت  
 بدستیکه ایشان می گیرند بروی و حال آنکه و نمی تحقیق بر آئینه غلب کرده می شود و در  
 پس حضرت در خصوص یهودیه این گفت و گفتار دیگر در حکم وی خواهند بود و در خصوص  
 وی هم گفت که وی سبب بکا ایشان معذب است بلکه وی در عذاب است چنانکه سنا  
 کافرت ایشان می گیرند و او را غرنمیدارند و مرحوم میداند و وی خوار و ملعون است  
 از بنی ابن عمر فهمیده که آنحضرت صلی الله علیه سلم بطریق کلیله فرمودند که میت سبب گز  
 زندگان بروی در قبر معذب میگرداند و انتهی و در خطا هر حق ترجمه است مشکلی نیست  
 است اعتراض حضرت عائشه فی انپی اجتهاد وی کی او ریه اعتراض جب و از او که یه حد  
 خالصی قضیه مین سنی گئی بهو مال آنکه یه ثابت ہوئی ہی ساهته الفاظ مختلفه اور  
 روایات متعدده کی ابن عمر سی اور او بنی معنی او مطلق ہی پس صورت اصل کہا  
 رہی انتهی قال الامام النووی فی شرح صحیح مسلم قوله صلی الله علیه وسلم ان الميت یبعث  
 بکاء و اهل علیه فی روایه بکاء الحی و فی روایه یغذب فی قبره بانیج علیه فی روایه من یک  
 علیه یغذب و تخلف العلماء فی بن الاحادیث فتا و لها الجمهور علی من اوصی بان یکبی  
 علیه جناح بعد موتہ فنقدت وصیته و هذا یغذب موتہ بکاء اهل علیه و لو جهم لایذب سبه و یسب



ایة الله انما من یکن علیہ اہله وناحو امن غیر وصیتہ فلا یغیب بقولہ تعالی لا تبرز وازرۃ  
 وازر اخری قالوا وکان من عادة العرب الوصیتہ بذلک ومنہ قول طلحة بن شمعون  
 اذا مت فانینی بما انا اهلہ وشرقی علی الحبیب یا ابنہ معبد ید  
 فخرج الحديث مطلقا عملا علی ما کان معتادا واز قالت طائفة منہم حمل علی من اوصی بالکما  
 والنوح او لم یعرض تبرکها من اوصی بهما واهل الوصیتہ تبرکها یغیب بهما التفریط  
 بانما له الوصیتہ تبرکها فانما من اوصی تبرکها فلا یغیب بهما واولا صنع فیهنہا ولا تفریط  
 وحصل هذا القول سیباب الوصیتہ تبرکها من اهلها عذب بهما واز قالت طائفة معنی الا  
 انہم کانوا یفوجون علی الخیت ویندبون بہ تدیر شامہ وحقاسنہ فی زعمہم فملک الشمال فلاح  
 فی الشیخ یغیب بہا کما کانوا یقولون یا منزل الفسوں وخر العران مفروق الاخذان  
 ونحو ذلک مما یردہ شجاعتہ ونحو او ہو مرام شرعا واز قالت طائفة معناه انہ یغیب بہا  
 بکانه اہله ویرق لہم والی ہذا ذهب محمد بن جریر الطبری وغیرہ قال القاضی عیاض ہوا  
 الاقوال وقالت عائشہ رضی اللہ عنہا معنی الحديث ان الکافر او غیرہ من اصحاب الذنوب  
 یغیب فی حال بکاء اہله علیہ ذنبہ لا یبکاء ہم واصلح من ہن الاقوال ما قد مناه عن جمہور  
 جمہور کلہم علی اختلاف مذاہبہم علی ان المراد بالبکاء ہنا البکاء بصوت ویناحہ لا مجرد  
 مع لعل ان ینتی فی فیصل مرام انک مختار جمہور کہ صحیح و معتبر از ہنہ مذاہب است کہ مغیب  
 شدن مرده بسبب نوحہ کردن زن و کرستین آن باواز بلند بروی در صورتی آ  
 کہ میت در حالت زندگی وصیت کردہ باشند بنوحہ کردن و کرستین و عادات عرب سکین بود  
 و بکاء وصیت میکردند چنانچہ قول طرفہ بران دلالت دارد و شعر اذانت فانینی بما انا  
 وشرقی علی الحبیب یا ابنہ معبد یعنی چون میرم پس خبر مرگ من بہان بخری کہ من لائق

و شگفتگی بیان ابرو من ای دختر جدد و در صورت عدم وصیت میت بنوحه بکار  
نمی آید و بعضی علم کرده اند که تعذیب مرده بنوحه و بکای زنده در صورتی است که  
وصیت کرده باشد باین هر دو یا وصیت نکرده باشد بترک این هر دو پس این نشان  
ترک نوحه و بکار واجب است و جماعتی توهم کرده اند که تعذیب میت مخصوص است باینکه زنده  
او صاف جمیل و فضائل حمیده میت بیان کنند و در شریعت این همه امور از قبایح  
اند چنانچه در جالیست میت را باین طور باوازی بلند میکردند که ای پیوه کننده زبان  
فریفت و فتنه جماعت و خراب کننده مکانهما و جدا کننده دوستان و مومنان و دوست  
برایت موسی شرعی ثابت شده که فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم من میت میت  
فیقوم باکم فقیول و جله و سیداه و نحو ذلک الا وکل الله به ملکین یلهانه و یقولان  
لک انکلت یعنی نیست هیچ مرده که می پرسد میاستد که یه کننده قوم پس میگوید  
آن که یه کننده ای کوه ای سردار و ناسد آن که در ندبه و قفج میگویند مگر آنکه بروی  
میسپارد خدا تیغ او فرشته را که میخیزانند و دفع میکنند آن میت را و میگویند  
بطریق ایذا و توجع آیا همچنین بودی تو و این نیز نوعی از عذاب است و نیز برایت طریقی  
از این عمر رضی الله تعالی عنهما ثابت شده که روزی محمد بن راشد را غشی رویید  
طاری شن پس زنی نوحه میکرد و او را میگفت ای سردار وای کوه وای رسن امید  
پس در آمد رسول خدا صلی الله علیه و سلم در حالیکه بهوش آمد عبد الله بن رواحه و  
عرض نمود که ای پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم طریقی را می شناسی که برایت باوازی بلند  
کریه نمودند و شامل چند بیان کردند پس فرشته باستاد و بال و تازیانه بود که او را  
بسوی پاهای من متوجه نمود و گفت تو بخوان هستی که زبان میگویند و اوصاف تو بیا

می کنند که قسم کنیم من بخندم و اگر می گفتیم که هر آینه میزد آن فرشته تازیانه را  
 به پایهای من و مختار حضرت ام المؤمنین عائشه صدیقه ائمت که کافر و کهنه کار مغذ می شود  
 به سبب کفر و کناه نه بجهت فوج و بکا و از آنجمله است حدیثی که دلالت میکند بر تلقین میت  
 چه اگر میت را در قبر آورد که و سمع نباشد تلقین لغو کرده و فی شرح المصابیح الامر فی قوله  
 صلی الله علیه وسلم لقوموا تا کم للذب الاستحباب التلقین العرض و هو ان يقال عند  
 المتحضر لا اله الا الله محمد رسول الله و المراد بموتاکم المتحضر و ن مجاز من باب یا یول و فی تنبییه  
 ان لا يقال ذلک حتی یظهر امارات الموت و قوله صلی الله علیه وسلم لقوموا تا کم تحویل التلقین  
 بعد الموت حملاً للفظ علی حقیقه و قال الشافعی و صحابه و التقیه بموتاکم تخصیص بالمسلمین انما  
 انه للعاب لانه صلی الله علیه وسلم لقن اباطالب فلم یتلقن قال الاکثر و المراد بموتاکم فی قوله  
 صلی الله علیه وسلم اقروا علی موتاکم کس المتحضر و ن مجاز من باب یا یول و قبل المتلقین  
 حملاً علی حقیقه و قال الشافعی الاول یحل علی المتحضر و علی میت یقر و عنده فی مته و فی مته  
 و قبل الحکمة فی قره کس ان احوال القیامه و بعث مذکوره فیها فاعلمه تذکره و بخشی و ذکر  
 اشخ سعد کجوسی حمه الله علیه فی کتابه المسمی تحفه الاخیار منذ ان النبی صلی الله علیه وسلم  
 قال لعلی بن ابیطالب الله تعالی عنه اکثر من قره سورۃ یس فان فی قوله بها غشیر کما  
 ما قره ما جاتع الاشبع و لا طمان الارومی و لا عار الاکسا و لا مریض الابره و لا متحضر  
 الاخف علیه لا عاتف الا امن و لا مسجون الا اخرج و لا مسافر الا عین لا غلب الا نزع  
 و لا طالب ضال الا وجد انتهی فی شرح الماؤکار و هو کون التلقین بعد الدفن مستحباً ان  
 تذکر المیت قال تعالی و ذکر فان الذکر ی تنفع المؤمنین و یکون العبد فی ذلک حال احوج  
 الی الذکر قال العلایه و لا یعارض التلقین قوله تعالی و ما انت بسمع من فی القبور و قوله تعالی

و ما انت بسمع من فی القبور

انك لا تسمع الموتى لانه صلى الله عليه وسلم نادى بالقلوب سمعهم قال ما انتم باسمع منهم لکنهم لا یستطعون  
 جواباً وقال فی المیت انه یسمع قرع نعالهم انكر بعض المالکة سماع الموتى ورد ذلك وقد  
 الحافظ سخاوی عزه فی التلخیص نقل فیہ عن ائمة المذاهب الاربعہ تجابہ واطال فی  
 ذلك ترجیاً لآصه مرام انک یلقین یعنی خواندن کلمتیب اعنی لا آله الا الله محمد رسول الله  
 وخواندن سورة تسیس در حالت احتضار با اجتماع مستحب است واما یلقین بعد از دفن  
 کردن میت پس امام احمد بن حنبل امام مالک الکرمینہ را منع کردند و حضرت شافعی بعضی حقیقہ بنده  
 و امام طہر الدین و تاجی محمد کرمانی تجویز نموده اند و تصنیح این ابہام انک در شرح  
 سفر السعاده مرقوم است کہ در یلقین میت بعد از دفن حدیثی آمده کہ نزد شافعیان  
 است یسوی در جمیع اجزای او بن بخار و بن عساکر و یسوی از برای امامت می آرد کہ  
 فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم چون مردکی از برادران شما دفن کردید او را  
 ریختید خاک بروی باید کہ بایستد مردی از شما نزد سروی و بگوید یا فلان بن فلان  
 و وی یعنی میت میشنود آن او لیکن جواب نمیدہد بگوید یا فلان بن فلان چون  
 این بار می شنود بر می نشیند در قبر بگوید یا فلان بن فلان درین نوبت میگوید  
 از شما کن مرا حمت کند خدای تعالی او لیکن شامی شنید بگوید یا فلان یا کن  
 کہ بر آندہ تو بران از دنیا شہادہ ان لا آله الا الله و ان محمد عبده و رسولہ و انک نعبدہ  
 کہ خدا پروردگار است و محمد پیغمبر است و سلام دین است و قرآن امام تو چون این  
 گفت میگوید منکر و نیکر دست دیگری را و میگوید پیرون آیند از پیش این بنده بکار  
 داریم اکنون با ما وی حتی سبحانہ یلقین کہ حجت او را مردی در مجلس شریف حاضر  
 گفت یا رسول الله انک نام ما ویت نامیم بک نیست کنیم فرمود نیست کن بگو کہ ما ویت است

در بنمایه شرح برای ستر این حدیث مذکور است و بر دست احمد و ابو داود و ابن  
 ماجه و ابن سیرات ثابت شده که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم اقموا اسراره  
 یس علی موتاکم یعنی بخوانید سوره یس را بر مرد های خود ظاهر نیست که مراد از  
 مختصر باشد و عمل نیز بهترین است و احتمال دارد که مراد از خواندن سوره یس بعد  
 باشد در خانه یا بر سر قبر و بر وایت علی بن ابیطالب ثابت شده که فرمود پیغمبر خدا صلی الله  
 علیه و سلم و خواندن سوره یس ده برکت حاصل میشود که رسنه را سود کی دست میدهد  
 و تشنه را سیراب می نماید و بر تنه را لباس و مرض را صحت و مختصر را تخفیف و سنگ را  
 و ترشده را امنیت و محبوس را رهای و مسافر را دستگیری و بی زن را زن و بد  
 اندن را نور کرختی و بر وایت مسلم از ابو سعید و ابو هریره رضی الله عنهما ثابت شده که  
 فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم لقنوا موتاکم لا اله الا الله یعنی تلقین کنید مرد های  
 خود را کلمه طیب بدانکه تلقین مشتق است از لقن بمعنی سحرت فتم تلقین یعنی فها یذوق مراد از  
 تلقین اینجا ذکر این کلمه است و حضور کسی که حاضر شده است او را موت و نذر امام علی  
 رحمه الله مراد تلقین بعد از موت است و در صورت قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم موتاکم بر  
 حقیقی باقی خواهد ماند و در صورت اولی از قبیل مجاز یا قول الیه خواهد بود و بر وایت  
 ابن ماجه از عبد الله بن جعفر بن ابیطالب رضی الله عنه به ثبوت رسیده که فرمود پیغمبر خدا  
 صلی الله علیه و سلم لقنوا موتاکم لا اله الا الله حکیم الکریم سبحانه رب الارش العظيم  
 رب العالمین یا ایا رسول الله کیف الاحیاء قال جود و احوال تلقین کنند و بفرمایند  
 مرد های خود را این کلمات گفتند صحابه ای پیغمبر چگونه است این اذکار مرزندگان را  
 اگر بیاوریم و تلقین کنیم گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم بهتر و نیکوتر چه ذکر صحابه

واما في زنده و مرده راشتهای قلب جلای روح است و مختصا بر این صفات و معانی موش  
 و فوق و حیات جا وانی است و فی الارکان الاربعه لمولانا عبد العلی قدس سره  
 و اقبل ان التلقین لغولان الميت لا یسمع فخذ باطل لا ینقد و فی الحدیث ان الميت  
 یرسم بصوت النعال من الاحیاء و رسول الله صلی الله علیه وسلم قد نادى الکفره <sup>المبطلین</sup>  
 فی قلب بدر و قال انهم لیسیمعون لا یقدر و ن علی اجاب لما یحتمل من الغیاب الشدید  
 یعنی آنچه بعضی زعم کرده اند که تلقین میت لغویست زیرا که میت نمیشنود پس باطل است  
 زیرا چه در حدیث شریف وارد شده که میت زیاده ترمی شنود بدنسبت زنده  
 کو فتن نعال را و نیز غیر خدا صلی الله علیه وسلم خطاب فرمود و آواز داد کفار را که  
 شدند در چاه بدر و فرمود که ایشان میشنوند و قدرت ندارد بر جواب دادن چرا که  
 لاحق شده است ایشان را عذاب سخت و فی النبایه شرح الهدایه و عند الشافعی یجب ان  
 یلقن بعد الدفن فیقال یا عبد الله یا الله افر کما خرجت عین الدینا من شهادته ان لا اله الا الله  
 و ان محمدا رسول الله ان یخبر حق و النار حق و ساقه حق آیه لاریب فیها و ان یرد  
 من فی القبر و رضیت بالله رباً و بالاسلام دیناً و محمد صلی الله علیه وسلم نبیاً و رسلاً  
 و بالقرآن اماماً و بالکعبه قبله و بالمومنین اخواناً الظاهر قوله علیه السلام لقنوا موتاكم کذا  
 شرح الوجیه فی فیه الفقه و الفتا و الظاهر فی وجوب بعض المشایخ التلقین بعد الدفن فقول  
 یا فلان بن فلان و یا فلانة یت فلاته اذکر و ینک الذی کنتم علیه فی آخره و فی  
 العبیه شیه شرح الوقایر و یلقن شهادته ای مذکر شهادتین معا عنده لان الامام  
 لا یقبل بدون الثانیة قبل وقت التلقین بعد الدفن بان یقال یا فلان اذکر و ینک الذی  
 کنتم علیه رضیت بالله رباً و بالاسلام دیناً و محمد صلی الله علیه وسلم نبیاً و بالقرآن اماماً و بالکعبه

قبله انتهى و فی جامع الرموز شرح مختصر بقایه و یقین بشهادت فوجب علی اخوانه و اصحابه قایم  
 ان یقولوا عند کلمه الشهاده و لا یقولوا له قل کیذا یا بنی عنه کافی شرح الطحطاوی علی الکتاب  
 و اشار فی الکافی و المحضرات الی ان المراد من الشهاده شهد ان لا اله الا الله و محمد له الاثر  
 و شهد ان محمد عبده و رسوله و اما خصل التلقین بالمختصر لان تلقین لم یست لم یخبر عند الا  
 الثلثه و غیرهم من اصحابنا و علیه فتوی ایتة بلخ و بخارا کما فی اجواب هرکلی قال الامام  
 فی التلخیص انه مشروع لانه یعاد روحه و عقله و یفهم یلقین و قال صاحب الغیث انی  
 سمعت استاذی قاضی ان یحکی عن الامام طهر الدین انه لقن بعض الایمة و اوصاه  
 بتلقینة فلقینة یخبر فی اجوابه انه لما سئل القاضی الکراخی عنه قال ما راه مسلمون  
 حضا فهو عند الله حسن و روی فی ذلک حدیثین انتهى و در عقود از پنجین نقل کرده  
 تلقین بعد از دفن جائزست نزد بعضی مشایخ خفیه و از امام صنعار منقول است که  
 تلقین بعد از دفن موافق مذهب امام عظیم صح جائزست و هر که این تلقین را منع کند  
 پس او مذهب معتزله را اختیار کرده و در فتاوی عالمگیری منقول است که تلقین و  
 حضور استحبست بالاجماع و اما تلقین بعد از دفن پس موافق ظاهر و ایستوار است  
 کذا فی بعضی شرح الهدایة و معراج الدراته و در فتاوی محضرات مصرح است که ما عمل میکنیم  
 و فتوی میرزا محمد تقی زیدموت تلقین بعد از دفن و در شرح از کار نیکو است  
 که تلقین میت از انبث استحب شده که تلقین یاد و دایندن و پند دادن میت است و در  
 حق تعالی و ذکر فان الذکری تقع المؤمنین یعنی پند و تذکر و موعظه فرو کند پس  
 برستیکه پند دادن سود میرساند مؤمنان را و ظاهر است که میت در آن حالت محتاج تر  
 بسوی تذکر پس این طریق است بشیدن میت کلام زنده را و معارضه میکنند این را قول اولی

السمع الموتی ومانست یسمع من فی القبور چه که آنحضرت صلی الله علیه و سلم ندک اندک زنده گنار  
 وشنوایند و اوشان را فرمودند که شما از ایشان یاده تر نمی شنوید گن او شان  
 نمیدهند و بعضی مالکیه منکر شده اند سماع موتی را و در دست انکار شان و حافظ سخا  
 کتابی در باب تلقین تألیف کرده و در آن کتاب از مجتهدین اربعه نقل کرده که تلقین بعد  
 از دفن مستحب است و بما القینا علیک ظهران التلقین بعد الدفن مباحوزه بعضی اخفیه ما  
 الشافیه فیکلم جوزه کما نص علیه شارح المصابیح و اما حافظ السخاوی نقد نقل عن  
 الاربعه ان التلقین بعد الدفن مستحب فاما توبه بعض حمله عرش الفسفه من ان المراد من الموتی  
 فی قوله علیه الصلوة و السلام لقنوا موتا کم هو المشرق علی الموت علی سبیل المجاز المرسل  
 و بقره اینه اهل السنة و الجماعة من اخفیه و الشافیه و المالکیه و الحنفیه و جمیعاً علیه فالأصح  
 بذک احیث علی سماع میت خلاف الاجماع انتهى ففریه بلامریه و ان هذا لا حکمیه  
 ذکر ذلک لبعض عبارات الکتب مقلوقه غیر تامه و هدامن سحیته و غیریه فانه ذکر  
 العبارة الاولى من شرح المصابیح و طرح العبارة الاخره و هی ان قوله صلی الله علیه و سلم  
 لقنوا موتا کم یحمل التلقین بعد الموت حملاً للفظ علی الحقیقه و به قال الشافعی و صحابه و غیره  
 عبارات الفقیه الداله علی کون التلقین بعد الدفن مختار بعض الفقهاء اخفیه کثریم بعد  
 بلکه قدر مشترک در باب سماع میت بدرجه تواتر معنوی رسیده و لهذا تمام اهل سنت و جماعت  
 اعتقاد دارند بر سماع میت چنانکه از دلائل عقلیه و نقلیه سابقاً ذکر کردیم سماع اموات  
 پیوسته و الآن در جرح و قدح تمکات منکرین سماع موتی شروع میکنیم و استنباط  
 نفی سماع اموات از آیه کریمه فانک لا تسمع الموتی و لا تسمع الصم الدعاء را و اولاد برین  
 یعنی پس برانقبیه نمی توانی شنوایند و در کان ادعی توانی شنوایند گران را و از خواندن

کتاب المصابیح  
 فی سماع الموتی  
 ص ۱۱۷



و تکیه روی بگردانیدنش داده قابل تماشا است چرا که سباق بیاموخته و مردان  
 قول او تعالی است و لکن ارسلنا ریحا فوافوه مصفر الطلوع من بعدد یکفرون یعنی اگر کسی  
 که موزن بهلاک است چون دیور که ریج غلب است بر مزدوعات پس مینبیدن  
 زرد شده بعد از سبزی و بهلاکت نزدیک رسیده چنانکه از نفع نتوان گرفت البته  
 شود پس از زردی زراع کافر بایتی که کمال التجا بحث کردندی و از رحمت حق پو  
 نشندی و ای محمد صلی الله علیه سلم از کافران این طمع مدار که فهم کنند بخان قبول  
 قبول نمایند کذا فی تفسیر الحزبی و تفسیر صفا و در ذیل تفسیر قول تعالی الله یسرل الریاح  
 سبحان الله قول تعالی و لکن ارسلنا ریحا فوافوه مصفر الایة مذکور است و من الایات  
 ما عیسم علی الکفار تفسیر پیغمبر عدم تدبر هم و سرعت زلزله هم عدم تفکر هم و سوره را هم  
 فان النظر السودی لیتیضی ان یتوکلوا علی الله و یتجوالیه بالاستغفار اذا احتبس القطر عنهم  
 و لم یاسوا من رحمته و ان یبادروا الی شکر الله مستدامة بالطاعة اذا اصابهم  
 برحمته لم یفیرطوا بالاستبشار و ان یصبروا علی بلائه اذا ضرب و هم بالاصفرار و لم یکفروا  
 نعمه تهی و سیاق بیانه تحمینه آیه از ان اشد ابا و در و در سیاق قول او تعالی و  
 و مات بهادی العمی عن ضلالتهم ان لستم الامن یومین بآیاتنا فهم مسلمون یعنی غیبی  
 راه نمایند که در دلان از کفر ای ایشان یعنی قادر نیستی بر آنکه توفیق ایمان و هیچ  
 نمی شود موعظ و نصاح قرآن مگر کسی که باور میدارد آیات مراتب آنجا انقیاد کننده  
 مراد او از کفر امر فی تفسیر البیضاوی ساهم عیاره فقد لم یقتصد و تحقیق من الابصار او  
 طلب هم تهی و فی تفسیر الکبیر للامام الرازی اما قوله تعالی ان لستم الامن یومین بآیاتنا  
 فالمنی یا محمد صلی الله علیه سلم لیس سماعک الاعلی الذین علم الله انهم یؤمنون بآیاتنا یعنی

بهانهم مسلمون لا تو تعالی علی من اسلم وجهه یعنی سالما تید فالله اله انتهی چه مراد از تو  
 که در قول او تعالی لا تتبع الموتی مذکور است بطریق مجاز اموات القلوب یعنی مرده دلان است  
 کافران باشند مراد است نه مروتگان حقیقی پس مراد بعدم سماع عدم اجابت حق است  
 این آیت نازل شده است در دعوت کفار بایمان و عدم اجابت ایشان حق را و معنی  
 مذکوره نیست که تو نمی توانی اجابت حق کنانی کافران را پس دلالت بر عدم سماع  
 ثابت نشد و معنی اوست قول او تعالی ولا تمکروا کالذین قالوا سمعنا و هم لا یسمعون  
 درین آیه نیز مراد از عدم سماع عدم سماع تذکر و قبول و ارتفاع و حصول موعظه است یعنی  
 مشوید مانند کسی که گفت شنیدیم ایشان نمی شنوند یعنی مانند اهل کتاب که تورات  
 خوانند و بزبان معترف شدند و بران عمل نکردند کذا فی مستخرج الرحمن ترجمه القرآن و در  
 تفسیر حینی سطور است و مباحثید مانند آنکه گفتند شنویم مثل اهل کتاب یا کفره یا منافقان  
 و حال آنکه ایشان نمی شنوند شنیدنی که بدان نفع گیرند پس گویا که نمی شنوند شمع  
 بلکه می شنوم هر چه گفته سعدی ۴ چه شد که می شنوی چون سخن نمی شنوی  
 و فی تفسیر البیضا ولا تمکروا کالذین قالوا سمعنا کالکفرة او المنافقین الذین ادعوا السماع و هم  
 لا یسمعون سماعا ینفعون به فکانهم لا یسمعون را سنا انتهی و کذا فی التفسیر الکبیر و البیضا  
 و غیره تا من التفسیر المعتبرة و نیز تأییدی و بدان را قول او تعالی و تقدس تنزیل من  
 الرحیم کتاب فصاحت آیات قرآنا علی اهل قوم یعلمون بشیرا و نذیرا فاعضوا اکثرهم فیهم لا یسمعون  
 یعنی این گروه فرستاده است از جانب خدا می بخشایند به هدایت نفوس عوام مهربان است  
 قلوب خاص این کتابی است واضح ساخته شده آیههای وی در حالیکه قرآنی است عربی  
 قومی که میدانند در حالیکه مژده دهند و ترسانند است پس رومی کرده اند اکثر مردم را

پس ایشان نمی شنوند بمسمع قبول یعنی نمی پذیرند بکذا فی التفسیر بحرینی و فی البیضاوی  
الکرم عن تدریسه و قبوله فهم لا یسمعون سماع تامل و طاعة تهی و فی الکشاف فهم لا یسمعون  
لا یقبلون و لا یطیعون من تملک شفقت الی فلان فلم یسمع قولی و قد سمعه و لکن لم یطع

و لم یعمل بمقتضاه و کانه لم یسمعه و فی التفسیر الکبیر و عاشر ما کونهم معرضین عن القرآن لا یسمعون  
و لا یلقون الیه تهی باجماع جمیع مفسرین متحققین اجماع و از نذر اگر هر جا که در قرآن مجید و در  
جمیع نفی سماع از کفار شده باز نکرده مراد از ان نفی نفس سماع نیست بلکه مقصود

از ان نفی ثمرات سماع است که وی عبارت است از عدم اجابت حق و عدم اطاعت  
و عدم عمل بمقتضا لنصوص قاطعه القصه در محاوره قرآن و همچنین مقام اراده نفی ثمرات  
سماع از قبیل مجاز متعارف شده و نفی معنی حقیقی سماع از قسم حقیقه مجنون گردیده من

ظهران باز عمده بعضی اهل البوار من ان القول بان المراد بالاسماع سماع قبول مردود  
بقول بن الزیاده لا تخلو اما ان یکون علی سبیل البیان او الزیاده علی نص بلا سبیل

الاول لان الاسماع لفظ خاص وضع لمعنی معلوم علی الانفراد و حکم ان یتناول بخصوص قطعا  
ولا یحمل البیان لکونه ینافیلا یجوز الاحاق به و لا سبیل الثانی لان الزیاده شیخ غفر له  
عند الشافعی مع و علی کلام المذنبین لا یصح هذا الاحاق اما علی قول الشافعی فلا ینافیلا

البیان و اما علی قولنا فلا ینافیلا بد من ما ینسخ اقوی منه و لا اقل من ان یکون شیخ لا ینسخ الکلام

بما ینکرم کلامه بعبارة مما لا ینبغی ان یصغی الیه فان عدم احتمال البیان و الزیاده اما  
یصح اعتنا به علی اراده لمعنی حقیقی من نفی سماع و نحن انما ینافیان اجماع لمعنی عدم اراده

و کلاما و احسان ترید لمعنی حقیقی ثم یحقق البیان او الزیاده بل اما نفی المتی الجاری المتعارف  
ینافیان بل التفسیر کما القینا علیک تفصیدا لا یزید علیه فان نصف و لا تتبع الموسی

نکات  
مختص  
جماع

اعمال  
الموسی  
عنه  
المراد  
بالموسی  
عنه  
المراد  
بالموسی  
عنه

حق سبحانه و تعالی جابجا در قرآن مجید کافران و منافقان اصم و کلم فرموده پس اگر شخصی از آن

معنی حقیقی اراده کند انصاف باید کرد که چه قدر ناقص الفهم بوده باشد بکذا فی الرسالة

الرشیدیه و نمی که در کرمیه صم و کلم و نمی فهم لایرجعون و مثال آن بقراین و

صم و کلم و نمی معنوی مرادست فی التفسیر بحرینی ایشان کرانند از شنیدن حق یعنی قبول

سخن حق نمی کنند کما نکند از گفتن حق چه زبان ایشان در افرار با بیان باول و ثانی

نذار پس گویا که سخن میگویند کوراند بدیده بصیرت از دیدن حق پس ایشان باز

نکردند ازین صفتها و بر همین وجه محسوس شوند و بخیر هم یوم القیامه علی وجه هم عیاد و کما و

انتهی و فی انوار التزیل لما سدد و اما معهم عن الاصله الی الحق و اما ان یقطعوا به

و یبصر الایات با بصار هم جعلوا کما یفت مشاعرهم و نقت قواهم کقولہ

صم اذا سمعوا خیر اذکرت به و ان ذکرک لبسوء عینهم از نوایا و کقولہ

اصم عن الشی الذی لا یرید و اسمع خلق الله صین اریه و انتهی تا اذ اشد و فی حاشیه

و کما التفسیر انه لما کان لمعلوم من عالمهم انهم کانوا یسمعون و یطوقون و یبصرون و یسمعون

علی تحقیقه فلم یبق الا شیهه عالمهم بدهت کلم بالعار و اعرضهم عما سمعهم من القرآن و ما یظهر

الرسول صلی الله علیه و سلم من الادله و الایات بمن هو اصم فی تحقیقه فلا یسمع و اذا لم یسمع لم یسمع

من محجوب فلذلک جعله نبرته لیکلم فاذا لم یتفیع بالادله و لم یبصر طریق الرشده فهو نبرته الا

انتهی بچنان در کرمیه لا تسمع الموتی و لا تسمع اصم الدعاء اذا دنا و اذ برین الآیه موتی قلوبهم

که کفار اند مجازاً مراد از الان بر میان دعوی یعنی مراد از موتی کفار از بطریق مجاز

از تفاسیر معتبره باید شنید فی انوار التزیل و لیسر التاویل القاضی ناصر الملک و الیه

الایضا و فی تفسیر قوله فلذلک لا تسمع الموتی و هم یسمعون لما سدد عن الحق مشاعرهم و انتهی

بمعنی مشاعرهم و کما یفت مشاعرهم و نقت قواهم کقولہ

يعني وكفار مانند مردگان اند چرا كه بنكر و نهده خمس خود را از شنيدن حق وايضا في النص  
 انما شبهوا بالموتى لعدم تنافعهم باستماع ما يتلى عليهم كما شبهوا بالصم في قوله تعالى ولا  
 تسمع الصم الدعاء اذا ولوا ادبرين فان استماعهم في بين الاية العبدية وفي المدرك في تفسير قوله تعالى  
 فلما لا تسمع الموتى اى موتى القلوب فلا تطمع ان يقبلوا منك انتهى ويزيد صاحب كتاب  
 تفسير قول او تعالى انك لا تسمع الموتى الاية افاده فرموده لما كانوا لا يعنون بالسميعين  
 لا ينفقون شبهوا بالموتى وهم جيا صحاح الخمس انتهى يعني هرگاه كافران فاعده ميگرد  
 ازان خيري كه ميشنند اورا تشبيه داده شد بغير دكان و حال آنكه كافران زرين  
 و خمس صحيح دارند و قد افاد الامام الرغب الاصفهاني عيون المفردات في تفسير قوله  
 انك لا تسمع الموتى ولا تسمع الصم الدعاء اذا ولوا ادبرين اى لا يفقهون لكونهم كالموتى  
 في افقاع و هم بسوء فعلهم القوة العاقلة التي اى يحقون المختصة بالانسانية انتهى و اما نفس  
 المتكلمين فخر الملة والدين في تفسير الكبير الثماني انه تعالى امره صلى الله عليه وسلم بعد ظهور حجة  
 رساله بان يتوكل على الله ولا يلقفت الى اعداء الله و يسرع في مشيئة مهمات الرسالة  
 بقلب حري قال فتوكل على الله ثم علل ذلك بامر من اعداها قوله تعالى انك على الحق المبين  
 فيه بيان ان الحق حقيق بنصرة الله والله لا يخدله و ما بينهما قوله تعالى انك لا تسمع الموتى  
 و انما حسن جعله سببا للامر بالتوكل لان الانسان ما دام لطيف في احد شيئا فانه لا يقو  
 قلبه على اظهار مخالفة فاذا قطع طمعه عنه قوى قلبه على اظهار مخالفة فان الله تعالى قطع  
 محمد صلى الله عليه وسلم بان من انهم كالموتى و كالصم كالعمى فلا يفقهون ولا يسمعون و لا  
 يبصرون و لا يفتقون الى شئ من الدلائل و هذا سبب لقوة قلبه صلى الله عليه وسلم على  
 اظهار الدين كما ينبغي ان في عالم التنزيل للامام البغوي ان الله لا يسمع من يشا حتى

و بحیث ما انت مسمع من فی القبور یعنی الکفار تشبههم بالاموات فی القبور حیث لا یحیوا نهی  
 و یحییمن و در کتبه ان الله یسمع من یشاء و ما انت مسمع من فی القبور ان انت الا نذر که  
 منکر ان سماع اموات بظاهر این آیت متک میگردیم معنی مراد است یعنی مراد از من فی القبر  
 کفار اند بطریق مجاز و در صورت عدم سماع موتی از آیه مذکوره باثبات نهیده بلکه عدم  
 سماع کافران مثبت شد و برای اثبات این دعوی عبارات تقاسیر معتبره نقل میکنم فی التفسیر  
 یعنی هر آینه خدا همیشه زند و فهم میکند هر کرا میخواهد توفیق و هدایت و نیتش تو شتواند  
 کسی که در گور باشد ذکر من فی القبور تر شیخ تمثیل کفار است نیستی تو مکر تر سانه و بر تو  
 همین ابلاغ و اذار است انتهی و فی تفسیر المدارک ان الله یسمع من یشاء و ما انت مسمع من  
 القبور یعنی انه قد علم من یدخل فی الاسلام ممن لا یدخل فیه فیهدی من یشاء هدایت و انت  
 ففحق علیک امرهم فلذلك تحصر علی اسلام قوم محد و لکن شبه الکفار بالموتی حیث لا ینفعون  
 بمسموعهم ان انت الا نذیر ای ما علیک الا ان تبلغ و تنذر فان کان المنذر ممن یسمع الا ان  
 یبلغ و ان کان من المصیرین فلا علیک نهی و فی روابط الآیات من فی القبور یعنی الکفار تشبههم  
 بالاموات فی القبور لانهم لا یحییون اذا دعوا و فی تفسیر الرحمانی من فی القبور من موتی بحجب  
 الظلمات و فی انوار التنزیل ان الله یسمع من یشاء هدایت فیوقته فهم آیات و الا تعاطا بطلان  
 و ما انت مسمع من فی القبور تر شیخ تمثیل المصیرین علی الکفر بالاموات و بما نفع فی التناطه  
 عنهم انتهی و در اینجا خدشته است جواب طلب تقریرش آنکه بر تو یترشبه کفار با موتی  
 لازم می آید که در حق موتی که شبهه اند عدم سماع بطریق اتم و اقوی متحقق باشد زیرا که  
 مقتضای تشبیه آن است که وجه شبه در شبهه اتم و زیاده تر باشد از شبهه و در اینجا  
 شبهه اند موتی شبهه به وجه شبه عدم سماع است پس در صورت از انض صریح عدم سماع

بسیار  
 در جواب

ثابت و متحقق شد و نیز می‌داند است آنچه در تفسیر برضی‌اوسی در ذیل تفسیر آیه کریمه نماز حجت  
 ایسمعون الموقتی بیستم ایدتم الیه یرجعون یعنی بخوابن نیست که قبول میکنند دعوت اسلام  
 آنکه می‌شنوند و مردگان یعنی کافران بر اینک زایشان را خدا باز بسوی او گردانیده  
 مسطور است اما بحسب الذین ایسمعون سماع تفهم و مایل کقوله تعالی و القی السمع و هو شهید و هو  
 کالموقتی الذین لا ایسمعون تهی و تقریر جواب موقوف است بر تمهید یک مقدمه و بیانش آنکه  
 در علم بیان چنین شده که وجه تشبیه مشترک می‌باشد میان مشبه و مشبه بخی شرح التلخیص للعلامة  
 التفازانی وجه تشبیه هر المعنی الذی قصد مشترک لاطرفین هما المشبه و المشبه به فی ذلک المعنی  
 تحقیقا و تخمیل و الا فرید و الاسد فی قولنا زید کالاسد مشترکان فی الوجود و احسبته  
 ای حیوانیه و غیر ذلک من المعانی مع ان شیتا منها لیس وجه التشبه لهما و المعنی الذی لزما  
 اختصاص بهما و قصد بیان اشتراکهما فی وجه التشبه و لهذا قال الشیخ عبد القادر رشید اللاله علی شرفک  
 شیین فی وصف هومن اوصاف شیتی فی نفسه خاصه کالشجاعة فی الاسد و الغوری  
 اشتراک با وجه تشبه و مقصود از تشبیه در مثال زید کالاسد شجاعت است که مشترک است میان  
 زید که مشبه است و اسد که مشبه به است بخلاف افروس که وجه تشبه نمی‌تواند شد زیرا که  
 وی مخصوص است باسد و در زید یافته نمیشود و هرگاه این مقدمه مهمل شد پس الآن باید  
 دانست که وجه تشبه میان کفار و موتی عدم اجابت حق است که مشترک است میان مشبه  
 کفار و مشبه یعنی موتی و در تشبه به اقوی و اتم است چه کفار تا زاینکه ندانند جمال اجابت  
 حق باقی است اما موتی که از دار تکلیف بدرجاء انتقال گردید صلا اجابت حق از ایشان  
 ممکن نیست و از عدم اجابت حق تعبیر بعدم سماع در آیات قرآنیه واقع شده کما ذکرنا  
 تفصیله من التفاسیر للعبارة مثل البیضاء و الکشاف و الحسینی تفصیل این جمال آنکه اگر از عدم

سماع عدم اجابت حق اراده کنیم بلکه معنی حقیقی او که عدم سماع بانه سماع است مراد باشد پس  
 که ممکن نیست که این معنی وجه شبهه میان کفار و موتی باشد چه عدم سماع بجای  
 سماع میان شبهه و شبهه مشترک نیست بلکه در شبهه یعنی کفار وقت حیات خدا آن که  
 وجود سماع بجای سماع است متحقق و درین وقت اگر عدش نیز متحقق باشد اجتماع ضیق لازم  
 آید و آن ظاهر البطالان است لهذا فی الطريقة الوسطی و بما ائینا علیک اهدم ساس حمله  
 بعض حمله غرض الا حقیقه من انه قال البیضاوی فی تفسیر قوله تعالی و ما انت بمسمع من القیوم  
 ترشح لتمثیل المصرین علی الکفر بالاموات مبانی فی افراطه عنهم انتهى قلت الترشح هو ذکر املا  
 المشبه به کالمصراع الثانی فی قوله لیس اسد شاکل سلاح مقدف لایطافاره لم تظلم  
 و مینا شبهه الکفار بالموتی و ترشح بعدم السمع یعنی ذکر املا لم الموتی فثبت عدم سماعهم  
 بالنص قطعاً ثم کلامه ملخصه ذلک لما و حیت انما من ان المراد بعدم السماع هو عدم اجابة  
 الحق و هذا هو وجه شبهه بین المشبه به لاعدم سماع حقیقی غایه ثابت من النص هو ذلک  
 لا هذا لعدم فقطن و ایضا قطع عرق ما عرفت ذلک البعض من انه قال البیضاوی فی تفسیر قوله تعالی  
 انما یستجیب الذین یمیعون الموتی بعضهم الله ثم الیه یرجعون انما یجب الذین یمیعون سماعهم  
 و تأمل کقوله تعالی و الی سماع و هو شهید و هو لای کالموتی الذین لا یمیعون فهد النص صریح  
 فی عدم سماع الموتی ثم بعنوانه و ذلک لان المراد من قوله لا یمیعون انهم لا یمیعون سماع  
 تفهم و تأمل و القرینة علیه ذکر هذا السماع فی صدر هذه العبارة و تنصیصه فی مواضع کما  
 یقظت منا تفضیله سابقاً بالامیر علیه و ایضا یوافقه فی التفسیر انما یستجیب الذین  
 نیست که اجابت میکنند دعوت تر الذین یمیعون انما که می شنوند سماع قبول از رو  
 فهم و تأمل اما کافران مانند مردکان اندازیشان اجابت نیاید چنانچه از اموات و الموتی

المراد بالکفر  
 معنی المراد بالکفر

المراد بالکفر

المراد بالکفر  
 معنی المراد بالکفر

المراد بالکفر  
 معنی المراد بالکفر



میبشهرم اند و مردگان ابرائیم اند خدا نگاه بداند و دستن سود کند ثم الیه یرجعون پس بسبب  
 او باز گردانند همه را برای جزا و مکافات نهی قصیر بعین الانصاف و تجنب عن سبیل الاستغفار  
 و ایضا اندر دفع ما تومنه ذلك البعض من انه ما قال بعضهم انه ليس المراد بقوله تعالى من في  
 وبقوله تعالى الموتي الاجساد وخیالیه عن الارواح علی تحقیق بل المراد الکفار وکانه قال نک  
 لا تسمع کفار فلم تثبت حکم عدم سماع للموتی فوجه علی و هم بنیاه قصور نظر و قلہ الفکر و عدم  
 الموتی علم البیان والا فلی هذا یلزم ان یکون الآیه اقوم دلالة علی عدم سماع الموتی  
 لان لفظ الموتی و من فی القبور تحقیقه الاجساد و خیالیه عن الارواح فلا بد من الاستعارة  
 اذا ارید بها الکفار و اصل الاستعارة تشبیه الاصل فی التشبیه ان یکون وجه شبه  
 و کمال فظهر فی المشبه به کما صرح به آیه البیان و علیه قول الشاعر مشعر ظلمنا کفی تشبیه  
 صدغیک بالمسک فان قاعدة تشبیه نقصان یا کفی را ثبت بهذا القایل ایضا ان یکون  
 عدم سماع فی الموتی اتم و اکمل و اعرف قطعاً تم کلامه بلفظه و ذلک لما دعیت ان وجه شبه  
 عدم اجابة الحق و لا یریب کونه اقوسی و اتم فی المشبه به هذا و لا یقع الهموسی و بعضی جواب ادله  
 اند باین طور که مراد از موتی و من فی القبور معنی حقیقی مراد است یعنی مرد و یا معنی مجازی و  
 یعنی کفار اراده نمی کنیم و معنی مقصود منکران ثابت نمیشود چنانچه همین تقریر در متن  
 میشود و قطع نظر از ان همه منکران سماع میت اینقدر نمی فهمند که مذکور در آیه کریمه لا تسمع  
 الموتی و انت تسمع من فی القبور فی سماع مخاطب است چنانکه صبیحه تسمع و مسمع بران دلالت  
 صریحه دارد در سماع با کس بمعنی رسانیدن آواز و تکلم بکوشش سماع و در فیضورت معنی  
 آیه نیست که نمی شنوای تو مرد و یا را یعنی در حیر اختیار و قدرت تو نیست که او شان اسما  
 نه می بلکه خدا می شنوای تو هر گرامی خواهد چو این شنوایند در قدرت کامله او تعالی

الیه یرجعون  
 الیه یرجعون  
 الیه یرجعون

است و نظیر آنکه مذکوره قول او تعالی است انک لا تهتدی من اجبت و لکن السید یهدی من  
 یکذا فی المرقاة شرح مشکوٰۃ بالجمله جازنت که او تعالی جلت قدرته متوقی را در قبول مقتضی اجابت  
 بخشنده حاصل شود بدان سمع و اذراک چنانچه قول قتاده که در آن حدیث بخاری مذکور است  
 بران دلالت صریحه دارد و در قول قتاده تخصیص آن حضرت صلی الله علیه و سلم نیست که  
 بطریق معجزه واقع شده باشد و نه تخصیص باین اموات بلکه خدای تعالی قادر است که آن  
 حالت در همه اموات نیز پیدا کند از هر شخص که باشد در هر زمان بر هر تقدیر خدا ما افاده  
 ایشخ الاجل فی شرح مشکوٰۃ نفی سماع فی نفسہ بامسک منکرین تمام شود و شنیدن  
 باینهم یعنی بون باین فیما بین الاسماع و السماع کما لا یخفی علی من القی السمع و هو متبصر و با  
 ما ظن بعض متقنی آثار الفلاسفه من انه لا یفاس هذا نظم اعنی قوله تعالی انک لا تسمع للموت  
 و قوله تعالی و ما انت بمسمع من فی القبور علی قوله تعالی و ما ریت اذ ریت و لکن السید معنی و قوله  
 انک لا تهتدی من اجبت و قوله تعالی انتم خزروه لم یخزن الزرعون لانه لیس فی تک الایات  
 علی الثبوت فادعاء ما لا ثبت بالنظم لا عبارته و لا اشاره و لا دلالة و لا مقتضای باطل باجماع  
 اهل الاصول کما عرف فی موضعه و اما ما هو دال علی الثبوت فی هذه الآیات فمذکور بعد من  
 الاستثناء و لا استنبهنا من فالتیاس سدت فی قنبی عن غفلة عن نظم القرآن لان قوله تعالی  
 ما انت بمسمع من فی القبور صدره هذه الآیه ان السید سمع من یشاء فما هو دال علی الثبوت  
 فی هذه الآیه ایضاً نعم ذلک غیر مذکور صراحة فی قوله تعالی انک لا تسمع الموتی و لکن لما ثبت ان  
 فی بعضه بعضاً فلا یحیی عن کونه مذکور معنی و اراؤه فالنصف و کن من ان اکیرین و اما ما  
 ذلک بعض من البحت فی سماع الاحیاء الموتی کلامهم لانی فعله تعالی و الله فاد علی سماع  
 اجمادات الاسماعنا فقی و اخلاصت النفی کما انما لا تقدر علی سماع عبادات و اسما و علی

معنی السید  
 معنی السید  
 معنی السید

معنی السید  
 معنی السید  
 معنی السید

لا تقدر على السماع الاموت والله قادر عليه فانه تعالى على كل شئ قدير وقد احيى الاموات على ايدى  
 الانبياء فضلا عن السماع ثم كلامه بعنوانه فما يش عن عدم الاطلاع على حقيقة الحال فانه ليس  
 ولكلامهم في ان الاحياء قدرة مائة على انهم السميعون المدعى في كلامهم ولهم استقلال تام في هذا  
 السماع حتى يبقى هذا السماع وحده تحت النفي بل المقصود ان القادر القدير المختار يسمع كلام  
 الموتى ويلغى اليهم وهذا ما لم تثبت نفيه قطعا كما دريت تفضيله انفس عبارة شرح المشكوة  
 للمحقق الدهلوي فاعلم وعلم المرء نفعه فوس على هذا النفي السماع المذكور في قوله تعالى ولا تنفع  
 الصم الدعاء الاية كما لا يخفى على الفطن فما ذكره ذلك البعض من ان اتصال قوله تعالى انك  
 لا تسمع الموتى بقوله تعالى ولا تنفع الصم الدعاء اذا اولوا اذيرين وجميعها بالعطف يرتفع  
 التاويلات الفاسدة ويؤيد ما قلنا لان سماع الصم هذه الاية بعد انتهى مردودا فانه يستقيم في  
 بنصره المسلمين فتبين الواعين المراد ان الله تعالى قادر على سماع من يشاء وانت لست تقدر  
 بالاسماع لعدم قدرتك على سماع من في القبور فالنفي هو القدرة بتحقيقه هذا مما لا يحوم اليه  
 حوله ولا ينكره احد من المسلمين انتهى يعني خداى تعالى قادر است بشنوايدن هر كرا خواهد وقر  
 نيست قادر حقيقى بشنوايدن چنانكه قادر نيستى بر سماع آن كسانكه در قبور هستند پس  
 در بخامر او نفى قدرت حقيقى است و اين را هيچ مسلمانى انكار نمى كند و علاوه آنكه من فى الصم  
 جديدا باشد و روح من متعلق بالقبر است فى القبر و احدى جسد را كه فى القبر است  
 نيگوييد پس در بصورت عدم سماع جسد لازم آمد و اما روح چنانكه سمع و اعدا كه دعا  
 خلق بدن مى داشت همچنان ملك بايد از ان بعد موت يروارد و فى موضع اقرآن لمولانا  
 عبد القادر الدهلوي قدس سره ان الله يسمع من يشاء اوله دستاهاى جكو چاهاى  
 و ما نسمع من فى القبور او در توئين سنانه والا قبر من پند و كوان انت الانه يرو

تو این ہی کردی خبر بخانی والا<sup>۱۲۹</sup> اور فرمایا تو نہیں سنا تا قبرین پڑو نکو اور حدیث  
 کہ مردوں سی سلام علیک کر دودہ سنتی ہیں اور بہت جگہ مردی کو خطاب کیا ہی او  
 حقیقت یہ کہ مردی کی روح سنتی ہی اور قبرین پڑاہی دہر وہ نہیں سن سکتا ہی انتہی  
 نیز ازما سبق واضح شدہ کہ مقصود و درایت مذکورہ تشبیہ کفار بہ موتی در عدم اجابت

حق والا کفار سماع دہشتند لیکن چون اجابت دعوت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نکردند  
 پس مانند موتی شدند و سماعت اقوال از زبان و ندادن جواب بطوریکہ مفہوم اجابت  
 و توضیح بنیقام انقا مذکور شد فقیر و تدبر و بچہ منکران سماع اصوات سجدت ام المؤمنین  
 عائشہ صدیقہ رضی اللہ تعالیٰ عنہا متمسک شدہ از صوت منکرہ سمع خراشی می کنند باین  
 تقریر کہ حضرت عائشہ رضی اللہ عنہا انکار فرمود کہ سماع موتی را و تمسک نمود بقول و تعالیٰ  
 انک لا تسمع الموتی و سلم نہشت حدیثی را کہ در حق قلبی بدر وارد شدہ و از ان صریح  
 ثبوت سمع اصوات می شود چنانکہ تفصیلش در مابقی لائح شدہ بلکہ روگردان حدیث را  
 باین طریق کہ وہم شد بن عمر فرمود عنہ را کہ سمع را بجای علم گفت در سواض اصلی اللہ علیہ  
 وسلم لستم سمعون نفرمود بلکہ لیعلمون ارشاد کرد عن ہشام بن عروہ عن ابن عمر عن عائشہ رضی اللہ عنہا  
 عنہا قالت انما قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہم لیعلمون الا ان ما کنت اقول انہم حق و قد  
 قال اللہ تعالیٰ انک لا تسمع الموتی پس اولاً بشروح حدیث مانند شیخ الباری و

کرمانی و مسطغانی مراجعت باید کرد کہ علماء با انکار حضرت ام المؤمنین اللہ عنہا چہ معاملہ  
 کردہ اند تفصیل مقام انکہ علماء محققین از حدیث ام المؤمنین رضی اللہ تعالیٰ عنہا بچند وجہ  
 داوہ اند اول انکہ حضرت ام المؤمنین رضی اللہ عنہا از الفاظ حدیث ما انتم باسمع لما اتوا  
 منہم کہ زبان حضرت عمر رضی اللہ عنہ و عبد اللہ بن عمر و ابوطالب و انس بن مالک و بن مسعود رضی اللہ عنہم

تفصیل  
 مقام  
 جواب اول

ثبت شده انکاری تفرموده اند بلکه حضرت صدیق علیه السلام تعالی عنها انکار کرده این را  
 که حدیث مذکور محمول شود بر معنی متعارف سماع که عبارت است از اجابت حق چنانچه  
 غرض از صاحبها الصلوة والثناء هر جا که سماع آیات و مواعد مذکور شده مراد از آن نفس  
 نیست بلکه مراد از آن ثمرات سماع و تمجیل بضماین است و نشود اید این دعوی سابقا از تقاضا  
 معین و ذکر کردیم و خلاصه این است که در کلام الهی سماع آیات و مواعد که در حق  
 حصر کرده و نفی آنها که در حق کفار و شرار بطریق تشبیه باموات یا بلا تشبیه جاری  
 مراد از آن سماع نفی و اثبات آثار و ثمرات آن هستند و شکی نیست که اگر قول صلی الله  
 علیه و آله ما نسمع بحديث بر اجابت و انقیاد محمول شود لازم آید که کفار در عالم  
 بصفت ایان متصف شوند و در بیعت و تعارض او با کرمه آنک لا تسمع الموتي و ما  
 یسمع من فی القبور تحقق شود و لهذا حضرت صدیق علیه السلام عنهما که مجمع فهم و ذکا بودند و  
 غوامض علوم غوامض میفرمودند مقصود حدیث مذکور را باین طرز از ایشان ذکر و تذکره مراد  
 از سماع معنی متعارف است بلکه مقصود از آن علم است و همین تفسیر در خیر اخباری در  
 قول حضرت صدیق علیه السلام یصحیح است قالت انما قال النبی صلی الله علیه و آله ما نسمع  
 لیعلمون ای راوی من قوله ما نسمع منهم العلم و سماع نفسه لا سماع الذی یرتب علیه  
 پس مشک منکرین منقطع کردید و محبت متیقین منکح شد که از فی بعض الرسائل و دوم آنکه  
 عروه علیه السلام که حدیث مذکور را از امام المؤمنین علیه السلام عنهما روایت کرده و مقول است که  
 مراد حضرت عائشه علیه السلام عنهما از آیه کرمه آنک لا تسمع الموتي نیست که مرد و ما بعد از  
 ایشان در دوزخ سماع نخواهند کرد یعنی مقصود حضرت عائشه علیه السلام عنهما این است که حق تعالی  
 نفی سماع کفار میکند و قتی که داخل خواهند شد در دوزخ و مؤید اینست قول وی تعالی در

باین وجه

انبیا و هم فیها لایسمعون یعنی کفار در دوزخ کلام کسی نخواهند شنید یا بسبب غل و شور که  
 دوزخ خواهند کرد و یا بسبب عذاب کلام یکدیگر مسموع نخواهند کرد و یا حقیقتیست  
 دوزخ خواهند داشت و باین تقدیر و تاویل انکار حضرت ام المومنین حضرت زهرا علیها السلام  
 و آیات قرآنی مخالف کلام صحابه و علمای محققین نیست و این جواب مجروح و مقدر  
 است چرا که قول ام المومنین علیها السلام که ابن عمر رضی الله عنه را و هم شده که سجای للعلمون  
 لایسمعون ذکر کرده اند ابا دار و از تاویل مذکور کما لا یخفی قال ابن حجر فی فتح الباری  
 فی شرح قول البخاری یقول حین تبوءوا مقاعدکم من النار القابل یعوده یرید ان ین  
 مراد عاتشه رضی الله عنه و اشار الی ان طلاق النفی فی قوله تعالی انک لا تسمع الموتی مقید بقرین  
 فی النار و علی هذا المعارفتین من انکار عاتشه رضی الله عنه و اثبات ابن عمر رضی الله عنه کما تقدم  
 توضیح فی مجملات لکن الروایة التي بعدین تدل علی ان عاتشه رضی الله عنه کانت تنکر و یک  
 مطلقا لقولها ان احديث انما یو بلفظ انهم یعلمون وان ابن عمر رضی الله عنه و هم للمؤمنین  
 فی الطريقة الوسطی سوم آنکه روایت الفاظ حدیث از اکابر صحابه که در بدر حاضر بودند  
 مقبول است و آنکار حضرت ام المومنین رضی الله عنها با جهاد خود مقابل اکابر صحابه با وجود  
 عدم حضورشان در غزوة بدر غیر معتبر و باینما نص علیه الامام النعمانی فی شرح  
 صحیح مسلم تحت قوله علیه السلام ان المیت لیعذب ببکار الله علیه و کریمه انک لا تسمع الموتی  
 و ما انت بمسمع من فی القبر و باقول آنحضرت صلی الله علیه و سلم ما انتم بامسمع بحديث غیر  
 تراضی ندارد چنانچه تفصیلش در سابق مذکور شد قال ابن حجر فی فتح الباری  
 شرح صحیح البخاری جمهور العلماء قبلوا حدیث ابن عمر و قالوا و قالوا لمعنی الکرمیة لا یسمعون  
 سما عا یفهمهم الا ان یشاء الله تعالی غرر و قال العلامة القسطلانی فی

جواب سوم

جواب چهارم

اللہیتہ قال اسمعیل کان عند عائشہ فطردتہ عنہما من الفہم الذکار وکثرة الروایۃ ولم یفوص علی  
 غوامض العلم مالا فرب علیہ لکن لاسمعیل الی رور وایۃ الثقیۃ الانبص مثلہ یدل علی ما یخ  
 او یخفیہ و استحالۃ تکلیف و الجمع بین الذی اکثرہ و اثبتہ غیر ما ممکن لان قولہ تعالیٰ انک  
 لا تسمع الموتی لایانی قولہ صلی اللہ علیہ وسلم انکم الآن لیسیمعون لان الاسماع ہو ابلاغ صوت  
 من المسمع فی اذن السامع فالتد تعالیٰ ہو الذی سمعہم بان البغیم صوت بی صلی اللہ علیہ  
 وسلم بذلک و اما جوابہا بانہ انما قال انہم الآن لیسیمعون لکانہ سمعت ذلک فلا ینانی و ان  
 لیسیمعون بل یؤید ہا قال اسمعیلی ما محصلہ انہ اذا جازان یکونوا فی ملک اسما لہ عالمین  
 جازان یکونوا سامعین و ذلک اما باذان رؤسہم او قلنا ان الروح یعاد الی الجسد  
 بعضہم عند السؤال و ہو قول اکثر اہل السنۃ و اما باذان لقلب او الروح علی مذہب  
 من یقول بتوجہ السؤال الی الروح من غیر الرجوع الی الجسد و بعضہ انتہی یعنی کفت  
 اسمعیل کہ ہو ذر دعائہ فی اللہ عنہا از فہم و ثکا و کثرت روایت و غوص و غوا  
 علومہم نیز زیادہ بران متصور نہ باشد لکن نیست را ہی بسوی رد کردن روایت ثقیۃ  
 مکرینص کہ مثل او باشد و دلالت کند بر نسخ یا تخفیف یا استحالة ان پس چگونہ و  
 حال آنکہ تطبیق میان چیزیکہ نگار کردہ است اورا عائشہ اللہ عنہا ثابت کردہ است  
 اورا سوای او ممکن است چہ آیہ کریمہ انک لا تسمع الموتی بامقوله طیبہ حضرت صلی اللہ  
 علیہ وآلہ وسلم انہم الآن لیسیمعون منافاتی ندارد و نیز کہ اسماع عبارت است از رسانید  
 او از جانب شنوائندہ در گوش سامع پس حق سبحانہ و تعالیٰ شنوانید کفار  
 باین طور کہ رسانید او شان را آواز پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یا پیغمبر حضرت  
 ام المؤمنین عائشہ اللہ تعالیٰ عنہا فرمودہ اند کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمود انہم

ترجمان

الآن ليعلمون پس اگر حضرت ام المومنین عائشه رضی اللہ عنہا این کلمات طیبات را از زبان فصیح جناب سالت بآب صلی اللہ علیہ وسلم شنیده باشند پس باقول آنحضرت لیسمنون که برود اکابر حجابہ ثابت شده تنافی ندارد بلکه مؤید این روایت است چه جائز است که کفار در آن حالت صفت علم و سمع برود و حاصل باشد و جواب چهارم در متن باین عبارت

مذکور شده و تائید آن عبارت بنیاض و سی الروح بقی بعد الموت در اکا و علیه جمود

الصحابه نص صريح است در اثبات سماع اموات پس انکار یکد و فردا رضایه قابل اعتدال  
نباشد یا نمی بینی که ابن عباس علیه السلام عنهما تجویر متعه وفضل فی الصرف و غیر آن نمود پس  
اگر کسی بقول شان عمل نماید انصاف باید کرد که علما در حق او چه خواهند گفت و این

انکار حضرت ام المومنین علیها السلام را و حمل کردن آن بر حاله مقام  
معتبرند شند چه بضم و قاطعه و روایت مشهوره مقدم است بر قول صحابی پنجم آنکه مختار  
بعضی علماء آنست که ام المومنین علیها السلام از انکار سماع موتی رجوع نموده اند فی الجمله

اللدنية في المغاربي لابن سحاق برواية يونس بن كثير بسناد جيد عن عائشة رضي الله  
عنها مثل حديث أبي طلحة وفيه ما لم يسمع لما أقول منهم وأخرج الإمام أحمد بسناد  
حسن فكان محفوظا فكانها رجعت عن الانكار لما ثبت عندنا في روايته <sup>في</sup> لا يصح

گویند که تشدید لغت منتهی و مویز او است بعضی معالمت حضرت ام المومنین علیها السلام را  
عنه باموات که تفضیلش در متن مذکور میشود و اما در کتب احادیث معاینه باید کرد

حضرت ام المؤمنین عاتقه رضی اللہ عنہا باموات چه مقام میباشند حالانکه وصیت ازین  
باب بایستند در شوق شریف از حضرت ام المؤمنین رضی اللہ تعالی عنہا مروی است قات  
لنت اوعلى صبيته الذی فیہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم والفی وامنع ثوبی واقول انما



بنور وحی دانی علماء و فن عمر معظم الله ما و خطه الا و انما شد و دة علی ثانی حیاء من عمر و راه احمد  
 یعنی فرمود عاتقه رحمته الله عنهما که داخل میشدم بخانه خود که در آن رسول خدا صلی الله علیه  
 سلم مدفون شده در حالیکه من پارچه خود را می گذاشتم و می گفتم که این شوهر من و پدر من  
 هستند پس هرگاه که مدفون شد عمر رحمته الله عنه با او شان پس بخدا سوگند که داخل نشدم  
 اینجا که در حالیکه پارچه بار بار بخود می بستم بنا بر حیا از عمر ازین حدیث صاف لایح می  
 گزید و اجماع المؤمنین علیه السلام موت را شعور و ادراک و رویت که مدارست بر آن است  
 حاصل و متحقق است و اما التما و یلات الکیکة التي اور و ما المنکرون فی هذا المقام فما لا یغنی  
 ان تذکر فی حق الرسالة فانه لیس ذکر یا الا التطویل و الا الهاب کما لا یغنی علی ابی الای  
 و آنچه محمد بن در شرح این حدیث نوشته اند اندکی باید شنید و مضمون صحبت را  
 باید بدست قال شیخ الاجل الحق الدهلوی رحمه الله فی ترجمه مشکوة درین حدیث  
 واضح است بر حیات میت و علم و می نیز واجب است احترام میت بر زیارت کنند و می  
 خصوصاً صاحبان و مراعاة اوب بر قدر مراتب ایشان چنانچه در حالت حیات ایشان  
 بود انتهى و قال السید شرح مشکوة و فی هذا الحدیث دلیل بر علی ذکر من انه یجب  
 اهل القبور و تنزیل کلهم منزله باهم علیه فی حیوتم من مراعات الادب مهم قدر مراتبهم و قال  
 الطیبی فی شرح هذا الحدیث و ینبغی للزائر ان یدل من الفریق ید فون صاحبه فی حق  
 لوراره اذ راه و در ظاهر حق ترجمه هب مشکون شریف مسطور است پس حد  
 دلیل بر این است که لحاظ میت کا کرمی وقت زیارت کی مانند لحاظ او سکی کی حالت  
 حیات او سکی من این ابی الدینانی سلیم بن عفر سی رویت کی هی که ده کوزر کی یک  
 مقبره بر او سعال من که او نکوز و رکابش آب نگاه و ایتا پس که با گوگون فی او

که او ترک شایب کرد و کما سبحان الله متهم می شد که من چنانکه تا بهون مردون می می کرد چنان  
 که تا بهون زندون می ششم آنکه محقق دیو می روح در ترجمه مشکوه شریف باین طور جواب افاده  
 فرمود که در اینجا سخن دیگر است که فرضا اگر از ثبوت سماع منزل کنیم باعتبار آنکه سماع بجا سماع  
 می باشد و سماع بخبرانی بدن خراب شده بگویم از نفی سماع نفی علم لازم نمی آید و علم برفع بود  
 و او باقی است پس علم بمصبرات و مسموعات حاصل باشد بر وجه ابصار چنانکه بعضی مکتبین سماع  
 و بصیر الله تعالی را با علم بمسموعات و مصبرات تاویل کرده اند و تحقیق دارد شده اخبار و آثار در علم  
 موتی با حوال زیارت کنندگان و شناسان ایشان آنکه آمده که زیارت روز جمعه محبوب است  
 زیرا که درین روز علم میت اتم و کامل میباشد و حوال زیارتان بر ایشان کشف و ظهور می شود  
 و نیز شک نیست در حصول علم مرعوی را در برزخ و آخرت بحقیقت دین اسلام و حوال آخر  
 چنانکه عالیشان الله عنهما گفته و متفق علیه است در مراد بحیث پس ممکن است علم با حوال و یا و اهل دنیا  
 چیست دلیل بر زوال این علم و نسیان با وجود بقاء روح و آمده است که کافران و منافقان  
 برای خود بدینا و نیز آمده است که چون میت از سوال منکر و دیگر جواب نگیرد و در رحمت یا عذاب  
 می گوید ای کاش گشتی شد که خبر کند بآل من که در حتم و خوشم و یا بحد کتاب و سنت معلوم  
 مشغول اند باخبار و آثار که دلالت میکند بر وجود علم بر موتی را بدینا و اهل آن پس منکر  
 نشود آن را که حایل باخبار و طبعی منکر دین انتمی و باید دانست که منکران سماع اموات چنانکه  
 آیات و احادیث و روایات قهیه استدلال میگیرند و بر دعوی خود بران و اثنی می پردازند  
 اما آیات قهیه توله تعالی و هو الذی تنوینکم باللیل الایه افاد فخر الملة والدين فی التوفیق  
 و الذی یتوفیکم من بعد موتکم ایها القدر و علی الادراک کما قال جل جلاله انما یتوفی الامر  
 بین یمین و شیمال و الذی لم یمت فی زمانها و الله جل جلاله یقبض الارواح عن التصرف بالانوم کما یقبضها

و اینست

و اینست

و اینست

و اینست

الروح

بالموت انتهى في انوار التنزيل فيكم فيه ويراقبكم يستعير التوفى من الموت لما بينهما من اشتراك  
 في زوال الاحساس والتمييز فان صلة قبض الشيء تمامه انتهى ومنها قوله تعالى الله يتوفى الانفس  
 حين موتها الاية في انوار التنزيل اي قبض الارواح عن الابدان بان يقطع عنها  
 وتبصر فيها فيها اناطية او باطنا وذلك عند الموت او طاهرا فقط وهو في النوم وما روي  
 عن ابن عباس رضي الله عنهما ان في ابن آدم نفسا وروحا بينهما مثل شعاع الشمس والنفس التي  
 بها الفعل والتمييز والروح التي بها النفس والحياة فيتوفى ان عند الموت ويترك النفس وحده  
 عند النوم قريب مما ذكرنا انتهى فظهر من باتين الآيتين وتفسير ما وما قال ابن عباس  
 رضي الله عنهما ان الروح توفى عن الابدان عند الموت بالكلية ولا تصرف للموتى ولا تملك  
 لتوفى الانفس التي بها يتعلق العقل والتمييز ولما كان توفى النفس وحدها مع بقائه الروح مانعا  
 عن السمع والبصر وغيرهما كما تجد في النائم ما دام ينام فما ظنك عند توفى النفس والروح  
 معا؟ لما ذكره بعض حملة عرش الفتوة لعلته جنود الوهم يعني ان جملة ست قول او تعالى  
 يد الذي توفى فيكم الليل ولعل ما جرحتم بانها ارجع فيكم في القضي على مسمى ثم اليه جعتم ثم لم  
 باكنتم تعلمون يعني واوست ان قبض روحه كما يسكنه شب يعني وقت نوم ومبدأ انجبه  
 كبس كرايد بروز باز برمي الكيز و شمار اور روز تا با انجام رسانيده ميشود وبعدها معين باز  
 بسوي او باز گشت شماست باز جز و بد شمار الانچه ميگرديد كه انهي نسخ الرحمن ترجمه العا  
 وديس الحكيمين و تفسير كبر افاده فرموده كه حي سبحانه و تعال در خواب ارواح را قبض ميكنند  
 و از تصرفات باز ميگردانند چنانكه در حالت مرگ قبض ميكنند آنها را و باز ميگردانند و از تصرفات  
 و در تفسير مضيا و سي مر تو م ست كه خواب و مرگ مشترك اند و زوال اورا كه و اعتبار و از  
 ست قول او تعالى الله يتوفى الانفس حين موتها التي لم تمت في منامها يعني تلك التي

روح

الروح

سقط

قضی علیها الموت ویرسل الاخری الی اهل مسمی ان فی ذلک لآیات لقوم یتفکرون یعنی خدا  
قبض ارواح میکنند نزدیک موت آن و آن روح که مرده است متبضع است میکند نزدیک  
خواب آن پس نگاه میدار و آن را که حکم موت کرده است بروی و میکند و آن و کورا  
تا وقتی بمین بر آید و نمقد مدت نه است برای تو میکند تا مل میکنند و در تفسیر موضح این  
مسطور است یعنی نمیدین که چنانچه ایشان ای آخر تا معلوم می نمایند این بی جان که چنانچه  
جایی موت می آید اگر نمیدین که چنانچه گریه می موت می گریه جان و ده بی حکم می آید  
او را یک جان پس دم چنانچه او نمیدین او چنانچه این او که نا بهضم می آید و ده دوسه  
بی و ده موت می آید بی چنانچه بی و در تفسیر موضح می آید که حق سبحانه و تعالی  
ارواح را قبض میکند از بدنهای بی نظیر که منقطع میشود و تصرف ظاهر می و باطنی  
ارواح از ابدان در حالت مرگ و اما وقت خواب پس موقوف میشود و تصرف و تعلق  
ظاهر می و باقی میماند تصرف و تعلق باطنی با تجله از هر دو آیه کریمه و از تفاسیر معتبره لایحه  
که ارواح را بعد از مرگ چگونه تعلق و تصرف می بابدان باقی میماند و موتی را تصرف و تیز و مست  
حاصل نیست و اما بحجوب عن هن الامام الرکبکة فخلی غایة الانجلاء فان المراد من تبضع  
الارواح عن التصرف بالموت کما نص علیه تیسر لم یکن ان التصرفات المخصوصة المتعلقة  
بالابدان کالتصرف و تیزه تنقطع عن الارواح عند الموت و لا شجرة فی هذا الارواح  
اصلا و کذا المراد من زوال الاحساس التیز عن الارواح بالموت فهو زوال الاحساس  
و التیز تیزین بالمشاعرة ظاهرة کانت او باطنه کالسمع بالاسمعة و الرویه بالباصرة  
و التیز بالمتخیلة و لا مرتبه فی قضاها عند الموت و هذا هو المراد بالقطع و التعلق و التصرف  
الظاهر بین و الباطنین عن الارواح فی حالة الموت اما قرع سمعک انه لو کان المراد

و التیز

هو الانقطاع التام بحيث لا يكون للارواح خروج من التصرف والتعلق والتميز بالان لا الروح  
التي هي في القبر التي تستأجرها سابقا بالآيات والا حاديت واجماع اهل السنة  
والجماعة كثرهم الله تعالى ان هؤلاء يقولون انهم على خلاف ما توهمه ذلك لبعض فاشبع  
لما تلقى عليك لا تكن من اهل الصمم والبكم والعشى فاعلم انه افاد في الملة والدين الله  
في التفسير الكبير من ان القاد والحكيم يرتبط جوار النفس بالبدن على ثلثة اوجه احدها  
ان يقع ضوء النفس على جميع اجزاء البدن ظاهرة وباطنية وذلك هو اليقظة وثانيها ان  
يرتفع ضوء النفس عن باطن البدن بالكلية وهو النوم وثالثها ان يقع ضوء النفس على  
باطن البدن بالكلية ولكنه ينقطع تعلقه وضوره عن ظاهر البدن بالكلية وهو الموت  
ثم قال في ذلك التفسير الموت والنوم يشتركان في كون كل واحد منهما يوفيان النفس  
ثم يميز كل واحد منهما عن الآخر بخواص معينة ومثل هذا التفسير عجيب لا يمكن صدوره  
الا عن القاد والحكيم ثم بعنوانه وفي شرح الفقه الاكبر لمولانا على القاري رح البروخ  
تعلقات منها تعلقها بحال النوم فانه يعلق مع وجه وفارقة من وجه ومنها تعلقها به في  
فانها وان فارقته وتجردت عنه لكنها لم تفارقه كلياً بحيث لا ينقبى لها اليه التفات  
فانه وردوا اليه وقت سلام سلم عليه انتهى وقال صاحب المدارك العاليتة في  
المدارك عن سعيد بن جيران ارواح الاجزاء وارواح الاموات تلتقي في المنام  
فتعارف منها ما شاء الله ان يتعارف فيمسك التي تضي عليها الموت ويرسل الاخرى الى جسد  
الانقضاء مدة حيواتها وروى ان ارواح المؤمنين تخرج عند النوم في السماء فمن كان منهم  
ظاهراً اذن له في السجود ومن لم يكن منهم ظاهراً لم يؤذن له فيه انتهى وفي شرح الصدور روي  
اهل الملل من المسلمين وغيرهم الى ان الروح تبقى بعد موت البدن مخالف فيه الفلاسفة

في القاد والحكيم  
تعلق جوار النفس  
على ثلثة اوجه

مدارج باران  
تعلقات

روى

في شرح من بعد

بها

و لیکن بقوله تعالی کل نفس ذائقة الموت والذائق لابد ان یقی بعد المذوق و ما تقدم فی هذا الباب  
 من الآیات والا حادیث فی بقاها و تصرفها و نتیجها و نتیجها الی غیر ذلک ال علیہ انتهى  
 فاعلم ان لا یجمل فان بفاسد قله التام اکثر من ان یحیطها نطاق البیان كما لا یخفى علی من له  
 اولى مسکه و عرفان تلخیصی تمام آنکه جواب از او بام ریگه منکرین یک ظاهر است چرا که میر  
 انقطاع تعلق ارواح از بدن و باز ماندن اینها از تصرفها که باینها می دشتند نسبت که  
 تعلقات و تصرفات مخصوصه که از روح را در حالت حیات با بدن حاصل بود مانند  
 تغذیه و تنبیه و خواب و بیداری و اکل و شرب و غیر اینها وقت مرگ تمامها منقطع شدند و اثری  
 از ان باقی نمانده و سخنان مراد از زوال اجسام نیز نیست که همان کسیر کسیر ظاهر و باطنی متعلق بود  
 آنها به کام مرگ و زوال آوردند و نشانی از آنها نمانده و عاقل و انقطاع تعلقات  
 مخصوصه بدینه وقت موت انکار روح و زاعی نمی کند و کسی نیست در آنکه از انقطاع تعلقات  
 مذکوره لازم نمی آید که چگونه ارواح را تعلق با بدن سوای تعلقات منقطه مانند شعور و  
 هوشناختن ز اتران و متوجه شدن ارواح بحال ایشان باقی نماند تا تو هم منکران بگو  
 رسد والا انکار عذاب قبر و نعم قبر لازم خواهد آمد چنانچه تفصیلش سابقا ذکر شده  
 و مؤید اوست آنچه امام فخر الدین رازی رح در تفسیر کبیر افاده فرموده که نفس با بدن  
 سه تعلق حاصل میشود نخستین آنکه روشنی نفس بر جمیع اجزای بدن بحسب ظاهر و باطن  
 شود و این تعلق در حالت بیداری دست میدهد دوم آنکه روشنی نفس بر اجزای  
 با اعتبار ظاهر باقی ماند مانند تنفس و حرکت نبض و نهضام طعام و روشنی او از طین  
 بدن انقطاعی پذیرد و این حالت از خصائص خواب است سوم آنکه روشنی نفس بر  
 باطن بدن محیط شود و از ظاهر بدن منقطع گردد و این حالت وقت مرگ بحدوث می

فصل فی  
 تعلق نفس با بدن  
 سه تعلق حاصل  
 می شود

انجاد و در شرح فقه اکبر که در کتب روح را بر بدن در عالم بزرگ مفارقتی و مستطاب  
 لکن تجربه نام حاصل شده بلکه فی الحقیقه تعلق مغنوی و خصوصیت باطنی با بدن باقی است و از این  
 جاست که وقت زیارت زائران و سلام کردن ایشان روح میت بسوی بدن متوجه  
 میشود و سلام و کلام احیای میشود و فی التفسیر الغریزی مناد بینیه و بطلان مزاج همه بدن  
 واقع شده است نه بر روح آری روح را برای تالم و تلمذ جسمانی و حال محسوس تعلق  
 بدن خویش با بدن دیگر مثالی و را تعلق تدبیر و تصرف و تغذیه و تنه میدهند  
 و ایضا فی ذلک تفسیر چون آدمی میسر و روح و از بدن جدا میشود پس موت معنی علم  
 حسن و حرکت جسد را بجدائی روح و رو میدهد و روح را اصلا تغیر نمی شود چنانچه حاصل  
 قوی بود و حالا هم هست و شعوری و ادراکی که داشت حالا هم دارد و بلکه صاف تر و روشن تر  
 است و منها قوله تعا و کلامی مر علی قریه الایة قال بعض متقی انما العاقل من قریه الایة  
 بعد الموت ثم سئل عما جرى علیه فی حاله کجوة کما قال الله تعا و کلامی مر علی قریه الایة  
 فآوبه علی عرشها الی قوله تعالی ان الله علی کل شیء قریه فلو کان سمیعا بصیرا بعد الموت کما  
 فی حیوة لکان عالما بمدة بقیه و لم یکن غافلا عما جرى علیه علی عاره و لما اهل ان کم مرة فلیح  
 الشمس علیه و غیبت و لم یقل بعد بعث فاقال ان الله حقین ان المر بعد الموت لا بد من حیة  
 الامور الدنیویة و کفی بالایة حجة علی من توهم کونه سمیعا بصیرا و لا ادری ما حلهم علی هذا حجت  
 یرغمون به و یبعد عن العقل جدا و مخالف للنقل و لا یتفکرون فی نفسهم ان الحواس الی الی  
 آلات لا ادراک الامور الدنیویة سلبت بعد الموت فکیف یسمعون و یرغمون ان فی الایة  
 الکرکیة لا ینحی علی من جعلت سریره علی الانصاف و تحقیق بعزیزة القریة عن الامور  
 ان الادراکات المخصوصة بالاجزاء تنقطع راسا بعد الموت و لا غرو فی ان العلم علی سبیل

این است  
 بسوی بدن  
 متوجه میشود

این است  
 از این رو که  
 خداوند متعالی

طلوع الشمس غروبها وتفرق غمام بحمار وخط الطعام وشرب من التبر وتعيين قلوب  
كلها من قبيل تلك الادراكات التي لا كلام فيها ومن ثم صرح بتعيين المستكين في تفسيره  
بان الميت بعد ان صاها لا يعلم مدة موته طويلا كانت او قصيرة ويعتقد ان قال النبي  
صلى الله عليه وآله وسلم كان مستيقظا مستشعرا دائما وانما يعرض كيفية النعم كرمية تمن  
عدهم خصاقتهم ان يفرح به صلى الله عليه وآله وسلم فيقض الوضوء ومعهذا فأتى صلوة الفجر  
عنه صلى الله عليه وآله وسلم ليلا التعريس وسر في ان ادراك طلوع الشمس غروبها انما  
يختص بعين الراس ولا يستشعر ذلك بالقلب فريدة المرام ان للارواح تعلقا  
خاصا عنويا بالابدان ولها ادراك وشعور وسمع مغاير لما كان لها في الحق الذنوة  
والفقار لها في هذه الامور الى الآلات اجده التي تسبب حادثة الموت فلامت  
يتم قول الرازيين وسمعون كلام الاحياء وسلامهم وتحيون كما مضى القضاة فينا  
ومن لم يحيل الله له نور افهامه من نور ونحن نسا عدكم في كون الآلات اجده  
عن الاموات ولا نقول ان الموتي يسمعون ويدركون بهذه الآلات حتى يتم قوله ولا  
ما جعلهم من الحق وهو ما ذكرنا اننا فاعترف على ان نقول الفرض من هذه الامامة والاحياء  
هو الامتحان والابتلاء فالذي مر على قرة حصل لانه الاستزاد الماتم حتى يحصل  
استشعار الامور حادثة عند موته فعدم الاطلاع لبعض الاموات على بعض الحوادث  
احكامه الازلية اياه لا يقتضي سلب جميع انحاء الشهود والادراك عن الاموات كلهم اسما كما هو  
زعم البعض هذا اختصار يعني انما يحكمه قول الله تعالى وتقدس او كالذي مر على قرة  
وهي حادثة على عروشها قل اني يحيى من بعد موتها فاما الله عام ثم بعثه قال  
لنبت قال لبث يوم او بين يوم قال بل لبث مائة عام فانظر الى طعابك وشرايبك

والمراد

فلا تستشعر  
بغير ذلك

او كذا



میتنه و انظر الى عمارك و الخجلك آية للناس انظر الى العظام كيف نشترها ثم نكسوها بالحما  
 فلما تبين له قال اعلم ان الله على كل شئ قدير يعني يانيدى شخص اكه كدشت بر دوى و  
 افتاده بود بر سقف هاى خود و ترجم كويد آن شخص غريز بود و گفت چگونه زنده كند اين را  
 خدا بعد مردن اين پس مرده كرده او را خدا تعالى صد سال بعد از ان زنده كرده او را  
 گفت چه قدر درنگ كرده گفت درنگ كردم بگو و زياره از روى و زكفت بگو  
 كرده صد سال پس به پيچ بسوى طعام خود و آشاميدنى خود كه متغير نشده و به  
 بسوى دراز كوش خود ميخواهيم كه كروايم تر ايشانه براسى مردمان و به پيچ بسوى خدا  
 چگونه جنبش ميدهم تر بعد از ان مي پوشايم بران كوست را پس چون واضح شد  
 اين حال گفت بيقين ميدانم كه خدا بر هر چيز تواناست بكذا في فتح الرحمن ترجمه  
 و در تفسير حسيني مسطور است كه كند زنده بر ديه خراب غريز بود عليه السلام كه توريه  
 دشت و از اكابر حبار بود بخت نصر بعد از خرابي بيت المقدس او را اسير گرفته ببا  
 آورد و حتى سجان او را از قيد كفار خلاصى از انى فرمود و غريز توجبه به بيت المقدس  
 نمود و موضعي بس ديران ديد و در خندان بخاميوه دار بود و قدرى بخير بچيد و مقدار  
 انكور باز كرد و رسايه ديوارى قرار گرفت و بخيري چند بخورد و انكور را بفسرده  
 پاره بياشاميد و بقيه در خيك ريخت و دراز كوشى دشت در پيش خود بست و  
 كليه بر ديوار كرده دران ديه ديرانى كمر بست چون آن ديه را بنانيت از پيد  
 قال انى يحيى الاله المرام اين آيت شريف لائح ميشود كه مرده را سمع و بصر و  
 نيست چه بر تقدير حصول انبهاى بايست كه از مدت موت او را اطلاعي ميشود  
 و نيز از حقيقت عدم تغير طعام و شراب يعني بخير و شيره انكور كه مى ميردشت و انكور

بر لبیب منصف در پرده بسا که همه ادراکات مخصوصه بدینه و تعلقات خاصه جسدانیه مانند  
 خواب و خور و حرکت و سکون و تغذیه و تنبیه و کمر بستن چشم سر در عالم بربخ منقطع  
 میشوند و شبه نیست در آنکه شمار کردن اوقات طلوع آفتاب و غروب آن و شبانه  
 نمودن عدم تغیر طعام و شراب معاینه کردن استخوان می متفرقه از هفتاد و یک در ادراکات مخصوصه  
 منقطه هستند لهذا رئیس المتکلمین در تفسیر کبیر تصریح نموده که مرده بعد از زنده شدن  
 که چه قدرت میت مانده و ظاهر است که از انقطاع ادراکات مخصوصه مذکوره لازم  
 نمی آید که بچگونه ارواح را با بدن تعلقی باقی نمانده باشد بلکه آنها را تعلقی خاص  
 با بدن باقی میماند و همان تعلقی مناسط ادراک و سمع و شعور است و این تعلقی بسوی  
 آلات مخصوصه که بسبب فساد بدن خراب و برباد شده حجابی ندارد و مؤید او  
 آنچه در شرح سفر السعاده مسطور است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم میفرمود مرا در خواب  
 خیال کنید هر چه شما میگویند نزد من می شنوم چشم من در خواب است و لیکن دل من بیدار  
 اینجا شکالی آورده اند که اگر حال این است پس چرا آنحضرت صلی الله علیه و سلم در لیلۃ  
 العرس خواب رفت و از طلوع فجر آگاه شد تا نماز فجر فوت شد و بعد از بیداری آن را  
 قضا کرد و جوشش آنکه دریافت طلوع و غروب کا چشم است لاجرم چون چشم در خواب  
 باشد طلوع و غروب مدرک نگردد اگر چه دل بیدار است مثلاً شخصی بیدار است و در خواب  
 پرده افتاده طلوع و غروب در دنیا بد پس بیداری دل با عدم ادراک طلوع و غروب  
 در آنکه در زیر که برای این ادراک چشم کشاده باید نه بیداری دل کفایت ندارد و این  
 بطریق غیر نایب می دهر آن را آنچه در رساله شریفه مسطور است که چون اکثری از منکرین  
 نزولت کتب شرعی علی سبیل الاستقصاء ندارند و بر اقوال و فعلای آنحضرت صلی الله علیه و سلم

اشکال  
آورده اند  
جواب

علیه السلام و دیگر اکابر و کمل اهل داعی نیافتند از اینجهت ثمرات حیات را که تعلق روح است  
 به بدن حصر کنند نه آنکه بر وی تریب احتیاج خواب و خور و دیگر ضروریات دنیوییه باشد  
 و ظاهر است که این چنین تعلق روح باین در عالم برزخ متعقد است پس حیات  
 برزخیه را حیوة ندانند و نمی فهمند که تعلقات روح باین انواع متعدده دارد  
 مگر آنکه آنها تعلقاتی است که موجب احتیاج بسوی امور مرقومه نمی گردد بلکه بر آنها  
 سماع کلام حیات و کلام دیگر اموات ترتیب می تواند شد پس ایشان به سبب قلم فهم  
 و عدم اطلاع بر خصوص شارع اموات را بمنزله جماد انکارند و غایب را که حیات  
 برزخیه است برشایده که حیات دنیوییه است و ارواح را اجسام قیاس کرده اند  
 حیوة برزخیه علی الاطلاق راه انکار و رزق قال ابن قیم ان للارواح بالادب ان  
 یصح ان یعرض علیها مقعد هامن الخیفة والنار وان لها شارة اخر فیکون فی الرکبة  
 الاعلی و هی متصله بالادب ان یحیث اذ لم یسلم علی صاحبه یرد علیه السلام و روحه فی  
 مکانها هناك و انما یتاتی لعلطه من قیاس الغائب علی الشا فیهعتقد ان الروح بها  
 جنس بعید من الاجسام التي اذا شغلت مکانا لم یکن ان یمکن فی غیره و انما  
 غلط محض و لا منافاة بین کون الروح فی علیین او فی تحتی او فی السماء و ان لها بایده  
 تعلقات یترک و یسمع و یبصر و یقر و الارواح من سرعه الحکرة و الانتقال کما فی  
 عروجها من القبر الی السماء فی اونی زمان و یشهد علی ذلک روح النائم تصعد فی  
 اربع الطباق و تتجرد بعدین یکدر العرش ثم تراد الی جسده فی سیر زمان انتهی بملخص  
 باجماع حیات برزخیه حیاتی است که حکام حیات دنیا و دیر بران مرتب می تواند شد  
 مگر سه ضروریه و در کتاب عبادات که بر این تواب اخروی قریب گردد که آنها را

شرح  
 بالادب ان  
 انضام

من  
الذين  
يؤمنون  
بالآخرة  
والذين  
يؤمنون  
بالآخرة

اولا  
ثانيا

لازم حيات وينويه اندورين حيات فقدود آياتي ثبات حيات كه غداك وفتح  
سماح وشعوريت همه آنها و حيات بر ريشه موجودهم كلامه بقوانه و منها قوله تعالى و  
نفتح في الصور فاذا هم من الاجداث الآية قال بعض الفلاسفين قد ثبت من هذا  
ان الموتى راقدون في القبور فاعلمون عن الدنيا قال البيضاوي فيه تشريح ورفعه  
وشعار بانهم لا خلاط عقولهم فليكون انهم كانوا انما انتهى الى مع انهم كانوا انما هم  
لا خلاط عقولهم فليكون انهم كانوا انما هم كلامه بالعامه نحن تلقى عليك اول الان  
من الموتى في القبر الثاني نفي البعث وبن ثمانين اربعون سنة وثانيا انه قال ابي بن  
كعب ابن عباس وقاوه انما يقولون في الان الله تعالى رفع عنهم العذاب بين  
التفتحين فيردون فاذا البشوا بعد الفتح وعاينوا القيمة وعادوا بابل وقال اهل المعاني ان  
الكفار اذا عاينوا جهنم وانواع عذابها صار عذاب القبر في جنبها كالنوم قالوا يا ولينا  
بعثنا من مرقدها كذا في عالم التنزيل وعن مجاهد الكفار رجعة يجدون فيها طعم انهم فاذا  
بما في القبور قالوا من بعثنا كذا في المدارك اذا ريت هذا فقلو عليك ان تغير الكفار عن  
الموت البرزخي الذي هو عبارة عن كونهم في الكين العذاب القبري بالنوم حين بعثنا  
نكال جهنم وعذابها لكون عذاب القبر كالنوم في جنب الكمال ولا خلاط العقول او كذا  
راقيين في القبر على تقدير رفع العذاب عنهم بين التفتحين لا يستدعي سلب الادراكات  
وشعير عن الامور الدينيوية راسا فان المحيوة البرزخية والنوم الكذا في وعقله خصا  
في مخالفة المحيوة الدينيوية والنوم الكذا في مع الاشتراك في بعض الاحكام كما لا يخفى  
فتبينوا ولكن من الراقيين يعني واذ انجلى قول ادراكا وفتح في الصور فاذا هم  
من الاجداث الى ربهم ينسلون قالوا يا ولينا من بعثنا من مرقدها كذا وعادوا

من  
الذين  
يؤمنون  
بالآخرة

و صدق المسلمون یعنی و بعد از چهل سال بدید و در صورت دیگر باره پس نگاه ایشان از کوه  
 بیرون برآمده بسوی پروردگار خود میشتابند که بیداری وای بر ما که بخت را  
 از خوابگاه ما این است آنچه وعده کرده بود خدا از بعثت و نشر است گفتند پس  
 در باب بعثت و خبر آنچه گفتند اما شما باور نکردید بگذاری التفسیر یعنی بعضی متعاقب  
 فلاسف زعم کرده اند که از آیه کریمه ظاهر میشود که مردگان در عالم برزخ از راه  
 و پنا خبری ندارند بلکه غافل و اهل اند و نهند و خود را در خواب می انگارند و حال  
 آنکه موت چشیده اند و از بدن انقطاع کلی دست داده جواب این شبهه باطله نیز ظاهر است  
 چه کفار موت برزخی را که عبارت از ادراک عذاب و نکال است بجهت پریشانی و غفلت  
 عقل هنگام مشاهده عذاب و فرج بقیع خواب کردند یا حقیقه او شان را میماند نفی  
 اولی و نفی ثانیه بسبب دور شدن عذاب از آنها تا چهل سال که مدت فاصله میان  
 هر دو نفی است کیفیت خواب حاصل خواهد شد پس هنگام بعثت بعد از نفی دوم و معاینه کردن  
 قیامت بر زبان حسرت بیان جاری خواهند کرد که وای بر ما که بخت را از خوابگاه  
 ما غافلیم است که از بقیع موت برزخی خواب و یا از حصول خواب ایشان را در میان نفی  
 لازم نمی آید که موتی را بچگونه ادراکی و شعوری با موردین و هیچ وقت باقی نماند  
 چرا که حیات و خواب عالم برزخ مغایر است با حیات و خواب دنیا که تمایز و تفکیک  
 و انفعال و تأمید میدهند آن را آنچه از بعضی محدثان منقول است و در متن تفصیلش نیامده

و حضرت مولانا سید حسن علی هاشمی قدس سره در بعضی رسائل تصریح فرموده اند که

باجمله صحیح و ثابت عند تحقیق نزد جامع بحسب روایات و در آیات احادیث و اقوال

صحابه و تابعین و سلف صالحین اعاده روح مجید و بقاء تعلل آن بدن بجهت تنفیم  
 تعذیر

تغذیه پذیر و تعلق شعور و ادراک هیچیک مناسب اوست باقی ماندن و دیده گن این تعلیق  
تعلق دنیوی است و کما سی بطریق خرق عادت مانند تعلق دنیوی موجود کرد و خلاصه  
مرام الهی حیوة عالم قبر بطریقی علیحد است که منافی موت کذا فی نیست چنانچه حیوة  
ناظم غیر حیوة نیست قط است تحقیق درین باب است که قدر مشترک حیوة در میان  
ناظم و مستقیط برابر است و در بعضی آثار و خصوصیات قیاسی یافته می شود  
بهنجین قدر مشترک در میان حی و میت برابر است گن اقتناز در بعضی آثار و خصوصیات  
است مانند تغذیه و تمیبه و تولید و سماع اموات کلام احیاء را در بسیاری از احادیث  
به ثبوت رسیده و تفضیلش در مابین باید جرت تا آنکه متواتر بالمعنی شده و کلام موت  
باید گیر و تعارف تر از او نیز ثابت شده استی مکنجسته منها قوله تعالی ومن جنل ممن یروی  
الآیة قال البیضاوی لاهم اما جمادات و اما عباد مسخر و من شغلون باحوالهم فیه  
تخصیص کونهم غافلین عن الامور الدنیویة هذا من تمویحات بعض اهل الفوائده و من  
علیک اولاً انه تعالی بین فیما سبق ان القول بعبادة الاجسام باطل من حیث انها  
لا قدرة لها البتة علی خلق و الایجاد و الاعداد و النفع و الضرر فادفع بدلیل اخر  
علی بطلان ذلک المذهب و حاصله ان الاجسام جمادات محضه فلا تسمع و عا  
الداعین و لا تعلم حاجات المحتاجین و باجمک فالدلیل الاول شارة الی نفی القدرة  
و الدلیل الثانی الی نفی العلم و لا دأبت نفی القدرة و العلم فطل عبادتها بعبادة تعقل  
کنوا فی التفسیر لکثیر المله و الدین الرازی و ثانیاً ان فی قوله تعالی و من اضل کفاران  
یکون احد اضل من لشیکنین حیث ترکوا عبادة الیسع لمحبب القاد و یجیر الی عبادة من  
یتجسس لهم لیسع و عا نهم فضلا عن ان علم سلا تریم و یراعی مصالحهم کذا فی نوار

تغذیه پذیر  
تعلق دنیوی

الآیة  
تعلیق

تغذیه

تغذیه

م  
الحاج

النزيل فيقال انه لما جعل قوله تعالى الى يوم القيمة هذا بعد المداومة لانه قد قيل انه تعالى يحيي  
الاصنام ليوم القيمة ويقع منها بوين من بعد المداومة فتعادي هؤلاء العابدون في طهر البراءة  
النامية منهم بذا فيسب الاكثرين وقال بعضهم المداومة الملائكة عيسى فانهم في يوم القيمة  
مطهرون وداومة هؤلاء العابدون ورجع المداومين قوله فتعاديهم عن دعايتهم غافلون انهم  
مشغولون بعبادة الله تعالى وانما وصيت بذا فاصنع ان في القدرة التامة والعلم الشامل و  
الاجابة التامة التي هي من خصائص المعبود الحق تعالى شانه عن المعبودات الباطلة اذ انما كان  
ملائكة او اجناس لا يستدعي نفى السماع عن الموتى الذي نحن بصدد اثباته اما خطر في فكيف  
ان الموتى يطلعون على اعمال الاحياء واقوالهم باطلاع الملائكة او باعظام اموات اخر  
هو باطلاعهم سبحانه وتعالى بلا واسطة بذا في كتاب الذي يلحق شرح الصدور في  
الانبياء والملائكة مشغولين باحوالهم غير المتفكرين في المشركين الذين هم اعداءهم لا يسمعون  
عدم اطلاقهم على احوال الزايرين ولا يقتضي لغلظة عن الامور الدينية راسا وكذا  
سائر الموتى في المرات شرح لشكوة الانبياء في قبورهم احياء والعرض والسماع بعد الموت  
ليس مخصوصا بالانبياء بل سائر الموتى يسمعون الكلام ويعرض عليهم اعمال اقاربهم  
بعض الايام نعم الانبياء يكون جوارهم على الدرجة الاكمل وقال ابن حجر ان للانبياء حيوة  
بها يتعدون ويصلون في قبورهم مع استغفارهم عن الطعام والشراب كالملائكة  
وهذا امر لا مزية فيه وقد صنف اليه في ذلك قال جلوسهم في اوقات مختلفة واما ان  
متعددة جائز عقلنا في المواقف الدينية انه صلى الله عليه وآله وسلم حي في قبره وكذلك الانبياء  
فيل لا رعدة على ارجائه قيل فيل فيل باوان واقامة وقال صلى الله عليه وسلم من صلى  
عند قبري سمعته ومن صلى عابيا لم يضره وقال صلى الله عليه وسلم على بعد ما علم في حيا

سائر الموتى  
الانبياء  
والكلام

تجربیه

یعنی و از آنجمله است قول او تعالی و من مثل من یعو من و من الله من لا یستجیب له الی یوم  
 القیمه و هم من دعا بهم غافلون ای و گیت مگر اه تر از ان کسی که بخواند و پست بد بخیر خدا  
 تا آنکه اجابت کند تا روز قیامت یعنی اگر مشرک معبود یا پل خود را در مدت عمر دنیا  
 بخواند اشتهار استجاب از وظاهر نشود و بتان از خواندن بت پرستان بخیر اند و چون  
 فیضند دعا ایشان پس چگونه اجابت کند بدیخت کسی که از عبادت خدا و بند  
 اجابت کند و دست باز دارد و روی توجیه بجا و مبنای دانشخوا آورد و بگفتنی  
 احیایی و در تفسیر بضایای مرقوم است که معبودات باطله یا عنصام اند که حقیقه جماعت  
 هستند یا بندگان خاص اند که در عالم برزخ با حوال بشارت مال خود شادان و  
 بسوی عبده بلکه اتفاقی ندارند و جواب آوازهای ایشان نمی دهند بعضی فلسفه  
 مزاجان زعم کرده اند که از اینجا است که کار می شود که موتی را در عالم برزخ شعور  
 و سمعی با مورد نیوی حاصل نیست جواب این تمویه باطل و تشکیک لا طائل نیز از طهر است  
 زیرا که هرگاه مطلع شدن موتی بر اعمال احوال ایشان و شنیدن کلام و سلام  
 زائران از دلائل عقلیه و نقلیه که توضیح سابقا مذکور شد لایح کریده پس از  
 مشغول بودن بمو بحال خیر مال و التفات نمودن شان بجال مشیرین ضالین  
 لازم نمی آید که آو شان را صفت ادراک و شعور و سمع حاصل نباشند و از همین جا  
 که طاعلی قاری در مرقات شرح مشکوٰۃ تصریح فرموده که همه مرد ها سلام و کلام  
 می شنوند و حال اقرار بر ایشان پیش میشوند و مؤید است آنچه در بعضی رسائل  
 مسطور است احدی که در دنیا بوقوع می آیند پس اموات هم ادراک و حساس آنها  
 توانند که در گاهی باطلاع ملائکه و گاهی باطلاع اموات دیگر که بعد از ایشان

فهم می رود و سلام  
 و کلام زائران  
 می شنوند



لاحق کردند و گاهی باطلاع او تعالی و سبحانه بلاد بسطه دیگری در کتاب دینی در شرح  
المیت یونیه فی قبره یلویذیه فی حیوته مذکور است المیت یبلغ من فعال الاحیاء و افعالهم  
بلطفه یحدها الله من ملک او علامه او دلیل او ماشاء الله و هو القادر علی ما یشاء  
و فی الطريقة الوسطی مقصود اثبات علم و ادراک است برای اموات خواه کسی بر قبور ایشان  
بیان کند خواه ملائکه و فرودهای دیگر خبر رسانند بهر طرز اموات را اطلاع از احوال  
انجا و علم و شعور حاصل است و اما الاحادیث الدالة علی عدم سماع الموتی عند النبی  
فمنها ما روی شیخان عن ابی قتادة رضی الله عنه انه کان یحدث ان رسول الله صلی  
الله علیه و آله وسلم قر علیه بخارة فقال ستریح او ستریح منه فتالوا یا رسول  
الله ما المستریح و المستریح قال البعد المؤمن یستریح من  
نصب الدنیا و اذا ما الی رحمة الله و البعد الفاجر یستریح من العباد و البلاد و الشجر و النور  
قد توهم بعض المتعصبین انه کثیر اما یحدث فی الدنیا من الامور التي یتالم المؤمن بها  
فلو ذکرها المؤمن المیت لتالم بها و لم یتم ستریحها و قد ثبت من احديث استراحة  
البعد المؤمن المیت من نصب الدنیا و اذا ما الی رحمة الله تعالی انتهى سخن نقلی علی  
اولا ان المستریح هو الذی یطلب الراحة من نصب الغیر و بقیه المستریح هو الذی  
یطلب الراحة من نصبه و جبهه تحدیث مبین و مفتی فذلک و شتم علیة ثانیان  
قوله صلی الله علیه و آله سلم البلاد و الشجر و الدواب یدل علی سرایة آثار شوق الفاتق الی غیر  
من مجامد و غیره و کذا فی شرح المصابیح اذا فطننت برافا علم انه قد ریت سابقا من  
الاحادیث الصحیحة ان المیت اذا اوصی بان سکی علیه ریح بعد موتیه یکون معتبرا  
بذلک علیه کما یروى فی مجموع و ان الاموات یفرحون بالاعمال الحسنه من الاحیاء

در حدیث

المستریح

اولا

ثانی

ویزداد و جوهر هم بیاضا و شرفا و تیازون با الله المسمیة وان المیت تیاذی با کمال  
 علی القبر و الوطی و وضع الراس علیه و یکسر غطی فلو کان المراد فیما نحن فیہ استمرار  
 المیت من تعب الدنیا و اذا ما مطلقا لیلزم التعارض بین الاحادیث فلا بد لدفع  
 التعارض و تحصیل التعلیق ان یقضی بان المیت المؤمن کیون مستراحا من الادی البکی  
 یحصل له فی الدنیا بخصوص سجدا کالایلام و الضرب و سبب بالیقین ان استمرار  
 المرحمت سکرته بالقوت شامته نحوها و اما النصب الروحانی الحاصل بشاره که کمال  
 او بشکر کتبش ابراهم البدن فلا شک فی تحقیقه مستخرج من الاحیاء فی عالم البرزخ و  
 فادر که بعضی از جمله حدیثهایی که منکران سماع موتی بآنها متکبر گیرند حدیثی است که بخاری  
 و مسلم از ابو قتاده رضی الله عنه روایت کرده که گذرانیده شد بر پیغمبر خدا صلی الله  
 علیه و سلم جنازه پس فرمود حضرت این میت یا راحت یا بنده است یا راحت یا بنده  
 از وی پس گفتند صحابه چه معنی است برچ و استخراج من پس فرمود حضرت صلی الله  
 علیه و آله و سلم کعبه مومن صالح راحت می یابد بر که از تعب و رنج دنیا و آزار دنیا  
 و اهل آن و میرسد بسوی رحمت خدا و بنده فاسق راحت می یابد از وی بنده کان  
 و شهر ما و درختان و بر زمین روزندگان و خلاص می شوند از تشنه و وی و ستر  
 عباد و خود ظاهر است که بایشان از وی آزار میرسد اما استراحت بلا و شجارد  
 و اب جهت نیست که بوجود مجبور و ظلم حاصل میگرد و فساد در عالم و خلل  
 بر ارکان و افراسی آن و حق سبحانه و تعالی مفضول می دارد و فاجر را پس این  
 کشید بوجود وی زمین و هر که و هر چه بر زمین است بکذا فی الرتبة و خلاصه شک  
 منکرین نیست که هرگاه از حدیث مذکور در جهت یا شستن میت مومن در عالم برزخ

در حدیث

از رنج و دنیا مشیت شده پس اگر او را در آن عالم شعور و ادراک امور دنیوی حاصل شود  
 لازم آید که از ادراک امور دنیوی مؤلفه مؤلفیت مومن ایذا و اندوه دست دهد  
 همه استرحت بجرحت مبدل شود و این خلاف منطوق حدیث مذکور است پوشیده  
 نماند که جواب این رجم خفیه و توهم ضعیف اظهار الشمس است زیرا که چون از احادیث  
 صحیح که سابق بقلم حواله کردیم خوش شدن موفقی بحجت اعمال حسنه احوال و اندوهناکی  
 گردیدن ایشان بسبب سیئات زندگان و تعذیب اموال بنوعه احوال در صورت  
 ایضاً این کردی پس مراد از رحمت یافتن بنده مومن از رنج و آزار دنیا که حدیث  
 مرقوم بران دلالت و صحه دارد نیست که در عالم برنج از آزار دنیا که بالات  
 جدانیه و قلمی بدین درجیات دنیوی حاصل میشود راحتی نصیب گشته و اما نام  
 و اندازی روح و جانشان که جسم مثالی یا بعضی افراشی بدن بحجت ادراک و سمع امور  
 دنیوی مؤلفه مؤلفیت پس شبه نیست در حصول آن همه موفقی را در عالم برنج و این  
 تقریر دلیلی بر تعارض و تخالف از احادیث مرقع گردید فاو رک و الضف و انشا  
 ماروسی الرندی و لناسی و ابن ماجه عن ابی هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم اکثر و ذکر ما دم اللذات الموت قد ظن بعض الناس ان الميت  
 لو ادرك من الامور الدنیویة ما یلا نلکم لتلذذ به و سرح و قد ثبت من هذا الحديث  
 ان النبی صلی الله علیه و سلم سمی الموت ما دم اللذات سخن بقول باحق و انتم نور السعاده  
 لو کره المتکرون فاعلموا الا ان رسول الله صلی الله علیه و سلم دخل المسجد فمرکباً  
 یضحکون فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم لو اکثرتم ذکر ما دم اللذات لتشتکوا عما  
 و ثانیاً ان الامر فی قوله صلی الله علیه و سلم اکثر و اللذات الاستیجاب قال فی الامور

حجرات

الامر بالمعروف والنهي عن المنکر

اولاً

ثانیاً

صحیح عن عائشة رضی اللہ عنہا انہا قالت یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بل یحشر مع الشہداء احد قال نعم  
 ۱. یذکر الموت کل یوم عشرين مرة یکذا فی شرح المصاحج اذا وعیت ہذا فتلکو علیک ملک  
 قدر ویت من الاحادیث السابقة ان لمیت ینتفع بوصول الثواب من الاحیاء و یفیر  
 بہ و یضای تبشیرا بعمالہم منہ و ینکذ بہا فلا بد لدفع التعارض ان یقال ان المراد  
 من اللذات المہندة بالموت ہو اللذات الدنیویة الحاکمہ بالآلات الجسدیة کاکل الاطعمة  
 اللذیذہ و سماع الاصوات محنتہ و رویۃ الاشکال العجیبۃ و الصور الغریبۃ و یشرب  
 الفاخرة و شم الروائح الطیبۃ و نحو ہذا و اما اللذات الروحانیة فاحادیث اکتساب  
 الثمائیۃ اللطیفۃ او بشیر کہ بعض اضرار البدن لیسع الامور الدنیویۃ المفترجۃ فلا شک  
 فی حصولہا للاموات فی عالم البرزخ و لا ینکر ہا الا اصم و الا بکم کما ہو الظاہر علی الام  
 یعنی و ان یجملہ است حدیثی کہ بروایت ترمذی و ابی ایمن باجہ از ابو ہریرہ رضی اللہ عنہ  
 ثابت شدہ کہ فرمود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم کہ بسیار یاد کنید و یران کنند  
 و قطع کنند لذتہا را کہ موت است مفہوم از کلام طیبی نیست کہ ما دم از ہر دم است  
 ببدال مہملہ معنی و یران کردن و انداختن شکستن بنا خانہ چاکم مشہور است بر زبان  
 مردم و لیکن در ہجاء مذکور است کہ ما دم بذال معجمہ است معنی قاطع چاکم جوہری کہتہ  
 و تحقیق تصحیح کردہ است سبیلی کہ روایت بذال معجمہ است ہکذا فی الترتیبہ باید دہست کہ  
 منکر ان سمع اموات زعم کردہ اند کہ حدیث مذکور اول است بر انکہ موت قاطع لذت  
 است پس اگر میت راسع و اور اک امور دنیویہ مفترجہ لذتہ دست و ہر لازم آید  
 کہ اور ان شاطی و لذتی عطا شود و این خلاف منطوق حدیث است مخفی ہما و کہ  
 ہر گاہ از احادیث صحیحہ سابقہ ہویا شدہ کہ انبات را انتفاع و لذت و لذت

ابو ہریرہ

مخفی ہما

بوصول عبادات بدینه بالکمال و اعمال حسنه ایشان چنانچه میشود پس مراد از قطع لذت اند  
 بجهت موت است که لذتهای که در دنیا به سبب آلات حسنه و قوی بدینه مانند  
 خوردن طعمه لذیذ و پوشیدن لباسهای فاخره و دیدن صور حسنه حاصل بود در عالم  
 برزخ منقطع گردیدند و اما لذات دنیوی و حایه مشارکت حجام لطیفه مثالیه باشد که بعضی  
 اغرای بدن بجهت سمع و شعور امور دنیویه مفرح پس شکی نیست در ثبوت آن مرآت  
 را انداخته و منها ما روی الترمذی عن ابی هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله  
 صلی الله علیه وسلم ثم یقال له ثم یقول ارجع الی اهل فاجرهم فقیولان ثم کفونه العرش  
 الا یؤلفه الا اجب الله الیه حتی یبعثه الله من مصبحة فک توهم بعض المنکرین ان کون  
 المیت ناسما فی القبر اول دلیل علی عدم طلاءه عن الامور الدنیویة فانی له السمع الا  
 نحن نلقی علیک اولاً ان العروس نفث یطلق علی الرجل والمرأة واما فی اعزها  
 وجمع الرجال عرس یمتین وجمع النساء عرس واما من العروس فی الرجل واما بان  
 قوله صلی الله علیه وسلم حتی یبعثه الله متعلق بمجدوف والتعذیر فلا یرال فیها مرد وحتی  
 الله واما ان خلف فی ان المیت بعد الاحیاء واما ان فی القبر یوم حیوة ام ترزغ  
 روحه ثانیاً قبل ترزغ روحه ولایوم حیوة وقیل لا ترزغ والاخبار تدل علیه فان الغنی  
 صلی الله علیه وسلم اذا دخل المقابر قال سلام علیکم وعلیکم وعلیکم وعلیکم وعلیکم وعلیکم  
 صلی الله علیه وسلم ثم کفونه العروس صریح فی ان النائم حی وقوله صلی الله علیه وسلم  
 وسلم یعاد روحه فی جسده وقوله صلی الله علیه وسلم ثم یعاد فی روحه صریح  
 الاحیاء ولم یشیت الاماتة فالاحیاء حیوة ولان المؤمن فی القبر مروح واکفاه من بعد  
 روحه وینیب بکاره فان قیل ما تقول فی قوله صلی الله علیه وسلم انما ینبى المؤمن

الاحیاء

الاحیاء

الاحیاء

الاحیاء

روح طائر في الجنة يستحي بعيشته الله الى جسده يوم يعثبه واولهنا أي قلنا يبارك الله الاخيار  
المذكورة ويضعفه الدلالة العقلية مع ان الجمع ممكن ولا منافاة فيها قال المفسر  
قول الله تعالى السيرة النفس حين موتها والتي لم تمت في منامها ان كل ان  
رويض فاذ انا مت فارقت احد هما وبقيت احد هما في البدن التي في قوله صلى الله عليه  
سلم ثم كونه العروس روح الحيوة والتي هي طائر في الجنة الروح الاخرى فان قيل قاي  
في القبر اذ اكلنا الروح غير مانع من البلى فان عضو الحي فيدسلي ولو اجمع ايماننا على  
لثقت لعضو كذا في شرح المصباح اذ سمعت هذا فاذا ذكر ان اعضاء المشغل بالعروس  
لان الانسان انما يكون في اهل بيته الاخرى او اعرج الى في الاستراحة في المشغل  
كاد العروس ان يكون امير اذ قال الطبيب هذا عبارة عن غرة تغذية ياتيه عذاة يلد في  
من هو جت وخطف فوقه على الرنق وخطف كذا في المراقبة والحاصل انه ليس المراد  
هو النوم الحقيقي كونه مخصوصا بحيوة الدنيوية بل المراد هو الاستراحة والغرة ف  
ان للميت المومن شراة وغرة كاستراحة العروس وغرة ثم ان فخلج في صدر  
انه قد ورد ان النوم اخو الموت وكما ان النائم في حالة النوم يكون مشاعرا  
السمع والروية والادراك فكذا كسب يجوز ان يكون الميت سميعا وروية وادراكا  
بان لما لم يمت النوم والموت ليست الا من جهة ان روح اليعقظة تفرق عن  
في حالتها النوم والموت كليهما وان التنازل والتلذذ وادراك الامور البهيمية كما يحصل  
لنا في حالة النوم كذلك للميت في حالة الموت ليست لمشابهة من جميع النوا  
انا حذر في قلبك ان الاحكام الدنيوية باقية في حق النائم ومنقطعة عن الميت تحجب  
لا يلبس بالنوم ويلى بالموت فقياس احد هما على الآخر من جميع الاشياء مما لا يلبس

الی السداد والعدا علم بضم الهمزة یعنی واز آنجمله است حدیثی که روایت ترمذی از ابوهریره  
 رضی الله عنه ثابت شده که فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم پست گرفته می شود میت را  
 خواب تهرت کن پس میگوید میت باز برگردم و بروم بسوی اهل خانه خود پس خبر دهم  
 ایشان را ازین حال خوش خود چنانچه غریبی در شهر را حتی یابد و ذوقی بسند گوید  
 کاشکی بزوم و کان خود را بدینم و حال خوش خود را بایشان بنمایم پیش میکشند  
 منکر و کبیر میت را خواب کن همچو خواب کردن شخصی که نوک خداست که بیدارید  
 او را اگر محبوب ترین لحظه وی نزد وی چه بیدار کردن از کس خوش نمی آید و  
 موجب وحشت نمیکرد و نمی تواند که به کس بیدار گردد مگر محبوب بیاید و بیدار  
 گرداند اما آنکه می آید از او را خدا تعالی ازین خوابگاه وی بگذانی ترجمه اش کوه الشیخ  
 بدانکه منکران سماع میت علم کرده اند که از حدیث مذکور صاف لایح میشود که اموات  
 در عالم برنج خوابی و غفلتی از امور دنیوی حاصل است در پرده مباد که مراد از خواب  
 که در این حدیث مذکور شده سبایش و آرام و غرت است نه خوابی که از خصا  
 زتدکی دنیا بود فقدان الحق الدنیوی فی عالم البرنج فلیک یصدق تعریف النوم  
 و الا یلزم دوام ثبوت النبیة و المشاعر و هذا الکما تری و بعضی جواب داده اند باینطور  
 که چون در این زمان و در روح میباشند یکی آنکه مضغ طعام و حرکت بنف و تنفس بود  
 و بسته است دوم آنکه شعور و ادراک و هوش و یا و تعلقی را بد پس ضابطه قیل  
 ان حضرت صلی الله علیه و سلم نم گفته اند العروس روح اول است نه دوم <sup>حفظ</sup>  
 و اما البیروانیات لفقیه فیهما فی الهدایة فی باب الیمین بالضرب و القتل و غیره و  
 من قال ان ضربتک فعدی ضربات فضر به فهو علی حیوة لان الضرب اسم لفعل مع

و اما الایات  
 بالفتوی

میض

يقتل بالبدن والایلام لا یحقق فی المیت <sup>و</sup> من یغیب فی القبر یوضع فیہ حیث فی قولنا  
 العامة وكذلك الكسوة لانه يراو به لتمتدك عند الاطلاق ومنه كما ستعرف الكفاية  
 وهو من الميت لا يتحقق الا ان ينوي بستره ويقل بالفارسية ينصرف الى اللبس  
 الكلام والدخول لان المقصود من الكلام الافهام والموت ينفيه والامراد من  
 الدخول عليه يارته وبعد الموت يزار قبره لا هو انتهى وفي الكفاية شرح الهداية  
 وكذلك الكلام بان حلف لا يكلم فلانا لان المقصود من الكلام الافهام وهذا لا  
 وذو التحقيق بعد الموت ومنها ما في البحر الرائق في كتاب الايمان الاصل  
 ان ما شارك الميت فيه حي يقع المين فيه حالة الحيوة والموت وما يخص بالحيوة  
 يقتديها وضررتك وحلتك عليك يقتدي الحيوة بخلاف غسل ويحل دس  
 انتهى ومنها ما في فتح القدير ان الميت لا يسمع عندهم على ما صرح به في كتاب الايمان  
 لو حلف لا يكلم فلانا فلكم ثبنا لا يثبت لانه ينفق على ما حيث يفهم والميت ليس كذلك لعدم  
 السماع انتهى فخص تمام انك منكر ان سمع اموات بعض مسائل فخصت بك  
 بازار جلد وعناد كرم مكنة تفصيلك انك مثلاً ان شخصي بكسي بكويده انك فخرهم ترايا  
 بنده من آزاد است وان شخصي ان كس را بعد مردن بنديس ودر صورت  
 ان شخصي حالت خواب شد يعني بندي او از خواب بدگشت چه ايلام وايد انك بخت  
 متحقق ميشود ودر ميت موجوديت تخمين است اگر بكويده انك كلام كنم از تو ما داخل  
 بر تو پس بندي من آزاد است پس كلام كردار ويا داخل شد بروي بعد مردن  
 پس درين حالت نیز حانت خواب شد زير انك مقصود از كلام افهام است وافهام  
 باسماع متحقق مي شود ودر ميت سماع موجوديت و مراد از داخل شدن ملاقات

فخصت بك



۱۵۶  
 کردن اوست و ملاقات از خصائص نده است آری زیارت قبریت البته میکنند  
 زیارت میت و شب نیست و اینکه عبارت فیه دلالت وضع دارد بر عدم سماع  
 اولها ثم تجاب عن هذه التمسكات من وجهين اولهما نقض تهمة تقدمة وهي ان الايمان مبنيا  
 على العرف دون الشرع في الاشباه والظواهر فاذا تعارض اى العرف مع الشرع  
 قدم عرف الاستعمال خصوصاً في الايمان فاذ حلف لا يلبس على الفرش او على  
 البساط ولا يستغنى بالسراج لم يحث بجلوسه على الارض ولا بالاستنواء بالسراج  
 وان سماه الله تعالى فراشاً وبساطاً وسمى السراج سراجاً وحلف لا ياكل لحماً لم يحث  
 باكل السمك وان سماه الله تعالى كحاً في القرآن انتهى اذ اتممت هذا فادرك المراد من  
 الايلاءم والافهام والدخول هو الذي يخص بالجد في الحيوة الدنيوية لا البرزخية  
 بالزمن من مسائل الفقهية نفى سماع العرف في الذي عليه بناء الايمان لان نفى سماع العرف  
 الذي نحن بصده كما سلف غير مبرر بتحقيقه وتفضيله وثانيهما انما يستدعي تهمة  
 وهي ان مسائل الايمان من الاحكام الفقهية التي هي من الاحكام الدنيوية لا البرزخية و  
 اقرية والالزم فرضية الصلوة والصوم والزكاة في البرزخ والآخرة وبطلان الباطل  
 يتلزم بطلان المقدم اذا دريت هذا فاستمع ان الاحكام الدنيوية كلها ايماناً كانت  
 او غير متعلق بالذات بالابدان وبالعرض بالارواح واما الاحكام البرزخية فبالعكس  
 والاحكام الاخرية فتتعلق بالارواح والالهم ان كلها بالذات في شرح الفقه الاكبر  
 واحتمل ان احكام الدنيا على الابدان والارواح تبع لها واحكام البرزخ على الارواح  
 والابدان تبع لها واحكام آخرته والنشر على الارواح والاجسام جميعاً انتهى وحكم  
 الكلام ان مراد الفقهاء نفى سماع مخصوص بالقوة بجدانية لان نفى سماع الارواح من

الذی یعدی  
عنه علی الاطلاق  
خلاصه  
در بیان

فقد ان ماورد به بعض تبعه آثار الفلاسفة بقوله وعجبا من الذی یدعی تقلید فیض الامام  
ابی خفیه روح ویعتقد تقلیده واجباتهم یرفضه فی هذه المسئلة اتباعا لهواه انتهى عجیب جدا  
ناش عن اتباع هوئی النفس قطعا فتبصر بعین الانصاف ولا تترك ان الی منهج الاعتدال  
خلاصة مرام انکه جواب از مسکات فقیهیه بهر دو وجه است نخستین انکه بنامی مسئلة  
که بسو کند تعلق دارند بر عرف است پس اگر کسی ننو کند خور و که بر فروش پاهای  
لبساط نخواهد نشست از صراع روشنی نخواهد گرفت و آن کس بزرگین نشست و از  
آفتاب روشنی بگرفت پس در تصورات او حانت نخواهد شد زیرا که حق سبحانه  
و تعالی اگر چه زمین را بفراش و لبساط و آفتاب را بچراغ تغییر فرموده و لکن در  
زمین انفرشی و بساط نمی نامند و آفتاب را چراغ گویند هر گاه این تقریر در ذهن نشین  
کرد پس در مسائل مذکوره مراد از ایلام و افهام و دخول است که مخصوص  
بدن در حالت حیات و بنیای نفس سماع متعارف که بقوه سامعه وقت زندگی دنیا  
حاصل بود لازم آمد نه نفی سماع روح که اثبات آن مطلب است دوم انکه مسائل  
سو کند از احکام فقیهیه و تنوییه هستند نه از احکام برزخیه و اخروییه و ظاهرا سبب که  
همه احکام و تنوییه بالذات به ابدان متعلق می شوند و بالتبع به ارواح و احکام برزخیه  
با عکس احکام اخروییه بهر دو بالذات پس مراد فقها و مسائل مذکوره نه نفی سماعی  
است که مخصوص بقوت جسمانی است نه نفی سماع ارواح فاحفظ و چند احادیث  
که از انها مع و اوراک املات لا یخرج شیعه از کتاب شیخ الصدوق و غیره مانند  
اینکه و بنیای قلوب منقول میشود بکشتن سماع و اثبات باید شنید و از اتباع  
شیخ صدوق باید که در فی شرح الصدوق اخرج ایضا عن ابی هریرة عن ابي عبد الله قال قال ابو

جبر

١٥٦  
 كرون اوست و ملاقات از خصائص نده است آری زیارت قبر میت البتة ممكنه  
 زیارت میت و تشبه نیست در اینکه عبارات فقهیه دلالت وضعه دارند بر عدم سماع  
 اولها ثم تجواب عن هذه المسکات من وجهين اولهما يقتضى تهیید مقدمه و هی ان الايمان بنسأنا  
 على العرف دون الشرع في الاشباه والنظائر فاذا تعارض اى العرف مع شرع  
 - قدم عرف الاستعمال خصوصاً في الايمان و انحلت لا يکلیس على الفرش او على  
 البساط و لا يتخفى بالسراج لم یحیث یجلوسه على الارض و لا بالاستنصار بالسفس  
 وان سماها الله تعالى فراشاً و بياطاً و سمي سراجاً و لو حلف لا ياكل للحما لم یحیث  
 باكل السمک وان سماها الله تعالى کحاً في القرآن انتهى اذا تهیید هذا فادران المراد من  
 الايلام و الافهام و الدخول هو الذي یختص بالعبادة في محبة الدينوتية لا البرزخية  
 بالزوم من مسائل الفقهية نفی سماع العرف في الذي عليه بناء الايمان لان نفی سماع اعقبي  
 الذي نحن بصدده كما سلف غیر مرة تحقیقه و تفصیله و ثانیها ایضا تدعی تهیید مقدمه  
 و هی ان مسائل الايمان من الاحکام الفقهية التي هی من الاحکام الدينوتية لا البرزخية و  
 اشروتية و بالزوم فرضية الصلوة و الصوم و الزکوة في البرزخ و الآخرة و بطلان البنا  
 یتلزم بطلان المقدم اذا دریت هذا فاستمع ان الاحکام الدينوتية کلها ایمانا كانت  
 او غیره تتعلق بالذات بالابدان و بالعرض بالارواح و اما الاحکام البرزخية فبالعکس  
 و الاحکام الاخرية فتعلق بالارواح و بالذات کلها بالذات في شرح الفقه الاکبر  
 و احصل ان حکام الدين على الابدان و الارواح تبع لها و حکام البرزخ على الارواح  
 و الابدان تبع لها و حکام المحنة و النشء على الارواح و الاجسام جميعاً انتهى و جملة  
 الكلام ان مراد الفقهاء نفی سماع مخصوص بالقوة بحجبة لا نفی سماع الارواح من

ظهور آن مآورد و بعضی تبعه آثار الفلاسفه بقوله و عجبا من الذي يدعى تقليد زبانا  
 ابی خلیفه مرج و یقصد تقلیده واجباً ثم یرفضه فی هذه المسئلة اتباعا لهداه انتهی عجیب جدا  
 ناش عن اتباع هوئی النفس قطعا فبصرف یقین الانصاف ولا تترك ان الی منهج الاعتقاد  
 خلاصه مرام آنکه جواب از مسکات فقیهیه بر دو وجه است نخستین آنکه بنای مسئله  
 که بسو کند تعلقی دارند بر عرف است پس اگر کسی نسو کند خورد که بر فرش پا بر  
 بساط نخواهد نشست از چراغ روشنی نخواهد گرفت و آن کس بر زمین نشست و  
 آفتاب روشنی بگیرد پس در تصویرش او حانت نخواهد شد زیرا که حق سبحانه  
 و تعالی اگر چه زمین را بر فراش و بساط و آفتاب را بر چراغ تغییر فرموده لکن در  
 زمین انورش و بساط یعنی مانند آفتاب چراغ گویند هر گاه این تقریر در ذهن نشین  
 گردید پس در مسائل مذکوره مراد از ایلام و افهام و دخول است که مخصوص  
 بدن در حالت حیات و نیای نفس سماع متعارف که بقوه سامعه وقت زندگی دنیا  
 حاصل بود لازم آمد نه نفی سماع روح که اثبات آن مطلوب است دوم آنکه مسائل  
 سو کند از احکام فقیهیه و نیویستند از احکام برزخیه و اخروییه و ظاهرا سبب که  
 همه احکام دنیویه بالذات به ابدان متعلق می شوند و بالتبع بر ارواح و احکام برزخیه  
 یا عکس احکام اخروییه بهر دو بالذات پس مراد فقها و مسائل مذکوره نفی سماعی  
 است که مخصوص بقدرت جسمانیه باشد نه نفی سماع ارواح فاخط و چند احادیث  
 که از آنها سماع و ادراک اموات لایح میشود از کتاب شرح الصدور و غیره مانند  
 اینیه و جذب قلوب منتقل میشود بگوشتش سماع و اجابت باید شنید و از اتباع  
 شیخ مذکور باید که فی شرح الصدور انخرج ایضا عن ابی هریره فی مدینه قال قال النبی

المدون و المذکور  
 علی الکره و الابرار

خلاصه مرام

در بیان

چهارم

یا رسول الله ان طرقتی علی الموتی فہل من کلام الکلم اذا مرت علیہم قال قل یا اہل القبور  
 یا اہل القبور من سلین المؤمنین انتم لنا سلف و نحن لکم تبع و انما اشار الله بکم انتم  
 یعنی ابو زرین عرض نمود کہ اسی پیغمبر خدا صلی الله علیہ وسلم در راه من کو رستگار  
 واقع است پس آیا کلامی هست کہ بآن مستکلم شوم و اموات را بوی مخاطب سازم  
 و قتیکہ بگذرم بر اینا فرمود حضرت صلی الله علیہ وسلم کہ بگو سلام علیکم الخ قال ابو زرین  
 یا رسول الله لیسعین یعنی گفت ابو زرین کہ اسی پیغمبر خدا صلی الله علیہ وسلم می شنوند یا می شنوند قال لیسعین  
 فرمود حضرت صلی الله علیہ وسلم کہ می شنوند و لکن لایستطیعون ان یجیبوا و لکن طاعت  
 نذا زند کہ جواب بدہند قال یا ابازرین الاترقتی ان یرد علیک بعد و ہم من  
 الملأکہ انتہی فرمود حضرت صلی الله علیہ وسلم ای ابازرین ای اراضی نمی شوی از اینکہ  
 فرشتگان موافق شمار و کان در حق تو جواب دہند قال مولانا علی القاری رح  
 فی شرح مشکوٰۃ قوله لایستطیعون ان یجیبوا ای جوابا یسمعه الحی و الافہم یردون  
 حیث یسمع یعنی مرا و از قول حضرت صلی الله علیہ وسلم کہ مرد با طاعت جواب داون  
 نذا زند آنت کہ طاعت آن جواب نذا زند کہ زنده اورا بگویش خود شنود و الا  
 و حقیقت ایشان جواب سلام حیاز میدہند لکن مسموع ایشان نمیشود و فی المواب  
 اللدنیۃ للعلامة القسطلانی من یصل الی عالم البرزخ من المؤمنین یعلم احوال الاحیاء  
 غالباً انتہی یعنی مومنان در عالم برزخ اکثر اوقات احوال زندگبار می دانند و  
 قال مجاہدان الرجل یشیر بصلاح و کدہ فی قول یعنی و مجاہد گفتہ است کہ مرد خوشحال  
 میشود و در قبیر بہت شایستگی پیر خود و فی جذب الطیب و یا المحبوبین الخ و فی  
 روح عامۃ اہل سنت و جماعت کہ ہم الله تعالی قطع میکنند و ہر سہایت عربی و فارسی

و قبر خپاکه در احادیث در و دیافقه و تفضیلش در مابقی ذکر کردیم و قال ابن عبد البر  
 ۸۴ حدیث اسوال و عرض المقعد و غلب القبر و نعیمه و زیارة القبر و السلام علیها و  
 خطابهم مخاطبة حاضر العاقل و انه علی تحقیق بحیات فی القبر و واروده که بعد از  
 عود حیون در قبر بار دیگر موت عود میکند بلکه تنعیم قبر و عذاب آن تا قیام قیامت  
 ادا را می کند و شک نیست که او را که مشروط است بحیات و لکن کفایت میکند  
 حیات جزوی از ایزد علامه قونیوی تصریح کرده که احادیث کثیره دلالت دارد  
 بر آنکه اموات را در آن و سماع حاصل است و بعد الرزاق با سند صحیح روایت می  
 کند که عبد الله بن عمر رضی الله عنه چون از سفر قدوم می آورد اول قبر شریف حضرت  
 صلی الله علیه وسلم میرسد و کلمات خطاب عرضه میدارد و میگفت سلام علیک  
 یا رسول الله سلام علیک یا ابا بکر سلام علیک یا ابنته و در موطا امام مالک  
 نیز این روایت مذکور است باید دانست که چون از مسند اثبات سماع اموات فرات  
 حاصل کردیم الآن و مسند توسل و استمداد و استعانت علی سبیل الاجمال شروع  
 میکنیم پس متخیل نگردد اگر کسی بگوید که خداوند به تصدیق و بوسیله و بمرتبت جناب  
 مقبول صلی الله علیه وسلم و بوسیله حضرت غوث الثقلین قدس سره الغریز کفایت بخش  
 و عقیده صحیح در باب سماع اموات را رعایت کن این را توسل میگویند و درین  
 توسل بانبیا و اولیا ظانی واقع نیست و بطریق تبرک و وسه حدیث که از ان اثبات  
 توسل به پیرایه شده و مذکور میکنیم بحسین و ان یتوسل الی الله تعالی بانبیا و رس  
 الصالحین من عباده خ یعنی و از جمله اولاد و عاقل است که وسیله جوید در قبول  
 دعا بسوی خدا بی باغیست ان اوست و در وقت دعا

اموات را سماع  
 ادا را می کند  
 است  
 و در موطا امام مالک  
 نیز این روایت  
 مذکور است

بگویند که خدای عز و جل برکت بسیار آن خود دعای مرقبول کن این  
 توسل از جمله مندرجات است و نیز از جمله ادب و عتاین است که توسل جوید بصالحان  
 از بندگان خدا عز و جل یعنی در وقت دعا بگویند که دعای مرا برکت بندگان صالحان  
 خود قبول کن و در ظرف جلیل مرقوم است او رید که وسیله پیکری طرف الله تعالی کی  
 سائیه پیغمبر و اوسلی کی نقل کی یہ بخاری اور بنزار اور حاکم فی کہا مؤلف فی کہ وسیله  
 کرنا مستجاب سی ہی کذا ذکر الفخر والعلی اور وسیله پیکری سائیه نیکون کی یعنی  
 سوای انبیا کی صدیقون کا اور علما کا اور شہداء کا نقل کی یہ بخاری فی وہب  
 صالح و وہ ہی کہ قائم ہو سائیه او اگر فی کمال حق الله تعالی کی جیسی قائم ہوتا ہی  
 سائیه ادا کر فی حق بندگی بکذا ذکر العلی انتہی و در جذب مطلوب مستطورت کہ  
 مردی ضریر البصر شین حضرت صلی اللہ علیہ وسلم آمد و عرض نمود کہ یا رسول اللہ دعا  
 تاخذ انتا حاجت من یضرب کر و اند فرمود اگر بصارت خواہی دعا کنم تا چشم تو  
 کر د و اگر آخرت خواہی صبر کن کہ آن بہتر است برای تو گفت دعا کن یا رسول اللہ  
 فرمود تا وضو کند و این دعا بخواند اللہم انی استاک و اتوجہ الیک بنیک  
 الرحمۃ یا محمد انی اتوجہ بک الی ربک فی حاجتی ہذہ لیقضیہا لی اللہم شفعی فی ربی  
 کہتہ است کہ ہذا حدیث حسن صحیح غریب و یتقی نیز تصحیح آن کردہ باز یاد این  
 کہ نظام وقت انتہی و در خلاصہ صوریہ لیس فی علی اعدا و این مریم مستطورت ادا  
 صحیح ناسی مع کبیرین ہی کہ ایک اندی فی آب سی بنیابی کی است دعا  
 آب فی اوستی و در کہت نماز پڑھوئی از فرمایا کہ اللہم انی استاک و اتوجہ  
 الیک بنیک محمد بنی الرحمۃ یا محمد انی اتوجہ بک الی اللہ فی حاجتی ہذہ لیقضیہا لی اللہم شفعی فی ربی

گفته می شود که او یکی از بهترین تارهای گیتن اور رسول صلی الله علیه و سلم کی بعد صحاب  
 فی اهل بیت و دعا کو از مایا او پرور پایا یا انتهی و از سبکی مروی است که چون توسل اعمال  
 صالحه با وجود آنکه فعل ایشان است و بقصور و نقصان موصوف جائز باشد و در درگاه  
 رحمت مستجاب و مقبول گردد پس تشفع به پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم که محب و محبوب او  
 بطریق اولی جائز بود و فی تشفع القاضی مع دخل یوم ابو جعفر المنصور العباسی المیز  
 مسجد رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال لا امام مالک رح یا ابا عبد الله استقبل الله  
 و ادعوا تم تقبل رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال لا امام الا تصرف و حکم عنه و هو  
 و یکنک وسیلة ایک آدم علیه السلام الی الله یوم القيمة بل استقبله و تشفع به  
 فیتشفک الله انتهی و بروایت صحیح صحیح شده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در قبر  
 بنیت اسد و حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در آمدند و فرمودند حق  
 بنیک و الانبیاء الذین من قبلی در نجات و دلیل و خرج است بر توسل به هر دو حالت  
 نسبت با آنحضرت صلی الله علیه و سلم در حالت حیات و نسبت با نبیا علیهم السلام  
 بعد از وفات و چون توسل با نبیا و دیگر صلوات الله علیهم جمعین بعد از وفات جائز  
 باشد پس بسید نبیا علیه افضل صلوات و کلهما بطریق اولی جائز باشد بلکه اگر با  
 حدیث توسل با اولیاء خدا نیز بعد از وفات ایشان قیاس کنند و نیست مگر آنکه  
 و ایلی بر تشفع حضرت رسول صلوات الله علیهم جمعین قائم شود و این دلیل و اعلم  
 که فی جذب القلوب و یا المحبوب یروى عن الفضل الصمد یقیناً ای بکر صدیق علیه السلام  
 اندر یحیی عند قبر انسجی صلی الله علیه و سلم فقول یا محمد انی توسل الیک کذا فی شرح  
 و الاصل محض است و اما انتفاع جستن با بر و احوال کمالین از صحاب است و در هر سطره المرضی کردن



ایشان بجناب او تعالی و تقدس و تبار کردن بجنابشان باین طور که شما مقربان  
 درگاه الهی هستید بجناب حق تعالی عرض کرده فلان کار و نیی یا دنیا و سی و  
 اسان کنایند پس این استدلال و بار و احاد اولیاء است و آن مختلف فیه است لکن  
 واضح جواز است بشد طریقه استدلال در حق ارواح تصرف اتم و علم شامل و قدر  
 کامل و سوای آن چیزی که موجب شرک باشد اعتقاد نکند و اما استدلال از اینهاست  
 السلام پس خلانی در آن متحقق نیست قال شیخ الاجل الدلوی سیع فی ترجمه مشکوفا  
 کتاب الجهاد و اما استدلال بابل قبور منکر شده اند از بعضی فقها اگر انکار از جهت  
 است که سماع و علم نیست ایشان بر اثران و احوال ایشان پس بطلان او ثابت  
 و اگر برب است که قدرت و تصرف نیست ایشان ادران موطن تامل و کند بلکه  
 مجبور و ممنوع اند و مشغول بآنچه عارض شده است ایشان را از محنت و شد  
 پس ممنوع است که این کلیه باشد خصوصا در شان متقین که درستان خدا اند شاید  
 حاصل شود ایشان را از قریب و در برزخ و قوت بر شفاعت و دعا و طلب حاجات  
 مرز ایران را که متصل اند با ایشان چنانکه در روز قیامت خواهد بود و چنانکه  
 بر لفظی آن و تفسیر کرده است بیضادی کریمه و انداز عات غرقار الایة بصفاة نفوس  
 فاضله در حال مفارقت از بدن که کشیده می شوند از ابدان و نشاط می کنند  
 عالم ملکوت و سیاحت میکنند بخلاف قسوس میگردند بشرف و قوت از بدو است  
 شعری چنین خوانند ایشان با استدلال و ادله و آنچه مافی فهم ایرانین است که در  
 محتاج فقیرانی شد دعا میکند هزارا و طلب میکند حاجت خود را از جناب او  
 و توسل میکند بروحانیت این بزرگوار و مقرب اکرم نزد درگاه خفته و معنی که خود

ارجح  
جواز است

بنابر کتب این بنی که رحمت کرده بروی واکرام کرده او را و لطف و کرمی که بوی دارد  
 برآورده گردان حاجت مرا که تو صلی کریمی یاندا میکند این بنی مقرب که ای بنی خدا و  
 ولی وی شفاعت کن مرا و بخواد از خدا که بدوستی و مطلوبی و قضا کند حاجت مرا  
 پس صلی مستولی و مامول پروردگار هست تعالی و تقدس و غایت این بنده دنیا  
 مکر و سیل نیست ایشان را فضل و قدرت و تصرف کمون که در قبور اند و نه در این  
 که زین بود و نه دینا و اگر چه کسی که در امداد و شهادت و ذکر کردیم موجب شرک و تو  
 بما سوای حق باشد بر چنانکه مکرر هم میکند پس باید که منع کرده شود تو مسلط  
 حاکمان و سالکان و دوستان خدا و در حالت حیات نیز و این ممنوع نیست بلکه مستحب و  
 مستحسن با اتفاق و شایع است در دین و اگر میگردانند ایشان بعد از موت مغفول شده  
 و پیرون آورده شدند از آن حالت و کرامت که بودند ایشان در حالت حیات  
 چیست دلیل بر آن یا گویند که مشغول و مجذب شدند بعالم قدس و متعلق شدند  
 در لاهوت حق پس این کلیه نیست بر دوام و استمرار آن تا روز قیامت نهایت  
 بلکه فائده شهادت عام نباشد بلکه ممکن است که بعضی را حالت مجذب و مشغولی طاری  
 شده باشد که بحجت آن شعوری و توجهی بعالم دنیا نمانده باشد و تصرفی در  
 نه چنانکه درین عالم نیز از تفاوت حال مجذوبان ظاهر میگردد و نعم اگر زائران حق  
 کنند که اهل قبول و تصرف هستند و قادر اند بی توجه بخصرت حق و التجا بجناب حق  
 چنانکه عوام و جاهلان و غافلان اعتقاد دارند و چنانکه میکنند آنچه حرام و منہی است  
 در دین از قبیل قبر و سجده بر سر آن را و نماز بسوی وی و بر آن از آنچه نهی و تحذیر  
 واقع شده است این عقاید و این اعمال ممنوع و حرام خواهد بود و فعل عوام اعتباری

۱۶۵  
نماز و رجا و حاجت و عاشا از عالم شریعت و عارف با حکام دین که این عقاید  
و این فعل عمل و دوچهره و محکم است از شایع اهل کفر است و از رواج کمال و استفاده این خارج از حضرت و  
است در کتب و در سائل ایشان و مشهور است میان ایشان حاجت نیست که ذکر  
کنیم آن را شاید که منکر و متعصب اسودی نکند کلمات ایشان آری مروی و منکر  
در زیارت سلام بر موتی و استغفار امرش از اوقات قرآن است ولیکن در اینجا  
بنی از استدلال نیست پس زیارت برای امداد و ممر و استمداد از ایشان هر دو  
باشد بر تفاوت حال زائران و فرو باید دانست که خلاف در غیر اینهاست اصل  
اللهم و سلامی علیهم جمعین انتهی و فیض فی الترحمة فی باب زیارة القبر و تحقیق ثابت شد  
است بآیات و حدیث که روح باقی است و او را علم و شعور بر آران و احوال ایشان  
ثابت و ارواح کاملان را قریب و مکانی در جناب حق ثابت چنانکه در حیات و  
بیشتر از آن و اولیا را کرامات و تصرف در احوال حاصل است و آن نیست مگر  
ارواح ایشان را و ارواح باقی است و متصرف حقیقی نیست مگر خدا و غرض آن  
و همه بقدرت اوست ایشان فانی اند در جلال حق در حیات و بعد از ممات  
اگر داده شود و مرادی را چیزی بوساطت یکی از دوستان حق و مکانی که نذر  
خدا داده و در نباشد نیست چیزی که فرق کند میان حالت حیات و بعد از  
مات و یافته شدن است و ایلی بر آن در شرح شیخ بن حجر کی در شرح حدیث  
یهود و انصار ای نخند و اقبور اینها هم مساجد گفته است این بر تقدیر است که نما  
کر از بجانب قبر از جهت تعلیم دی که آن حرام است بالاتفاق و اما تخلف مسجد  
در جوار پیغمبری و یا صاحبی و نماز کر از درون قبر و دی نه بقبضه تعلیم قبر و توجیه

مجلس

قبر بکبر به نیت حصول مدد از وی تا کامل شود ثواب عبادت بکثرت قرب و مجاورت  
 مر آن روح پاک احوال نیست در آن انتهی و فی الرسائل الغریبیه استمداد از اولیا  
 چنانکه در زندگی ایشان میکنند همچنین بعد ممات ایشان بکنند جائز است یعنی استغاثه  
 از ایشان چیزی استمداد نه کنند و اکثر عوام همین قسم میکنند و در باب استغاثت باید  
 بطبیعین امت افراط بسیار بوقوع آمده آنچه جهال و عوام میکنند بلا شبهه شرک  
 جملی است انتهی ایضا استمداد از اموات خواه نزدیک بقبر باشد خواه غایب از دنیا باشد  
 بیعت است و در زمان صحابه و تابعین نبوده لکن خلاف است و اینکه این عبت  
 است نیست یا سبیه و حکم مختلف میشود با اختلاف طریق استمداد اگر استمداد باین طریق  
 است که یا فلان از حضرت حق تبارک و تعالی حاجت مرا بخواه و شفیع من شود  
 پس ظاهر احوال است زیرا که در تصور شرکی نمی آید مانند استمداد از صلی الله  
 واتهیاد حال حیات و اگر بنوع دیگر است پس حکم آن موافق تصور خواهد بود و  
 فیها سوال بت پرستی مد و از بت میجو است عالمی منع کرد که شرک مکن بت پرست  
 گفت که اگر شرک خداوند است پرستش کنم البته شرک است و اگر مخلوق فهمیده پرستش  
 نمایم چه گونه شرک باشد عالم گفت که در کلام مجید متواتر آمده که از غیر خدا مد  
 مجتهد باز بت پرست گفت که بنی انسان نیکدیکه چه سوال می نمایند عالم گفت که  
 بنی نوع زنده اند از ایشان سوال شمع نیست و بتان تو مثل کهنیا و کالکاو و غیره مد  
 اند قدرت بر هیچ چیز ندارد بت پرست گفت شما که از اهل قبور مد و شفاعت  
 می طلبید باید که امر شما هم بشرک عباد شود و تقصیر هر چه مقصد و مراد شما از اهل قبور  
 باین قسم مقصد من هم از صورت کهنیا و کالکاو است بحسب ظاهر از قوت اهل قبور دارند

در حق و اگر میگوئی که بقوت باطن اهل قبور کثایش حاجات می نمایند میگویم بساجا  
 از بتان هم روای حاجات می شود و اگر میگویند که بایشان میگویم که از خدا برای  
 ما شفاعت بخواهید من هم از بتان همین استعدا دارم پس هرگاه که جواز استعدا  
 از اهل قبور ثابت شد پس بعضی مسلمین ضعیف الاعتقاد از پرستش سیدالمرستی غیر  
 چگونه باز خواهند آمد جواب درین سوال چند جا اشتباه واقع شده آنجه چهار  
 خبر در این باب شد انکه بفضل الهی جواب سوال بخوبی واضح خواهد شد اول آنکه بدو خوا  
 چیز دیگر است و پرستش چیز دیگر عوام مسلمین بر خلاف حکم شرع از اهل قبور بدین نحو  
 پرستش نمیکند و بت پرستان مدو هم می خواهند و پرستش هم میکنند پرستش  
 که سجده کند یا طواف نماید یا نام او را بطریق تقرب و در ساز و یا بچ جانور بنام  
 او کند یا خود را بنده فلانی بگوید و هر که از مسلمانان جاهل با اهل قبور این چیزها  
 بعمل آورد فی الفور کافر گردد و از مسلمانی می برآید و دوم آنکه مدو نخستین و طوطی  
 میباشد یکی آنکه مدو نخستین از مخلوقی مثل آنکه از امیر و پادشاه نوکر و کدو و مہمت  
 خود مدومی می جویند و عوام الناس از اولیاد عامی خواهند که از جناب الهی  
 فلان مطلب را در خواست نمایند این نوع مدو نخستین در شرع از زنده و مرده  
 جائز است دوم آنکه با استقلال چیزی که خصوصیت جناب الهی دارد مثل داون فرزند  
 یا بارش باران یا دفع امراض یا طول عمر و گمانند این چیزهایی آنکه عا و سوال از  
 جناب الهی در نسبت منظور باشد از مخلوق در خواست نمایند این نوع عوام مطلق کفر  
 اگر مسلمانان کسی از اولیای مذہب خود خواه زنده باشند خواهند مرده این نوع  
 خواهد از دایره مسلمانان خارج میشود و بجای بت پرستان که همین نوع مدو را از معبودان

باطل خود می خواهند و آن را جان نمی شمارند و آنچه بت پرست گفت که من از بتان خود  
شفاعت می خواهم چنانچه شما هم از پیغمبران و اولیا شفاعت می خواهید پس درین  
کلام هم دخل و تلبیس است زیرا که بت پرستان هرگز شفاعت را نمی دانند و نه در دل  
خود تصور می کنند پس معنی شفاعت سفارش است و سفارش نیست که طلب  
کسی از غیر خود بضر و معروض او سازد و بت پرستان در وقت در خواست  
مطالب خود از بتان نمی فهمند و نمی گویند که سفارش ما بجنس پروردگار صل و علا  
نمائید و مطلب ما از جناب او تعالی بر آید بلکه از بتان خود درخواست مطلب خود  
می کنند و آنچه گفته است که هر چه مقصد شما از اهل قبور است همان قسم مقصد من  
از صورت کنهیا و کاکا است نیز خطا و در خطاست زیرا که ارواح را تعلق با بدن  
خود که در قبور مدفون اند البته میباشد زیرا که مدت دراز درین بدن بوده اند  
و اینها از طرف خود صورت سنگها و در خان اختراع نموده قرار می دهند که صورت  
فلان هست بی آنکه آن را تعلق بآن ارواح باشد و این قرار و ادواتی که هیچ  
اثر نیست آری حاجت روائی بندها و کافران را بر راه رحمت خود میفرمایند  
می فهمند که از طرف بتان این فائده حاصل شد حق تعالی که عالم الغیب انخفیات است  
حاجات بندها و خود را میداند و در زندگانی دنیا حاجت روائی منظور است از  
هر طرف که مطلب خود خواهید مطلب ایشان را ایشان میدهند چنانچه بد مشفق  
خود را که میسر است میداند و قشنگ از خدمتکار و وایه خیری میطلبند و میدهند حال آنکه خدمتکار و وایه  
ندار و چنین است حال بتان بلکه حال قویز و موافق قاعده اهل اسلام آنچه قوم شده که پس کاکا و کاکا  
استند اهل قبور ثابت شده بعضی مسکین صنفی الاعتقاد از پرستش پیدا و مسکین و غیره چگونه باز خواهند

پیش از میان شهدا و از اهل قبور و پرستش سستیلا و مسانی بچند وجه است اول آنکه این  
 معلوم اند که صلحا و بزرگان بوده اند و سستیلا و مسانی موهوم محض اند و وجود آنها  
 معلوم نیست بلکه ظاهر خیال بندی این مردم است دوم آنکه مسانی و سستیلا بر تقدیر  
 وجود آنها از قبیل ارواح غبیفه شیاطین اند که مکر بر ایدای خلق بسته اند اینها را  
 باز ارواح طیبه انبیاء و اولیایچه مناسبت نمود آنکه شهدا و اهل قبور بطریق و  
 که از جناب الهی عوض کرده مطلب بر آرد و پرستش این چیز نابره عقاید سستیلا  
 و قدرت است که کفر محض است و ایضا فیها شهدا و بزرگان و قسم است  
 قسمی است که بزرگان زنده هم مانند آن بعمل می آید یعنی دعای ایشان را  
 اقرب الی الاجابة نمیدانند ایشان را واسطه درخواست مطالب خود سازد و  
 ایشان را مرتبه بمرتبه توسط آیت در زمین خود نه بدهد و مانند عینک پندارد و نه  
 جانز بلاست باده و قسمی است که توجه مقصود بر ایشان باشد و چنان پندارد که ایشان  
 در دایره طلب یا داون آن متقل اند و مرتبه از قرب حق دارند که تدبیر الهی  
 تابع مرضی خود تواند ساخت و همین قسم است که عوام به آن شهدا و می طلبند و  
 این قسم شرک محض است مشرکان زمان جاهلیت زیاده برین در حق جناب خود اعتقاد  
 نه داشتند و آذاتجیر تم فی الامور فاستیعنوا بابل القبور حدیث نیست قول شرک  
 است و ایمان شکی میباشد آذاتجیر تم نظر آتی که لا تکل المتعارضة فی حل بعض الاشیاء  
 و در آنها فاختراکم و قلند و این قیاسات در رد القول او شبهه نقل عین  
 عبد الله بن مسعود و صفیان الثوری میفرماید که آذاتجیر تم فی الامور الدنیویة و دنیویة  
 بلکه شکیکم فاختراکم الی حال اغلب القبر که فی الدنیا و مستقبل الاخرة و الی

انکم ایضاً صارتون الی ماصار و او نه العلم السهل علیکم صعاب الدینا و شدائدنا باجملة  
 در معنی است و نیست تهی یعنی از اجملة است که چون متخیر شوید بنظر در دلائل متعارضه  
 در حلت بعضی اشیا و حرمت آن پس بگذارید چتها و خود را و تقلید کنید به آنکه میگوید  
 اندو این قول یا شبیه آن منقول است از عبد الله بن مسعود و سفیان ثوری و از جمله  
 که چون متخیر شوید در امور دنیوی و تنگدل شوید بسبب آن پس نظر کنید بسوی  
 اهل قبور چگونه گذشتند دنیا را و رآورند با آخرت و بدانند که شما هم روزی  
 جایی که ایشان رفتند و این دشتن ایشان خواهد کرد بر شما شدائد دنیا و صعاب  
 آن شهر و دمان مرده بریزین همگی و اگر چه نیست بصورت زبان گفتار شما  
 که زینهار بدینا و مال غنمه شوند چه خواهد بود بصورت گذشت بگذشت  
 بگذشتانی تمهیز الاموات و در مکاتیب رشیدی مرقوم است شما و چند خمال دارد  
 اول آنکه مدد خواهند از روح کاملین موثر حقیقی در حل مشکل دشته و عاقلند و  
 آنکه موثر حقیقی ندانند لکن خیل در کارخانه حق تعالی و فائق آن بانیطوین  
 که خدای تعالی بعضی امور را بطور ایشان گذاشته است ایشان در بستان  
 خود را نفع می بخشند و دشمنان مرخصان ضرر می رساند پس این هر دو قسم شرک  
 اند سوم آنکه ایشان اصلاً موثر ندانند بلکه موثر حقیقی محض حق تعالی اعتقاد کنند و  
 ایشان اصراً و سطره عرض بجناب الهی پندار و با اعتقاد اینکه چون ایشان در وقت  
 حیات که حالت تعلق با جور بشریه می باشد از مخصوصان خدا بودند و عرض  
 بجناب الهی متوقع القبول بود پس بعد ممات ایشان که حالت تجرد و تنزه از او با  
 بشریه است قرب ایشان بجناب الهی زیاده تر و چون سماع کلام احیاء حق امت



از احادیث صحیح ثابت است پس در حق کاملین بطریق اولی ثابت نباشد برین  
 اگر بعد سماع تضرع اهل حاجت بمقتضای ترجم یا نظر بر ارادت که داعی و ملتهج است  
 صاحب قهر حاصل است آن کامل شیفع و ملتهج بجناب الهی شود و درین قسم و عاجز  
 نیست بشرطیکه مضمون عاجزین باشد که شما بجناب الهی شیفع من برای اجرا  
 این حاجت شوید و عتقا و ملتهج باین طور مستقر باشد که سوای خدای جل شانہ  
 این بزرگان یکسر موبکسی نفع و ضرر نمی توانند رسانند کار ایشان محض عرض بجناب  
 الهی است و این عرض هم موهوم است چه عرض ایشان بجناب او تعالی و قبول کردن  
 حق تعالی عرض ایشان را ضروری نیست و ورنه لا بفرموده میراحت علی صاحب  
 محدث شافعی و آیات جواز استمداد و مایه جمع کرده ام قریب بستم خبر کلام  
 مرتب شده است می پوشیده نماند که از آیات بکثرت و احادیث متوافقه استنباط  
 جواز استمداد میشود لکن رد مالاختصار و ذرا عن الاسهاب بر یک آیت و دو  
 حدیث اکتفا می رود اما آیه فقوله تعالی و لا تقولوا لمن قتل فی سبیل اللہ اموت  
 بل احياء و لکن لا تشعرون طور استدلال بر جواز استمداد ازین آیت آنکه حیات شهید  
 از نفس قرآنی به ثبوت پیوسته و قائل بودن جمهور صحابه و تابعین با دراک و شعور و روح  
 و بقای آنها بعد از موت و تفسیر بضایوسی مرقوم است و سابقا تفصیلاتش مبین  
 و ظاهراست که این حیات نیست مگر ارواحشان را پس در امور متعلقه بروح  
 از جنس اعیان باشند و شکی نیست در آنکه استمداد از حکام متعلقه روح است پس  
 درین حکم نیز مثل اعیان باشند و در حالت حیات شهید او اقیان استمداد ایشان  
 بدعا و التجا در جناب تعالی نزد تابعین هم متناهی ندارد پس همچنین بعد موت و نبوی

را  
 استمداد  
 جواز

شان نیز ممنوع نباشد و هرگاه باین دلیل استعدا از شهیدان نیز شد از غیر ایشان نیز که  
 باعتبار ایمان و تقوی و مجاهده و جهاد با نفس انماره باعتبار امانت مقتضیات تو  
 بهیمی در حکم شهید بودند جائز خواهد شد چه که مدار استعدا بر بقای شهید و قرب  
 منزلت او عند الله است و این معنی غیر شهیدان را نیز حاصل میباید پس از غیر شهیدان  
 جائز باشد بکذا فی الرساله القایمه و الا حدیث پس از آن جمله است حدیثی که بروایت  
 واری ثابت شده قحط اهل المدينه قحط است دید افشکوا الی عائشه رضی الله عنها  
 النظر و الی قبر النبی صلی الله علیه وسلم فاجعلوا فی کوی الی السماء حتی لا یكون بنیه من السماء  
 سقف ففعلوا فمطر و امطر اشد یعنی قحط کرده شدند اهل مدینه قحط شد و شکایت  
 کردند بسوی عائشه و عاکنده علاج سازد پس گفت عائشه رضی الله عنها نگاه کنید  
 پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم بگردانید در قبر شریف منافذ بسوی آسمان آنکه مانند  
 میان قبر و میان آسمان سقف یعنی برودارید حجاب و سبب رفع حجاب میان قبر شریف  
 آسمان آن باشد که این طلب شفاعت است از قبر شریف زیرا که در حیات آنحضرت  
 صلی الله علیه وسلم مستقام میکردند بذات شریف و چون ذات شریف در پرده شد  
 کرد عائشه رضی الله عنها که کشف کرده شود قبر شریف تا باران بار و کویاسته  
 بقبر و در حقیقت مستقام و شفاعت است بذات شریف و کشف قبر مبالغه است در آن  
 پس کردند ایشان آنچه امر کرد عائشه صدیقہ رضی الله عنها پس باران داده شدند باران  
 دادنی بسیار باجملة شفاعت حسن عائشه رضی الله عنها از قبر شریف و قبول افتاد  
 شفاعت و ظهور اثر آن کرامت است بر عائشه را و در حقیقت معجزه است مران حضرت  
 صلی الله علیه وسلم و خود کرامت او لیا بنه معجزه است و پیغمبر صلی الله علیه وسلم بکذا فی

بسم الله الرحمن الرحيم

ترجمه مشکوٰۃ و تقریر استدلال بر مطلق باین حدیث آنکه اگر استمداد منظمه شکر حق بود  
پس این منظمه در صورت استمداد از قبر آن صلی الله علیه و سلم زیاده ترست زیرا که باز  
عوام کمان تصرف آنحضرت در کائنات نسبت با اولیاء الله قریب الوقوع است چنان  
ام المؤمنین الله عنہا این منظمه از درجه اعتبار ساقط کرده مردم را امر با استمداد  
از قبر مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم نموده پس استمداد از قبور اولیاء الله که  
شکر در آن ضعیف ترست بطریق اولی جائز باشد کذا فی الرسالة العاسمیة از تحلیف  
است حدیثی که در حصن حصین مذکور است و اذا اراد عونا فليقل يا عباد الله اعينوني  
يا عباد الله اعينوا يا عباد الله اعينوا و قد جرب ذلك یعنی وقتیکه بخوابی برای گرفتن  
وابه یا مطلقا پس بگوید سه بار ای بندگان خدا یاری کنید مرا و مراد از عباد الله  
رجال الغیب یعنی ابدال اند یا ملائکه یا اجنۃ یا ارواح اولیاء و تحقیق تجربه کرده  
شده است این تخیج طبرانی از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ثابت شده و اذ اضل احدکم الله  
او اراد عونا فهو بارئ لیس بهائیس فليقل يا عباد الله اعينوني يا عباد الله اعينوا  
اعينوا فان سجدوا الاثر انهم و در نظر جلیل مرقوم است فرمایای آن حضرت صلی الله علیه  
سلم فی که جب کوئی کچھ چیز کم کری یا چاہی مدد او را حال یہ کہ وہ ایسی نین میں ہو کہ  
کوئی نہیں ہمیشہ او سے کاتبین ہی پس چاہی کہ کہی یا عباد الله اعينوني پس الله تعالیٰ  
بندہ میں کہ تم نہیں دیکھتی میرے شاہ فی بعض علماء ثقات سے نقل کیا ہے کہ یہ حدیث  
او محتاج بین طرف اسکی تمام مسافر و مشائخ سی روایت ہے کہ یہ مجرب ہی اس مقدسین  
او نزد یک ہی ساتھ اسکی مستح مقصود پر کند و ذکر الفجر و العلی انتہی و طریق استمداد  
بر مطلق باین حدیث صاف لایع و روشن است احتیاج ذکر ندارد و در اینجا خدشہ

اینست جواب طلب تقریرش آنکه تقدیم مفعول بر فعل در کریمه و ایماک استیعین که مفید خصا  
 است اول دلیل است بر امتناع استعدا و استعانت از اراد و اوج کالین لکونین و  
 لذلک الاخصاص تقریر جواب آنکه مراد از استعانت مختص بذات او تعالی که معین  
 با حقیقه و مستعان حقیقی است استعانت مستقله کامله است و در مانحن فیہ ابطال استعانت مقوم  
 است و نه استقلال المستعان به و از همین قبل است استعانت برای دفع امر اض  
 بادویه و برای دفع تشکیک استعانت برای تعلیم حکام دین تهذیب نفس از دنیا  
 علیهم السلام از اولیا قدس استعدا بهم بلکه اگر امعان نظر بکار رود و شکار شود  
 که اینهمه استعانت برای ناقصه مقیده غیر متقله شیون و اطلال استعانت  
 هستند و توفید است آنچه در تفسیر فتح الغریر مرقوم است و اینجا باید فهمید که استعا  
 از غیر بوجهی که عباد بر آن غیر باشد و او را منظر عین الهی ندانند و اعم و اگر التماس  
 محض بجانب حق است و او را یکی از مظاهر عین دانسته و نظر بکارخانه سبب است و  
 او تعالی در آن منحوده از غیر استعانت ظاهری نماید و در از عرفان نخواهد بود و در  
 نیز جائز و رواست و انبیا و اولیا این نوع استعانت از غیر نموده اند و در حقیقت  
 این نوع استعانت بغیر نیست بلکه استعانت بحضرت حق است لا غیر انتهی بذات تحقیق  
 مقام آخر و در بعضی تفاسیر معتبره مرقوم است که قول او تعالی ایماک فعبده عقیده  
 جریان میکند و عقاید ایشان است که بنده هیچ اختیار ندارد و فعال و حرکات از او  
 بلا اختیار مانند کار و وجوب و سنک صادر می شوند و ازین اعتقاد فاسد لایزال  
 می آید ابطال شرائع و سد ابواب تکلیفات مع انها مفتوحه الی یوم ساعة و قول  
 و ایماک استعین و عقیده قدریان می نماید ایشان نمی دارند که بنده اختیار تام دارد

حاشیه  
 در این باب

و افعال و حرکات انما بايجاد و صادر می شوند و این عقاود لازم می آید شرک صریح  
 در کارخانه خطائی هو تعالی عما یقول الظالمون علوا کبیرا و حق و قبی نصیب نیست و حق  
 است که از افراط و تفریط بدار حل و در اند و سلوک صراط مستقیم بخیزد و نظر دارند پیشین  
 که چنان ترانندگی می کنیم و خاص از قوم و می خواهیم و تو شیخ از قوم می جویم و اما  
 حجه الاسلام امام غزالی رحمه الله گفته هر که بوی در حالت حیاضش قبر که جویند بعد از نماز  
 نیز بوی تبرک و انتفاع گیرند و در تنبیه الوهاین نقلا عن الکبیری مرقوم است من تبرک بشا  
 فی حیات تبرک بزیرا ته بعد وفات بعضی از مشایخ عظام رحمه الله گفته اند که ما یفتم چهار سال  
 از اولیاء الله که تصرف می کنند در قبور مثل تصرف ایشان که در حالت حیات و دنیا  
 و شش یا زیاده از آن و مقصود حضرت بلکه آنچه خود دیده و یافته بیان نموده یکی حضرت  
 شیخ معروف کرخ رح و دوم شیخ محیی الدین عبدالقادر رح و جلقب محیی الدین خان  
 افاده فرمودند که یک بار از سیاحت با رگشته رو بجانب بغداد و هشتم ناکاه در  
 شخصی چون مریض تباه بزمک کاه رو بمن آورد دیدم چون نهال خشک سال پیش  
 من از پا در افتاد و گفت یا سید مراد بخت رحمت نشان و ازین شسته حیوان بر من  
 بنشان این امر انشاءم و نفی اندم در همین نقطه چون شاخ نورسته گل گل شکفت و گفت مرا  
 می شناسی گفت نه گفت دین جد تو ام که برین حالت پسمیده ام خدا مرا تنو زده کرد  
 و مرتبه اولی رساند فانت محیی الدین او را همانجا که هشتم رو بجانب بغداد جامع  
 آورد و ما برهنه بودم مردی غلین پیش من آورد و گفت یا سید محیی الدین بعد از  
 مسجد در آدم و دو کانه نماز کرد و چون سلام دادم مردم بر من هجوم کردند و  
 لقب مرا خوانند اگر چه پیش از من کسی مرا این لقب نخوانده بگذاردی التمام القاریه و ابوالکر

نور الدین یوسف رحمہ اللہ مصنف کتاب ہجۃ الاسیر اور درج حضرت حدیث سرہ قصیدہ انشا  
 کر کا چند آیات آن را درین مقام مع ترجمہ اشکل از افادات شیخ محمد عثمان بن شیخ  
 فاروق بن شیخ ابوالفتح شیخ محمد حجتی کشتیری رح تحریر رسالہ زندہ آثار منتخب ہجۃ  
 الاسیر است نقل میکنم مشہور حد کہ فوق المعالی رتبہ بہ و لا المہاجد الفخار الاخر بہ  
 یعنی حضرت شیخ بندہ است از بندگان کہ او راست مرتبہ بالاتر از مراتب عالیہ کہ در  
 درک مردم نیاید یعنی مرتبہ فوق مرتبہ صاحبان مراتب بلند است کہ دیگر او بیابا بشند  
 و او رست بزرگیا و او رست نازش بسیار یعنی مراتب فخر بسیار دارند و لا الخفا  
 و الطرائق فی الہدی و لا المعارف کا لکوا کب تنیر یعنی او رست خالق و راہ ماورای  
 یابی و او رست معارف مانند ستارہ ہا کہ روشن میشود پریشان سہ طلقہ ششانی  
 اندیس در مقامات سلوک و سہ در طریقہ حیات دارند و برای سترش ان  
 قانون می نمود و لا الفضائل و المکارم فی الہدی و لا المناقب فی المناقب تنشر  
 یعنی او رست شرف اوصاف و مکارم و راہ یابی و راہ نمائی و او رست منفعتها  
 کمالات کہ مجالس اولیاء ملائکہ مذکور می شوند و لا التقدیم و التعلی فی السلی  
 و لا المراتب فی النہایت کثر و او رست تقدم پیشستی در علو مرتبہ و او رست تبرا  
 نہایت سلوک کہ بسیار اندہ غوث الوری غیث الذی نور الہدی بہ بدر الدجی س  
 بل النور یعنی مجاہد خلائی است و شرف برتبہ غوث باران جود و عطاست نور  
 رہنمائی است ماہتاب شب چہار و ہم است برای رفع تاریکی حرمان و بعد و آفتاب چا  
 است در کمال روشنائی بلکہ روشن تر از آفتاب است مانی علاء مقالہ لمخالف  
 من اهل الاجماع فیہ سطر یعنی نیست در بزرگی آن حضرت حدیث سرہ هیچ مخالفی را

گفتگوی پس مسائل اجماع در وی نوشته می شود یعنی بر بزرگی و تعلای شان حضرت

اجماع ناس مقتدره و موثق عقلی و چهارم شیخ حیات رحمه الله فی القلاد لابن حجر المکی علیهم

لم یزل العلماء ذوا الحاجات بزورون قربانی حقیقه می رسولون عده فی قضا و اجرام و منهم الامام الشافعی

رحمه قال انی ابرک بابی حقیقه روح و اتی الی قبره فاذا عرضت لی حاجه صلیت ریتین و

سالت الله تعالی عنده تقضی سئالی یعنی در قلاد ابن حجر مکی مرتوم است که علما

و حاجتمندان همیشه زیارت قبر امام عظم ابو حنیفه رح می کنند و برای بر آمدن مطالب و

وسایله میجویند نزه قبر شریف وی و امام شافعی رح نیز از جمله آن مشوسلان هستند

و فرمود امام شافعی رح که ما برکت میجویم به امام ابو حنیفه و می آیم بسوی قبر و

پس چون پیش می آید مراجعت و در رکعت نماز نفل بکزارم و از خدا غرض و طلب خود

میخواهم نزدیک قبر شان پس بزودی بر می آید مطلب من مخفی نماند که اینجا در

روایت که مشتمل بر تعظیم علو شان امام عظم رح است مذکور میکنم که حقیقه را از ابن

دست و دپس بدانکه در خزانه الکر و ایات مذکور است عن خلف بن ایوب البلیخی رح

قال ان الله جعل العلم بعد نبیه فی صحابه ثم بعدهم فی التابعین ثم بعدهم فی ابی حنیفه

رح و صحابه فمن شایفیرض ومن شایفیرض من شایفیرض انتهی یعنی الله سبحانه و الا علم را بجا

رسول مقبول صلی الله علیه و سلم عنایت فرمود و باز باصحاب حضرت باز بتابعین باز

ابو حنیفه و یاران او پس هر که خواهد راضی شود و باین تقسیم علم و هر که خواهد

ناخوش شود و این تقسیم و قال الامام محیی الدین النووی فی روضه الطالبین

الناس کالمجتمعات انه لا یجوز الیوم فلو ضاعا لعلی الماضین لکننا الناس حیات

یعنی مردمان اتفاق کرده اند بر آنکه درین وقت کسی مجتهد نیست پس اگر کسی

مجتهد باشد

فصل  
در تعظیم  
و احترام  
امام عظم

تعلیم و تعلیمین گذشته بر آئینه بگذاریم مردمان استیلا و سرکشته و قال الامام النجاشی فی  
 الاسماء واللغات کان فی زمانه اربعة من اصحابه بنس بن مالک و عبد الله بن ابی اسود  
 و سہیل بن سعد و ابو الطفیل و فی معدن الیواقیت للتمتعة ان اباحیفة رحمہ قصد الغزاة  
 فی اول الامر و لبس لصوف و صرف وجهہ عن الخلق و توجه الی الحق سبحانه و تعالی  
 فرمى النبى صلی اللہ علیہ وسلم فی المنام قال لیا اباحیفة ان اللہ خلقک لشیئ سنی و  
 تنشرہ فی الناس لا تقصد الغزاة یعنی امام عظم ابو حنیفہ رحمہ اولاً ارادہ کوشه نشینی  
 منوذر و لباس کلیم پوشیدند و از مخلوقات اعراض کردہ بسوی حق جل شانہ  
 متوجہ شدند پس در خواب دیدند پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم را کہ میفرماید ای ابو  
 حنیفہ تحقیق پیدا کردی و ترا خدا تعالی تازندہ کنی طریقی مرا و مشہور نمائی آن ایمان  
 مردمان و قصد کوشه نشینی کن و در مہتمی الکلام مذکور است کہ حضرت امام سید  
 باعتراف اکابر شافعیہ اطہار علمای امامیہ مثل جلال الدین سیوطی و خضر بن علی  
 المشہدی در توضیح انور باجج الوارده لدفع شبه الاعور مداح ابو حنیفہ متنبہ  
 گفته اند کلیم عیال ابی حنیفہ رحمہ یعنی حمله فقہا محکوم و زیر دست اویند و بسیاری  
 اوصاف جلیله او علی ماز و بعض الثقات و در سلک نظم کشیدہ کہ از ان حمله  
 شہر قدزان البلاد و من علیہا علم الامم المسلمین ابو حنیفہ بایات و سند و فقه  
 کآیات الزبور علی الصحیفۃ اما صار فی الاسلام نوراً ایما للرسول للحنیفۃ  
 و ما بالمشیقین کہ نظیر ما لا بالمغربین و لا بکوفۃ انہی فی الزمان شعر فی منی الامام ابو حنیفہ  
 السیاحۃ کان کل الامم ابو حنیفہ من روح الناس و علم الناس عبد الناس کرم الناس کرم احتیاطاً و  
 عن القبول بالرسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی الرسل الشیعہ عن تحقیقات الرقیعۃ ما اثبات الاستدلال بحججنا



بعضی از این کلماتی است که در سوره الاحقاف آمده است و در کلمات دیگر نیز آمده است و در کلمات دیگر نیز آمده است

فی قلوب طالیهما و تعینهم علی کسبها کالعقول البعیرة بحالیه عن شوب النقصان و التشرع  
یعنی ثابت کردن استمداد از ارواح موافق اقوال حکما پس آنچه بعضی از تابعان اشترک  
در رساله تبرجیم بالروح گفته که مراد از آیه کریمه و المبد برات امر از ارواح کاملین اند  
جدا شدند از بدنهای که آنها تدبیر می کنند امور کمالات را و القابی گفتند آن  
امور را در دلهای طالبان کمالات و مددکاری طالبان می نمایند بر جعل کردن  
کمالات مانند عقول مجروره نورانی که منزه اند از آئینش نقصان و شرور و ادا

الارواح الاقفا

الاستمداد عن الارواح بالادله الشرعیة بقولی وقد ثبت بالادلة الشرعیة ان

الارواح الاقفا لیهابل بقی ابد او تقنی انا بعد نفع الصور ثم مدوم علی الاختلاف  
الواقع بین العلما یعنی از دلائل شرعی ثابت شده که ارواح فنا نمی شوند بلکه

باقی می مانند یا که ایشان را فنا نمی بعد نفع صورت خواهد شد باز علی الدوام موجود  
خواهند بود فی البدور با فرة فی احوال الآخرة بحلال الملة والدرین سیوطی نقل  
عما قال النسفی فی بحر الکلام قال اهل السنة و الجماعة تسبقه لا تقنی العرش و لکرمی  
واللوح و تعلم و تجتبه و النار باهلها من ملائکة العذاب و محو العین و الارواح انتهى و اما  
قوله تعالی کل شیء مالک الا وجهه فاعلم ان کل محدث قابل للهلاک و کل محدث قابل للهلاک و ان لم  
یهلک بخلاف القیدم الازلی انتهى و فی الطريقة الوسطی نقل عما قال الامام الرازی  
الاربعین ستم قدم و التزم علی ان کل ماسوی لله فانه یقنی و یصیر معدوما فان النفس الانسانیة  
ایضا تقنی و تعدم و حیث یعود الاشکال قلنا نحن ایشقا باللیل العقلی ان کل ماسوی لله  
تعالی فانه جائز البعد فاما ان هذا الجائز یقع فاعلم ان عقولنا فیه علی طاهر العمومات و تخصیص

بالدلیل

بالدلیل جبرانی و فی شرح الصدور و اما باخرجه بنی عن ابن مسعود عن رسول الله عن  
 صلی الله علیه و سلم کان اذا دخل المقابر قال استلام علیکم ایها الارواح الفانیة الا ان  
 البائیة و العظام النخرة التي خرجت من الدینا اللهم ادخل علیهم روحا منک و سلاما  
 فانه مع ضعفه سنده ما و ل بان المراد بقضاء الارواح و ما بها عن الاحیاء المشاء  
 انتهى و قال الحق الذی هو فی شرح مشکوٰۃ قد ثبت فی الدین ان الروح باقیة  
 و لها علم و شعور بالزائرین و الارواح الکمل قرب مکان من جناب الحق تعالیٰ کما کان فی  
 الحقیق و اقام من ذلک انتهى فکل من کان اقرب عند الله لعلی یكون قوة حیاته فی البرزخ  
 اقوی من حیوته فی الدینا فی تربت بعض آثارها و ظهور بند من شعارها پس هر کس  
 نزدیک تر باشد نزد باری تعالی از روی قرب و منزلت قوی تر خواهد بود و قوت  
 و دوزخ از حیاتی دنیا باعتبار تربت بعض آثارها و ظهور بند من شعارها پس هر کس  
 الا می سنده الی اومی و بعده الانبیاء الآخر فانهم ایضا یقیطون الحیاء معا مله الاحیاء  
 کج بیت استبحر ام محاور و فی الصحاح و ادوار الصلوة و المکالمه کما وقع فی لیلۃ الایام  
 پس نزدیک تر به نسبت همه نزد خدای تعالی در غت و مرتبه پیغمبر خدا علیه الصلوة  
 و الشفاء هستند و بعد آن دیگر انبیاء علیهم التسلیمات اند پس تحقیق ایشان زنده اند  
 میکنند بازندگان مانند معامله زنده بازنده مانند حج کردن خانه کعبه ادا مال شریع  
 و خواندن نماز و کلام کردن انبیاء علیهم السلام با رسول مقبول صلی الله علیه و سلم پیغمبر  
 واقع شده و شب معراج و تفصیل این مقام در رسائل معراجیه معاینه باید کرد و خوف  
 لاطفان کریم نمودیم و بعد هم ابراهیم بن پینا صلی الله علیه و سلم فانه و در واکرویات  
 بحیثه ان له مرضعة فی الجنة کما یقولون لاطفاننا فی الدینا یعنی و بعد از انبیاء علیهم السلام

شرح  
 مشکوٰۃ  
 و کما  
 یقولون

حضرت ابراهیم اند صاحب داده رسول خدا صلی الله علیه و سلم چه از روایات معتبره و برتر  
رسیده که برای حضرت ابراهیم دایم شیر و هندوست در بهشت خایچه میباشد  
مرضعه برای مچهای مادر دنیا و بعد از شهیدان فانیهم برزقون حکم الکرمه و لا حسرت  
قلوا الآتیه و بعد ابراهیم شهیدان اند که ایشان روزی داده می شوند چه قول  
او تعالی و لا تحسین لاین الآتیه در آن نص صریح است و تفصیل این مقام سابقا  
مذکور شد فاذا ثبت حیات مولای الکرام البررة فی عالم البرزخ مثل حیات الانسا  
فی ترتب بعض آثار یا یعنی پس چون ثابت زندگیشان در عالم برزخ مانند زندگیا  
دنیا در مرتب شدن بعضی علامات آن فاعلم انهم كانوا فیها قادرین علی انجاح ما  
الملتحین الیهیم بالدار الی الله و القصر الی جابه کما قبل سحر اولیاء است قدرت  
ازاله تیر حربه باز کرد اندر راه یعنی پس بعد آنکه اینها در حالت حیات دنیا قادر بودند  
بعنایت او تعالی جلت قدرته برردا کردن مطالب التجا کنندگان بسوسه امان  
بدعا کردن و عاجزی نمودن بجناب خدا صلی تعالی و تقدس فکذا بعد الامتثال من  
پرده الدار الی عالم البرزخ فان هذه القوة لا تنقص بل تستمد بمقارقتهم عن بن الدار  
الفاسدة و تجردهم عن تعلقی الماده و دونهم من حضرت الحق و تشبههم بالملک الاطی  
فما تشبه به یقرون علی فعال كانوا قادرین علیها فی حال محبت فان التشبه تیار  
عجیبانی الاعطاء لاحد بها حکم الاثر یعنی پس همچنین بعد اشتهال ایزین دار فانی بسوسه  
عالم برزخ پس تحقیق این قوت در انجا کم نمیکرد بلکه در ترقی می شود بسبب جدا  
شدن ایشان از این دار فاسد و مجرستن ایشان از تعلقات مادی و نزدیک شدن  
اینها از خدا تعالی و مشابه گردیدن ایشان بملک که پس سبب همین مشابهت

قادر می شوند بر فعلها اینکه قادر بودند بر آنها در زندگی دنیا پس تحقیق برای مشابهت تأیید  
 است عجیب و بخشیدن حکم شبهه به شبهه الا تری ان الحضر علیه السلام لما تشبه بالملک  
 فی الغیوبة عن عین الناس نزل فی فیض و البرکات و بسطت فی العالم فصار علیه من غیر  
 لعلمنا و فعلنا فی الفة لا فعالنا و موافقة بافعال الملکة یعنی ایامی منی که حضرت علیه السلام  
 هرگاه مشابه شدند با ملکه در غایت شدن از چشم خلایق و فرود آمدن فیض برکات  
 بواسطه ایشان درین عالم پس کردید علم حضرت خضر علیه السلام منغایر بعلم ما و فعل  
 شان مخالف بافعال ما و فعال ایشان موافقت پیدا کردند بافعال ملکه چنانچه  
 واروست در حدیث صحیح هر که مشابه شد بقومی پس آنس از آن قوم است فند او چه  
 اثبات قدرتهم بعد الموت علی ما و عینا و بحسب شریع و اما اثباتها بحسب الکشف فیما  
 انه قال ارباب الکشف و العرفان ان ارواح الکمله تحفظ فی سلک الملکة المتضرین  
 و تصیر کثیر مجتبهات بتعالی منظرها بنظر الغیابة یعنی پس اینهمه که مذکور شد و جوی است  
 برائنی دعوی اثبات قدرت کاملین بعد از موت موافق شرع شریف و اما ثابت کرد  
 قدر موافق کشف پس اثبات شد که افاد فرمودند از کشف و عرفا که ارواح ملکی که میشنند در وقت شهادت  
 و میگردند بحسب کثرت عشق بخدای عز و جل که او تعالی در حق ایشان نظر عنایت و رحمت  
 متوجه میکند کالبعید لمخصوصه للسلطان الکرام المحرمین بان یومروا بالامور العظيمة فیما  
 احکیم بالامور الخطیفة فتمثل کما امرت و لا یكون لها الخیرة فانه غلامان مخصوصان و دشمنان  
 بزرگ که سر او را اند برای اینکه حکم کرده شوند بکارهای عظیم پس حکم می فرماید  
 حکم مطلق ارواح را با امور کلان پس ایشان فرمان او تعالی فی الفور بجای آرند  
 و نمی باشند خدایا تا خلاف آن کنند مثل ملل السکینه الو فار من حضرت الغیر

بجبار و القاتة فی قلوب عباده الاخيار و القایة محبة من المصائب شداد الکبار یعنی امور  
 عظیمه عبارت است از ماندن بر دشمنان طمینان از بارگاه سلطان حقیقی و انداختن  
 آن در دلهای گان نیک و زما کردن دوستان خدا از مصیبتهای سخت و اما بحسب  
 اعتبار بنقل کثیر من العقلاء ان بعض الفیوض کان جاریاً من اکثر قبور الغرارة <sup>لقطع</sup>  
 من بعضها بعض الاسباب جائز من بعضها الی الآن فمن اجارته فیضها فرارسید  
 جهالگیر قدس سره فی کجوه پیشی الیه الممسوسون و یقیمون مجاورین له ایاماً عید  
 فیبرون باذن خالق الارض و السماء ویرجعون برائے یقی و اما اثبات قدرت بحسب  
 تجربه پس بیا نشانکه اکثر عقلاء نقل کردند که بعضی فیض از اکثر فرار بزرگان جاری  
 بود پس موقوف شد فیض از فرار بعض بزرگان و از بعضی فرار بنور دروازه  
 فیض مفتوح است چنانچه از فرامبارک حضرت سید شرف جهانگیر قدس تعالی  
 بسیار فیض جاری است چه جن زدگان آنجا میروند و چند روز آن مقام تبرکات  
 می کنند پس صحیح و سالم می شوند بحکم پروردگار جلالت قدرته و در نجاست  
 است جلیل ایشان تقریرش آنکه عارفان حق بر قسم انداد مستغفرین دوم غیر مستغفرین  
 سوم متوسلین و میان این هر دو پیش کسانی که در حالت استغراق وصال یافته جلالت  
 کردند استمداد ایشان محال چو که از خود و محو اند از غیر مستغفرین البته استمداد و استغفار  
 متصور است و متوسلین برد وصال اندا کرد ابتدا می مقام وصال استغراق شده و  
 کردند پس حال شان مثل مستغفرین تصور باید نمود و اگر در آنها می مرتبه وصال انیا  
 را کیفیت استغراق حاصل شد اولاً استمداد ایشان باری است و آخر موقوف بر تحقیق  
 این مقام بدون طلب بر صراط الحیات خدات معوفه قدرت بسیار مهم و بغیر از این که

در این مقام  
 استمداد  
 مستغفرین  
 متوسلین  
 مستغفرین

مقامات اربعه پس محال فمن شاء اطلع على حقيقة محال فليرجع الى سفارهم المسقرة هذا  
 فقبض من ثبت الرد للمذهب الوهابي الذي يقتضى امتناع الاستعداد من الاموات  
 لانا ابتنا ان بعضهم كالاحياء في توقع الحيوة وكالملائكة في الافعال فهم قادرين  
 باقدار الله تعالى على انقاذ ملجئهم عن المهالك كما كان يسوع منهم في حالة احيوت ولا ريب  
 شئ من ادلة الشرع بل تنبيه يعنى واخرين مقام مردود شدن مذهب وهابي که عقیده مستند  
 که صلاستمداد از اموات درست نیست چرا که ثابت کرده ایم که بعضی از کاملین بعد  
 انتقال ازین دار فانی مانند زندگانند در قوت و بعضی از ایشان مانند مشرکان  
 اند در صدور افعال پس قادر حقیقی ایشان را قدرتی عطا فرموده که به سبب آن  
 حاجتمندان بختیار از مملکت با نجات میدهند چنانچه در حالت حیات نیز همین قسم  
 قدرت ایشان را از بارگاه سلطان حقیقی عنایت شده بود و در دنی کنیزان را  
 هیچ دلیل شرعی بلکه ثابت میکرد و اند او را و اما من یعتقد هم موثرین فی الامور  
 خفیه فلا نزاع لنامه فی کونه مشرکاً فاذا دیرت هذه الاوله حق الدرایة لا یسعی  
 لک رتبة فيما اوعينا من اعانة ارواح کاملین بعد مفارقة البدن على سبيل  
 الملجئین اليهم بقدره شد و ادلة یعنی کسیکه اعتقاد نماید که ارواح مکمل در اینجا  
 و نقصی از ممالک موثر حقیقی و قادر نام هستند پس بلا شبهه آن کس مشرک است  
 هیچ نراسی و شکوسی در مشرک بودن او نیست پس عقلاً و نقلاً و تجربه استمداد  
 بر و اگر در حاجت بختیار بقدرت و حکم او تعالی جلت قدرتش بیست و دنی  
 ترجمه شایسته الشیخ الاجل محقق المدنی قدس سره امام شافعی رحم گفته است که  
 موسی کاظم تریاق محرب است مرا جوابت و عار چه آن مقام بقبر که مبدط برکات و اودا

پس اسرع اوقات حصول مطلوب تصور و ایضا فی الترجمة المذكورة سید صاحب بن روش  
 که از اعظم فقهها و علما و مشایخ دیار مغرب است گفت که روزی شیخ ابوالعباس خضر مرادی  
 که از اهل حق است با او ایستاد و گفت که من میگویم که ما در کتب و کلام ما در کتب ما در کتب ما در کتب  
 شیخ ابوالعباس رحمت گفت فهمیدم زیرا که دینی در باطن حق و در حضرت اوست و نقل فرمود  
 ازین طائفة بیشتر از این است که حضور حصا کرده شود و یا قیام نمی شود و در کتاب و  
 و اقوال سلف صالح که مخالف این قول باشند و در کتب این را بلکه ازین اثبات وی  
 می شود و کنایت قضیه انشا و فی المرقاة شرح مشکوٰۃ لمولانا علی القاری علیه  
 رحمة الله الباری بهم فی برزخ تصرفات و برکات لایحصى عددا و لایحصر لغنی مراد  
 کالین عارفین در عالم برزخ تصرفهای فراوان و برکتهای بی پایان ثابت است و کتاب  
 انفاص العارفین تصنیف حضرت مولانا شاه ولی الله محدث دهمی قدس سره  
 که از ذکر استعدادهای ایشان و پیران و سادات ایشان از قبور مجامع النور  
 اند پرست ملاحظه باید کرد و طریق مستقیم باید و زید و از راه مجادله اعراض باید نمود  
 و ادانصاف باید داد و در اینجا چند حکایت از این یعنی از کتاب انفاص العارفین مذکور  
 میگویم و تا اهل حق را مرتبه حق یقین بلکه عین یقین است و در پس بداند که شاه صاحب  
 مد فوج در کتاب مسطور میفرماید که چون این فقیر زیارت مدینه منوره و بقعه طیبه علی  
 صاحبها صلوة و التحية رسید و مدتی بر قبر مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم متوجه  
 مراتب جذب و سلوک همه از استبداد آنها در نظر آن حضرت صلی الله علیه و سلم می کرد  
 آنگاه من این فقیر را بزرگی و حکیم طلب ساختند و طایفه حقه عنایت فرمودند و آنچه در علم  
 مشکلات دیشتم پرسیدم جواب با صواب ظاهر فرمودند اگر آن چیز را در رساله فیوض  
 ذکر شده

نوشته آمد بجهت خوف اطباء در شرح نیز آن ذکر نکردیم و بیان طریقه در رساله مشتملات  
میدرسد و نیز در آن مرقوم است که حضرت شیخ ابراهیم کروی قدس سره عالم بود و  
دفعه علم از فقه امام شافعی و حدیث و عربیت و در هر یکی از این فنون تصانیف دارد  
و قریب دو سال در بغداد ساکن شد و طایق ذوق از اینجا اخذ نمود و در امام اقا  
در شام بود و پیر فتوح حضرت شیخ محمد بن الدین عربی قدس سره متوجه شد تا مطلع شود  
بر آنکه غم سفر در آن وقت کند یا نه شیخ مدوح را در عالم رویای صادقه دید که غما  
از پاپوشش آواز پاپوشش حضرت ابراهیم کروی رحم دور می گفتند و است که باقا  
میفرمایند و غیر حضرت شاه صاحب مدوح در کتاب مذکور ترقیم فرموده اند که حضرت  
مولانا شیخ عبدالرحیم قدس سره چون نزدیک قبر محمدی شیخ محمد قدس سره  
می نشستند میفرمودند که روح ایشان در نماز بمن اقتدای کند و از من استماع معارف  
می نماید یکبار باین فقیر متوجه شدند و بعض معارف فرمودند و نیز حضرت ایشان  
که در بلده رشتک بتفج برآدم چون ماندی راه و حرارت آفتاب حساس کردم  
بمقبره در آدم تا اینجا می استراحت کنم بجز در آمدن محسوس شد که در آن قبور  
تشی عظیم شعله می زند و گرمی آن بمن و رگرفت یاران انکتم از اینجا زد و بدید  
که این مقبره باتش معلومت و نمی پذیرم که اینجا مسلمانان باشد پس در آن صحبت  
حاضر بود تعجب کرد و گفت چه طریق معلوم کردید کفتم بطریق کشف عقراخ کردیم که آنها  
قبور مسلمان نیستند جو گیان اند که زنده در کور رفته اند و مردم قبور آنها را  
قبور مسلمانان ساختند و فی القبول اجمالی فی ذکر آثار الولی حضرت مولانا شاه ولی  
محدث دهلوی رحم روزی در مرض موت خود حضرت مولانا شاه علیه الصلوة



سره الغریز فرمودند که حضرت قبله گاه ما چون ازین عالم انتقال نموده و در عالمی مثل همین عالم  
 و میان اهل اللہ یعنی برادر خود بس ریح الدین بود پس ما برقرار شریف ایشان اکثر  
 اوقات متوجه بر وحایت شان می شستم پس راه حقیقت بر ما شده شد ایضا این  
 غویزی خدمت حضرت شاه ولی اللہ قدس سره ذکر کرد که بزیارت عقیبات بزرگا  
 و قبور ایشان می روم و در بعضی مقابر انس و سکون و راحت و آرام در خود  
 اه را می نمایم الا در روضه شریفه حضرت سلطان نظام الدین قدس سره که اکثر حتی  
 یافته نمی شود و سبب آن در نمی یابم امید وارم که حضرت اعاده فرمایند و برین  
 آگاه گردانند حضرت ایشان فرمودند که بعضی ملکین ارواح ایشان از قیود بشری  
 خلاص شده از آلائش مقتضیات جسمانی پاک گشته توجیه ایشان بسوی ذات سحت و  
 بی نشان صرف است پس یک بزیارت قبور ایشان رز و البته کمال آوازه و تغییر لاحق  
 مثل شخصی که داخل آینه خانه شود و تجا بر طرف که می نکرده خود را بیند و بغیر خودش چیزی  
 بنظر نمی آید حضرت سلطان اشباح قدس سره از جمله این طائفه اند و بعضی اهل  
 ولایت که ارواح ایشان از آن قیود مجرذ گشته اند و توجیه ایشان بالکل بجا مرتبه  
 اطلاق نیست ازین جهت التفات ایشان بخودی از انجا مناسبه بسوی زیارت  
 کنندگان واقع میشود و تاثیر آن التفات ایشان در خود با حساس می نمایند و حضرت  
 مولانا شاه عبدالغریز قدس سره الغریز در تفسیر مستح الغریز و در رساله ر و واهی  
 و در جواب تنقیدها غیر عیدیه با تم وجه تصریح فرموده اند که اموات را شنید و سماع  
 بلا آریاب حاصل است و نیز تنقیص فرموده اند که مستعد از ارواح کاملین بطریق  
 مملوئه شرک در آن نباشد و است و توفیقش در ما سبق ملاحظه باید کرد و حضرت

در شیوه مشکلی درین باب و قدر مانوشته اند و تصریح فرموده اند که شماع و شمع اموات اگر باولی  
صحیح ندارد و مبتدع و ضال است لغو ذبالتد من شد و رفتنا و من سیات اعمالنا بر بنای  
بنیادین قومنا اعنی المنکین لسناع الاموات والاستمداد عن ارواح الکاملین بالحق و البت

خیر الناجین و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین الصلوة و السلام علی رسولہ الامین و آله  
الطاهرین و صحابه الانجسین خاتمه مخفی مباد که بر وایات این شرح از صحف مؤثوثة و زی

مانند یقین کبیر و تفسیر مدار که حسینی و نیشاپوری و معالم التزیل تصنیف امام بغوی  
و تفسیر احمدی و موضح القرآن و فتح الرحمن و تفسیر رضای و مشکوٰۃ المصابیح و میر قاضی  
و حصن حصین و ظفر جلیل و شرح مصابیح تصنیف امام نووی و عین العلم و شرح ان تصنیف

ملا علی قاری و شرح سفر السعاده و ترجمه مشکوٰۃ شریف و مواهب لدینه و صحیح بخاری  
و شرح مقاصد و شرح طوائف و شرح عقائد و شرح مواقف و شرح الصدور  
شرح عقائد نسفی و بحر الرائق و شرع الاسلام و نبایه شرح هدایه و فتاوی عایه

و ذخیره العقبی و جامع الرموز شرح مختصر و قایه و تجمیع الاموات و الفراح فی احوال الارواح  
و الفاس العارفين و مائتہ مسائل و القشور علی دار السور و الطریقه الوسطی و تبیین الایمان  
و القول الجلی فی ذکر آثار الولی و رسائل غزیریة و رساله هاشمیة قاسمیة و رساله صغیرة

در تشدید و تیزان شعرائی و مدارج النبوة و نظام برحق و ما عداها من اصحانف لمقبرة  
و کتاب المعتمد استخراج مفودہ بقلم حواله منویم و کبیر در پرده مباد که مجاہد و ابن  
عبد البر و ابن عبد الملک و ابن قیم و علامه قطلانی و ابن حجر و قاضی عیاض مالکی و

علامه علقمی شافعی و مولانا جلال الدین سیوطی و علامه قوینوسی و امام حجة الاسلام  
غزالی و امام فخر الدین رازی و امام نووی و ملا علی قاری و حضرت شیخ محی الدین

غزني و تاجر العلوم مولانا عبيد العلي و شيخ عبد الحق محدث دهلوي و حضرت مولانا شاه  
 و شاه عبد الرحيم و شاه عبد الغفر و مولوي شاه عبد القادر و مولانا رشيد الدين خان  
 و مولانا حسن علي هاشمي قدس سرار هم باجمله جميع حضرات صوفيه و ائم مفسرين  
 محدثين و فقها قائل شده اند بآنكه اموات سلام و كلام زائران مي شنوند و از ان گاه  
 مي شوند چنانچه تفصيلش در ماسبق مبين شده نما توفقه بعض حلقه عرش اجل من ان  
 ذيب اهل الحق و التحقيق الى ان الموتى لا يسمعون كلام الاحياء عادة و اتفق العلماء من  
 المفسرين و المحدثين و الفقهاء على عدم سماع الموتى كلام الاحياء انتهى فهو انك مبين  
 كما لا يخفى على اهل الحق و يقين فانصف و كن من اثار كرين حتى ياتيك اليقين قد تيسر

عبد الحق محدث  
 دهلوي  
 عبيد العلي  
 شاه

الترجمة بالتحقيقات الشانجات في اثبات السماع للاموات والملبقة بتحصيل الفلاح  
 بسماع الارواح في الثاني من بيع الاول خمسة و خمسين الف و اربع مائة و اربع  
 و اربعه و فرغنا عن تحرير هذا الشرح الموسوم بالتحقيقات الراسخات في شرح  
 التحقيقات الشانجات و الملقب بسبيل النجاح الى تحصيل الفلاح

في يوم جمعة الرابع عشر من جمادى الاولى عام  
 ثمان و خمسين الف و اربع مائة من الهجرة  
 النبوية عليه الصلوة و السلام

رساله سبيل النجاح الى تحصيل الفلاح تصنيف كشاف مشكلات و قائل  
 مفلاح منقحات حقائق تحرير يلعي مولانا مولوي تراب علي عظمه الله

# صحیح نامه سبیل النجاح

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۵	۱۹	و	+	۳۲	۶	نور	نوری	۴۱	۱۳	میکند	میکند
۶	۱	المقبۃ	المقبۃ	۳۲	۸	نور	نوری	۴۱	۱۶	عشی	عشی
۸	۹	اللال	اللالی	۳۲	۱۲	تر	تر	۴۲	۱۸	ازرقم	ازرقم
۱۱	۱۱	مراد	مراد	۳۲	۱۲	ہت	ہت	۴۲	۱	نبی	نبی
۱۲	۱	ما	ما	۳۲	۱۲	بش	بش	۴۲	۱۹	العذاب	العذاب
۱۲	۱۲	بشی	بشی	۳۵	۱۲	بش	بش	۴۰	۱۳	البواب	البواب
۱۳	۴	سجی	سجی	۳۵	۷	باز	از	۴۳	۴	ہت	ہت
۱۴	۱۳	میکند	میکند	۳۹	۱۸	میرت	میرت	۷۸	۱۹	این	این
۱۵	۶	تقتی	تقتی	۴۱	۱۳	کہ	+	۸۲	۳	بیننا	بیننا
۱۵	۱۹	نہ	نہ	۴۲	۱۵	زبارہ	زبارہ	۸۷	۳	المصباح	المصباح
۲۱	۳	وقد	وقد	۴۲	۱۲	مرور	مرور	۸۹	۷	ابن حنا	ابن حنا
۲۱	۴	ہذہ	ہذہ	۴۲	۱۵	بان	این	۸۸	۱	آن	آن
۲۲	۴	فرد	فرد	۴۳	۱۵	انت	انت	۸۸	۲	الکایۃ	الکایۃ
۲۲	۱۵	اخذ	اخذ	۴۴	۱	انت	انت	۸۹	۱۲	نستند	نستند
۲۴	۱۲	الاکت	الاکت	۴۵	۱۷	بیار	بیار	۹۲	۶۴	بین	بین
۲۴	۱۲	از	از	۴۵	۱۸	نجات	نجات	۹۳	۳	و لا یغنی	و لا یغنی
۲۶	۱	دغوس	دغوس	۴۶	۱	الشیم	الشیم	۹۳	۱۶	الباری	الباری
۲۶	۱	ینی	ینی	۵۲	۱۰	لموتہ	لموتہ	۹۷	۵	المسرقۃ	المسرقۃ
۲۷	۳	یزن	یزن	۵۶	۱۰	محولان	محولان	۹۸	۱۶	الغفل	الغفل
۲۷	۹	الکیم	الکیم	۵۸	۱۵	تفسیر	تفسیر	۱۰۲	۹	در سوم	در سوم
۲۹	۴	اوتنم	اوتنم	۵۹	۳	یتقنی	یتقنی	۱۰۴	۲	رجوعہ	رجوعہ
۲۹	۱۷	فی	مالی	۶۰	۱	الہنا	الہنا	۱۰۶	۹	سوف	سوف
۳۱	۷	نجات	نجات	۶۰	۱۶	ذر	ذر	۱۱۰	۹	فرل	فرل
۳۲	۱	النور	النور	۶۱	۱۳	عشی	عشی	۱۱۱	۱	بوزہ	بوزہ

صفحہ	سطر	غلط صحیح	صفحہ	سطر	غلط صحیح
۱۱۱	۹	الہد الہد	۱۴۸	۵	عبادۃ عبادۃ
۱۱۳	۵	بالکلیع بالکلیع	۱۵۱	۱۱	بعض بعض
۱۱۴	۸	مجہول مجہول	۱۵۲	۱۶	انتم انتم
۱۱۵	۱	مختار اختفا	۱۵۵	۹	علاء علاء
۱۱۵	۱۰	حق یستقیم	۱۵۸	۱۰	با با
۱۱۸	۱۰	جس جس	۱۶۵	۹	دستخیز دستخیز
۱۲۲	۲	بہنم بہنم	۱۶۶	۶	در در
۱۲۲	۱۹	لایع یسع	۱۷۱	۵	جال جال
۱۲۷	۷	بہنم بہنم	۱۷۱	۱۹	اموات اموات
۱۳۱	۹	الا لا	۱۷۵	۷	رود رود
۱۳۱	۱۱	لیس لیس	۱۸۱	۱	رسالۃ رسالۃ
۱۳۳	۹	مقام مقام	۱۸۱	۱۰	رود رود
۱۳۵	۹	بحقیقت بحقیقت	۱۸۲	۳	لذین الذین
۱۳۶	۳	الارواح الارواح	۱۸۳	۱۸	تحقیق تحقیق
۱۳۶	۳	تعلقا تعلقا	۱۸۵	۱	اطلاع اطلاع
۱۳۶	۱۰	مادرم مادرم	۱۸۶	۱۰	انفاس انفاس
۱۳۶	۱۴	وسعاد وسعاد	۱۸۶	۱۸	سین سین
۱۳۷	۱	الموت الموت	۱۹۱	۱۷	موت موت
۱۳۷	۸	ہی ہی	تجدید		
۱۳۸	۱	لاشد لاشد			
۱۴۱	۱۴	الہ الہ			
۱۴۲	۲	در در			
۱۴۶	۳	ہت ہت			



CALL No. { ۲۹۷۴ ⑤ } ACC. NO. ۱۳۲۷۳

AUTHOR: تراب علی

TITLE: سبیل النجیح

PERSONAL SECTION

NOT TO BE ISSUED

PERSONAL SECTION

۲۹۷۴ ۱۳۲۷۳

TIME

THE

Date	No.	Date	No.



## MAULANA AZAD LIBRARY

### ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

#### RULES:-

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Re. 1-00** per volume per day shall be charged for text-books and **10 Paise** per volume per day for general books kept over - due.

